تمام نعمای آخرت جملگی که وا آنکه آرزو که داشته خواهد رسید
لذت خواهد برد و آن لذتیست که هرگز تمام شدن ندارد پس هرگاه
ورا از لذت خود هشت منع نمیکرد و ودراین دنیا همه لذتها را ...
در آخرت هیچ لذتی ندارد

علی علی الله

وسع ا علی ...

ووووووو

ووووووو

...ام بقای آخرت ... که ... آرزو که ... خواهد رسید

قدرت خواهد بود و آن آنست که هرگز تمام شدن ندارد پس هر که

... را از ... خود ... منع نمیکرد و در دنیا ... آنکه ... را ...

... در آخرت هیچ لذتی نرسد

علی علی الله

افاصر والابصر

یعلمون

هذا الکتاب



بسم الله الرحمن الرحیم

حمد مخصوص خداوندیست که گوهر عقل را نثار بنی آدم نموده و دریای علم
و معرفت و دانش و بصیرت را بر مکلفین کرده و صلوات بی نهایت را مخصوص محمد و آل
نموده و بائمه الطاهرین علیهم السلام و ولایت و هدایت شفقت فرموده
ما بعد بدان ای برادر مکلف که خالق عالم و مصور بنی آدم و پدید آورنده خلایق
از کتم عدم در فرمان مبارک و سطوع خود فرموده است که وما خلقت
الجن والانس الا لیعبدون یعنی نیافریدیم جن و انس را مگر
بجهت اینکه مرا بندگی کنند و معلوم است که بنده یاد کردن وقتی صادق
می آید که انسان معبود خود را بشناسد پس از این جهت معلوم فرموده که
غرض از خلقت انسان شناختن خالق است و البته هر کس که خالق خود را شناخت عبادت
خالق خود را خواهد کرد چرا که عبادت از لوازم معرفت است بدانکه
از خلقت انسان این بود که فیض از جانب خداوند عالمیان شامل حال
انسان شود و اگر چنین بگوئی که خدای عالمیان ما را خلق کرده که ما او را بشناسیم

ولستى

و به سبب شناختن او عبادت کنیم این خیال سست و محض غفلت است چرا که
اگر خدای تعالی ما را خلق کرده بود که او را بشناسیم و عبادت او کنیم محتاج میبود
بوجود ما البته این خیال باطل است و این سخن محض غلط است پس حقیقت کار
آنست که خدای تعالی ما را خلق فرموده است که فیض بما برسد و معنی آیه شریفه و مکنون
هر حدیث هر دو دلالت بر آن میکند که خدای تعالی ما را خلق کرده است که فیض
بما برسد و معنی اینکه فرموده است که جن و انس را آفریدیم برای عبادت معلوم
فرموده‌اند که اصل عبادت معرفت است که خدای تعالی فرموده است که از جمله مخلوقات
که در عالم میباشند جن و انس قابلیت شناختن من دارند و البته چون خالق
خود را شناختند عبادت خواهند کرد و آن فیض که منظور بود بایشان خواهد رسید
پس معلوم شد که سبب آفرینش انسان این بود که فیض از جانب خدای تعالی بایشان
برسد و هر چه متصور در امور عالم کنی همه فیض است حتی درد و بیماری و آن نیز
فیض است بسبب اینکه چون دردی بر عضوی عارض شود تمنای صحت میکنند
و چون آن درد برطرف شد و صحت حاصل شد انسان از آن صحت فیض میبرد

معنی
و چراکه اگر آن درد عارض نمیشد و مدام محبت بود این فیض حاصل نمیشد و این
در محبت روح و قالب ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و دیگر از جمله الطاف الهی تکلیف
میباشد که جناب احدیت بندگان را تکلیف بطاعت کرده است و این لطف
بالاتر از همه و از معصیت نهی کرده است و این بالاتر از همه الطافی که حق تعالی
نسبت به بندگان فرموده است چراکه غرض از خلقت انسان این بود که فیض از
جانب خداوند عالمیان شامل حال ایشان شود و البته چون اطاعت او را [illegible] کنند
البته بسبب آن اطاعت مقرب درگاه خدا میشوند و در آخرت بنعمتهای نامتناهی
لایق و سزاوار خواهند شد و از نعمای بهشت و لذتهای ابدی فیض خواهند برد
و فیضی که هرگز تمام شدن ندارد و چون انسان را نهی کرده از معصیت یعنی آنچه [illegible]
خواهش انسان بآن میرسد و خدا او را از آن عمل منع کرده است پس چون
هر خواهشی که انسان دارد اگر بعمل آورد لذت میبرد و اگر بعمل نیاید آرزو
و بعمل او نیاید تا وقتی که آن آرزو بعمل آید پس جهت طاعت او صبر کرد
و خواهش خود را ترک کرد و حسرت در دلش ماند چون مدت عمرش بسر رسید

و بعالم بقای آخرت رحلت کرد و آن آرزو که داشته خواهد رسید و لذت خواهد برد
و آن لذتیست که هرگز تمام شدن ندارد پس هر گاه او را از بعضی خواهشها منع
میکرد و در این دنیا همه این لذتها را میبرد در آخرت هیچ لذتی نه یافت و دیگر
مثل اینکه کسی خواهش دارد که نظر بنامحرم کند چرا اگر منعش نکرده بودند و نظر بنامحرم
میکرد و آرزو در دلش بیرون میرفت و در آخرت هیچ لذتی نداشت چرا که ضابطه است
که هر کس اطاعت آقای خود کند آقا او را مزد دهد پس اگر تکلیفش بخدمتی نکند
که آن خدمت مشقت داشته باشد لایق مزد نیست چرا که اگر مزد بی عمل باشد خلاف
حکمت و عدالت است پس چون خدمت بار فرمودند و او اطاعت کرد و در طاعت
مشقت کشید البته لایق مزد است و معلوم است که مشقتی زیاده تر از آن نیست که
کسی آرزو داشته باشد و قدرت بر آن داشته باشد که عملی بجا آورد و اسباب
هم داشته باشد و قدرت بر آن عمل داشته باشد و بمحض فرموده آقای خود ترک آن عمل
کند البته این کار بسیار مشقت دارد البته آن باید بسبب مشقت کشیدن غلام خود که
علم را مزد عطا کند که آن مزد لذتش بهتر از آن لذتی باشد که آن غلام ترک کرده است
و از این جهت جناب احدیت چون خواسته است که بندگان فیض برند دو عالم خلق

خلق فرموده است در آخرت و که نشأه اولی عالم روح بود بی قالب و نشأه دوم
عالم تکلیف است که روح با قالب است و نشأه سیم عالم مکافات است که عالم
آخرت باشد که آنجا روح با قالب است پس چون بایستی به نوعی بشود که انسان حقیقت
لذت و الم را بفهمد تا بوعده که در آخرت با و میدهند تسلی باشند پس از این
سبب در دنیا باغها و بوستانها و پادشاهی و ریاست و نعمتها و فواکه و زنان
جمیله و سایر لذتها را خلق کرد تا مردم بفهمند که آن وعدهها که در آخرت داده اند لذت
خواهد داد و همچنین در دنیا المها و عذابهای چوب و زندان و سوختن و سایر المهای
دنیا را خلق کرد تا بفهمند که عقوبت آخرت چه المی دارد اما لذت دنیا با لذت
آخرت و الم دنیا با الم آخرت تفاوت کلی دارد و چرا که دنیا نمونه ایست از آخرت
و دیگر مثل اینکه کسی بباغی میرود و از گلها و ریاحین و نهرهای آب و سایر درختهای
و عمارتهای عالی و سایر لذتها فیض میبرد پس چون خواهد که بشهر برگردد و برای کسان
خود نمونه ببرد و آن نمونه یکدسته گل است که از هر درختی یک گل میچیند و دسته میکند
و برای دوستان خود میبرد که ببینند که در آن باغ انواع ریاحین و گلها هست

پس معلوم است

پس معلوم است که ممکن نیست که تمام باغ را با عمارات و نهرهای آب و درختان
و ریاحین مجموع را برای دوستان بیاورد همچنین نعمتها و لذتهای بهشت که نعمت
های و لذتهای دنیا نمونه ایست از آن نعمتها و لذتها چنانکه حدیث وارد شده است
که چون مؤمن در قصر بهشت بر تخت زر اندود بهشت تکیه کند و ملائکه از اطراف آن
قصر داخل شوند و بر او سلام کنند و تهنیت و مبارکباد گویند که ناگاه آن مؤمن
ببیند که نوری تمام زینتها و زیورهای بهشت را پوشانیده آن مؤمن تعجب کند
که آیا این چه نور است ملائکه گویند که حوریه از حوریان بهشت است که بعقد تو
میباشد و مأمور شده است که بخلوت تو بیاید الحال روبروی تو شده است
و روی ترا دیده است و از شعف تبسم کرده و چون دندانهای او نمایان شده
این نور از دندانهای او ظاهر شده پس چون آن مؤمن نظر کند و آن حوریه را ببیند
که گویا از طرف صورتش آفتاب و ماه طلوع کرده است و گیسوهای آن حوریه در میان
مجموعههای طلای بهشت است که آن مجموعها پر از مشک است و آن مجموعها در دست کنیزان
است که حسن آن کنیزان بمرتبه ایست که آن مؤمن از دیدن ایشان حیران شود پس آن

آن مؤمن از روی تخت برمیخیزد که استقبال آن حوریه کند آن حوریه گوید که ای مؤمن
تصدیع مکش من بتصدیع تو راضی نیستم و آن حوریه آید تا ببالای تخت و آن مؤمن
و آن حوریه دست در آغوش هم کنند و باستراحت و لذت مشغول شوند و تعریف
آن لذت را وقتی خواهی فهمید که خودت بآن مطلب برسی و هم چنین است
المها و عقوبتهای آخرت که المها و عقوبتهای دنیا نسبت بآن عقوبتها نمونه است
چنانچه حدیث وارد شده است که هر کس فحشی بکسی میدهد در وقت مردن عقربی
از عقربهای جهنم نزد او آید که سی سبو زهر در او اوگنده است و ما بین دو شاخ
آن عقرب بقدر ده ذرع طول باشد و آن عقرب آن شخص را میگزد و نیشه تی
که اگر آن شخص زبانش باز باشد چنان فریاد کشد که جن و انس هلاک شوند
پس آن شخص گوید که تو از کجا آمدی و چرا این عقوبت میکنی آن عقرب گوید
که من فلان فحشم که بفلان شخص گفتی و مأمورم که ترا بگزم و عذاب کنم تا روز
قیامت تا آن وقت که مردم از حساب فارغ شوند پس هرگاه عقرب جهنم
چنین باشد مارهای جهنم چگونه باشد و معلوم است که عقربها و مارهای

دنیا

دنیا نمونه است از مارها و عقربهای جهنم و سایر عذابهای عالم برزخ و محشر این حکایت است
برای آنکه باشد که ابتدای عالم بسبب فیض بردن خلق بود که از جانب خالق
عالم فیض شامل حال خلق شود و چون فیض دائم بروح میرسد و بعقاب رجوعی نماز
پس بنابراین درین مجلس بیان سه فصل ذکر میشود انشاء الله تعالی فصل اول
در بیان عالم روح که نشاء اولی است فصل دویم در بیان عالم تکلیف که روح
با قالب است که آنرا نشاء دنیا خوانند فصل سیوم در بیان عالم مکافات که
قالب با روح محشور میشود و آنرا نشاء آخرت گویند باب اول در بیان دوستی با ائمه طاهرین
صلوات الله علیهم اجمعین و لذت جواراتشان است پس این سه فصل و خاتمه را بطریق اختصار
و نهایت وضوح بیان میکنم انشاء الله تعالی باب دویم در باب نشاء اولی است برای آنکه خالق
عالم و معمور یعنی آدم و برادر زاده خلق از کتم عدم در فرمان مبارک مطاع خود یعنی در قرآن
مجید فرموده است وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ
وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ یعنی یاد کن ای
محمد وقتی را که خداوند عالمیان جمیع ارواح فرزندان آدم را بیکبار گرفت در اعراف

وارثان پرسیده که ای فرزندان آدم آیا من پروردگار شما نیستم همه در جواب گفتند بلی
تو پروردگار ما هستی و بیان این سخن در جای خودش ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی و بعد از آنکه
ثابت شد که غرض از خلقت و وجود خلق عالم این بود که خداوند عالمیان ایشان را خلق کرد
تا فیض بر ایشان برساند پس بدانکه البته باید کسی خواهان مطلبی باشد تا وقتی که بآن
مطلب برسد فیض برد مانند کسیکه بسیار تشنه باشد در روز بسیار گرمی و بسیار خواهش
بآب سرد داشته باشد پس چون آب سرد بنوشد فیض خواهد برد اما اگر کسی خواهان
مطلبی نباشد هر چند برای او آن مطلب ممکن باشد فیضی نمیبرد مانند کسی که در چلهٔ
زمستان سرد ابرا باشد هیچ فیضی از آن آب نمیبرد چرا که آن آب مطلوب او نیست
و آب سرد مطلوب تشنگان است پس تا تشنگی بر کسی غالب نباشد نشود
البته از خوردن آب سرد لذت نمیبرد و همچنین هرگاه کسی بسیار سرمایش باشد
هرگاه بآفتاب رود یا نزدیک آتش رود از گرمی آفتاب یا گرمی آتش لذت برد
پس در چلهٔ تابستان نه از آفتاب لذت دارد و نه از آتش و همچنین هرگاه کسی بسیار
خواهش جماع دارد و چون خواهش خود را بعمل آورد لذت میبرد پس هرگاه خواهش

جماع نورزد

جماع نورزد اما در حالت خواب بخواب دید که جماع میکند و در آنحال انزال شد
و این شخص بیدار شد هیچ لذتی نمیبرد بلکه کدورتی دارد که باید غسل بیهوده کند
و همچنین است حال کسی که بدنش بسیار میخارد پس چون آن موضع را بخاراند
لذت برد و بسیار کدورتها که در نجاسات هم باعث لذت است باین معنی که
از عقب کدورت باید دید چنانکه گفته اند که راحت را از بعد جفا است و البته هر کس
خواهان مطلبی باشد انتظار آن مطلوب دارد و در حال انتظار بسیار کدورت دارد
و بزرگان گفته اند که انتظار در دولت بسیار گران و حدیث وارد شده است که
الانتظار اشد من الموت یعنی انتظار دشوارتر از مرگ است پس معلوم
که انتظار کشیدن هر مطلوبی که دو تا است بقدر لیاقت آن مطلوب پس چون بآن
مطلوب برسی همان قدر لذت خواهی برد که در انتظار آن مطلوب کدورت کشیدی
مانند اینکه آرزو داری که بزرگی از بزرگان دین مانند مجتهدی یا فقیهی
پیشنمازی بخانه تو بیاید بضیافت تو پس چون وعده از وی گرفتی که وعده کرد
که فلان شب و فلان روز در فلان وقت بضیافت تو خواهم آمد از آن

ازان لحظه تا وقتی که او آید همیشه انتظار داری و آن انتظار ترا از بسیاری امورات
وصحبت گاهی باز میدارد و دولت غبار دارد که آیا این ضیافت دست بهم
دهد یا نه پس نظر بقدر شان همان مهمان کدورت داری پس چون این ضیافت
حاصل شد و آن آرزوی تو بعمل آید همان قدر لذت میبری که در آن کدورت
کشیده‌ای پس معلوم است که جمیع خواهشها که انسان دارد در وقتیکه بآن خواهش
میرسد لذت میبرد پس باید خلقت انسان بنحوی باشد که خواهش مطلب
بسیار داشته باشد و اسبابها برای رسیدن آن مطالب برای او موجود
شود که در وقت رسیدن بآن مطلب لذت ببرد پس خالق عالم ارواح
انسان را بنحوی خلق فرموده است که خواهش بسیار مطلبها دارد تا برای
رسیدن بآن مطلبها محتاج اسبابها میباشند و بواسطه آن اسباب بمطلب
میرسند و از رسیدن مطلب لذت میبرند و آن خواهشها بسیار است
و از جمله آن خواهشها که انسان دارد خواهش دیدن و شنیدن و خوردن
و آشامیدن و خواب کردن و راه رفتن و حرف زدن و جماع کردن

وشنیدن

وشنیدن و خوردن و آشامیدن و خواب کردن و راه رفتن و حرف زدن و شنیدن
بوهای گوناگون و چشیدن طعمهای گوناگون و صورتهای مختلف و شکلهای رنگارنگ
و حیوانات مختلف و دیدن ظلمت و نور و بالا و پایین و سایر آنچه در عالم امکان است
پس جناب احدیت ارواح انسان را خلق فرمود بنحوی که خواهشها بآن روح برد اما اسباب
نداشتند که آن خواهشها بواسطه آن اسباب بعمل آید ولیکن قوت فهم و قوت ادراک
داشتند پس ایشان تسبیح و تقدیس خدا میکردند و جمیع ارواح در یک مکان بودند
و چندین طایفه بودند و هر طایفه باهم رابطه و شناسای داشتند و تمام یکدیگر را میدیدند نشستند
و لقب یکدیگر را میشنیدند و باهم صحبت میداشتند اما بنحوی که متعذر در این عالم
ممکن نیست مگر اینکه ظاهر است که هر کس در این عالم با کسی الفت دارد البته اگر کس نیز با او
الفتی دارد و هر کس با کسی عداوت دارد البته او نیز با او عداوت دارد چنانچه علی ابن ابیطالب
فرمود کما القلب یهدی الی القلب یعنی دل بدل راه دارد و در وقتی که عبدالرحمن
بن ملجم ملعون ولد الزنا قاتل جناب علی ابن ابیطالب با آنحضرت عرض کرد که فدای تو شوم
من شما را بسیار دوست دارم حضرت فرمود که دروغ میگوئی چرا که من هرچه در دل خود
نظر میکنم در دل خود دوستی ترا نمی‌بینم و حدیث وارد شده است که الارواح

جُنُودٌ مُجَنَّدَةٌ مَا تَعَارَفَ مِنْهَا ائْتَلَفَ وَمَا تَنَاكَرَ مِنْهَا
اخْتَلَفَ یعنی ارواح خلق عالم ذره بودند و در قالب تصرف نداشتند
همه با هم رفیق و هم صحبت بودند و چندین صنف بودند پس چون از عالم روح بعالم
تکلیف آمدند و بقالب تعلق کردند هرکدام که در عالم ذره با هم آشنایی داشتند
در عالم تکلیف نیز با هم موافقت مزاج دارند پس معلوم است که در عالم روح هر یک
از ارواح نامی داشتند که در عالم تکلیف بهمان نام مشهور میشوند و نام ائمه طاهرین
علیهم السلام نیز در عالم روح همین نامها بودند که در دنیا بهمان نامها مشهور شدند و نام
دشمنان ایشان نیز همان نامهای است که در عالم روح داشتند و نام هر یک از شیعیان
و منافقان و مؤمنان و کافران از آدم تا آخر زمان در دنیا همان نامهای است پس معلوم
است که عالم ارواح همگی فهم دارند و ادراک دارند و سخن میکردند و عبادات خدا هم
میکنند اما بزبان حال که خدا میداند و پس معلوم است که این اشخاص که از
عالم روح بعالم تکلیف میآیند همه از پیش رفتگان خود خبر دارند و از بازماندگان
خود نیز خبر دارند اما چون بدنیا آمدند و مشغول این حال شدند از یاد پیش رفتگان
خود میروند و از یاد بازماندگان نیز میروند مثل اینکه کسی که در مجلسی نشسته و با هم

نشینان

نشینان خود صحبت دارد و با ایشان هم سخن است و همراه ایشان است پس ناگاه بخواب رود و در عالم
خواب هیچ از این هم صحبتان و هم نشینان بیاد نیاورد پس چون بیدار شود باز همان رفیقان و هم صحبتان
و هم نشینان خود را ببیند و صحبت گذشته را بیاد می‌آورد نظم ببین اینکه چگونه از قطره آب شدیم ٥ و اینکه
بجهان چه در نایاب شدیم ٥ در خواب بدیم در شبستان عدم ٥ بیدار شدیم باز در خواب شدیم
و دیگر بدانکه مثال ارواح که بقالب میآیند و بعالم تکلیف میآیند و باز از عالم تکلیف بعالم آخرت میروند
مانند مثل جماعتی است که در یک مجلس نشسته باشند و یکی از ایشان از آن مجلس برخیزد و از آن عمارت
بعمارت دیگر رود و رفقای او باو گویند که باین عمارت که میروی هیهات [illegible] عمل کنی که
چون از آن عمارت بمجلس ما باز گردی از این عملها کرده باشی دیگر از مجلس خود راه نمیدهیم و در آن عمارت فلان عمل و فلان
کار بکنی چون بمجلس ما برگردی نزد ما عزیز و محترم باشی پس آن شخص اقرار کنند و وصیتهای ایشان را قبول کند
و از آن مجلس بیرون رود و بآن عمارت رود و سینه اوی و رفقای او پرده حایل شود و هر عملی که او کند ایشان نبینند
اما او ایشان را نه بیند و مشغول افعال خود شود و رفیقی در آنجا باشد و باو گوید که ای شخص بخاطر بیار که رفیقان تو از تو
پیمان گرفتند که فلان عمل بکنی و فلان عمل نکنی پس اگر آن شخص اعتقاد بسخن این شخص دارد و از آن اعمال
که این شخص میگوید دوری دارد و بفرمان این شخص عمل کرد پس چون بجای رفقای خود برگردد و ایشان
او را نوازش کنند و در مجلس خود او را جای دهند و اگر شخص آن خیرخواه را قبول نکرد و هر چه خواهش

دانشت عمل او آرد چون مدت این مرد بسر رسید و بجانب رفقای خود برگشت ایشان
او را در مجلس خود راه نمیدهند و اعتنا باو نمیکنند و از صحبت ایشان محروم میماند پس از این
جهت بفراق ایشان مبتلا میشود و در میان هم صحبتان خجالت زده میشود و عقوبتی بدتر
ازین نیست که دوستان قدیم بعد از مدتی که رفیقان از سفر باز گشته باشند او را بخانه جای
نمیدهند و از و رو گردان شوند و در زمره دشمنان خود او را جا دهند پس چون عالم ارواح
باهم رفیق و هم صحبت بوده‌اند و جناب رسول خدا صلعم و جناب علی ابن ابیطالب ع و سایر
ائمه علیهم السلام با سایر انبیا و اوصیا و صلحا و شهدا و متقیان و مؤمنان در یک مجلس بوده‌اند
پس هر یک از ایشان که بعالم تکلیف می‌آیند جناب رسول خدا صلعم و سایر ائمه هدای علیهم السلام
باو سفارش میکنند که در عالم تکلیف که میروی مبادا ما را فراموش کنی و ما ترا می‌بینیم و
تو ما را نمی‌بینی و از یاد میروی ولکن فلان شخص که حجت خداست در دنیا ترا از جانب ما
میکند و ما را بیاد تو میآورد و باید که سخن او را قبول کنی و هر چه خدای تعالی ترا امر فرموده
است بجا بیاوری و از هر چه ترا نهی کرده است دوری کنی و بدانی که ما بر
تو مطلع میباشیم و ترا می‌بینیم و خداوند عالمیان لحظه‌ای از تو غافل نیست و جزا از افعال تو دارد

و از قصه

و از قصه تو آگاه است و ما بر ظاهر عمل ترا شناختیم و خدای تعالی از باطن و ظاهر تو
خبردار است چرا که نزد خدا ظاهر و باطن نیست و ظاهر و باطن امر مخلوق خدا اینند پس البته هر گاه
که او خلق میکند و ما نیست جنود ایشان و صیتها را باو میکنند و بعد از آن از صف ارواح بجانب صلب
پدر حمل میکنند و از آنجا بجانب رحم مادر می‌آید و از آنجا مشغول قالب میشود و باتفاق
قالب بدنیا می‌آید و در دنیا از یاد رفقای عالم روح میرود پس از این جهت جناب
احدیت حجت خود را در دنیا باو تمام میکند این معنی که پیغمبران و امامان و علما و عظما
بیاد او میآورند که در عالم روح چنین وصیتها بتو شده است و تو قبول کردی و آیه
قرآن نیز گواهی میدهد بر سخن ایشان پس اگر قبول کرد بفرموده خدا عمل کرد نیکوکار
شد و وقتی که زمان حیات از دنیای او بسر آید و باخرت رحلت کرد نزد رفقای خود
رو سفید و سرافراز خواهد بود و اگر سخن پیغمبران و امامان و علماء و اعظم را قبول
نکرد و خواهشهای خود را بجا آورد و چون مدت زندگانی او بسر رسید و باخرت رحلت
کرد نزد رفقای خود خجالت زده و شرمسار خواهد بود و او را در بزم خود راه نمیدهند
و در زمره دشمنان ایشان محشور شود و هرگز نجاتی برای او نخواهد بود پس اطاعت

بال

کنند کان سعادتمند خواهند بود و دیگر بدانکه نور جناب محمد مصطفی صلعم چندین هزار
پیش از خلقت ارواح خلق شده چنانچه حضرت رسول صلعم فرموده که اول ما خلق الله
نوری یعنی اول چیزی که خدای تعالی آفرید نور من بود و آن نور هفت هزار سال در دریای
رحمت غوطه خورده و تسبیح و تقدیس خدای تعالی میکرد و بعد از آن هفت هزار سال در دریای
حکمت و بعد از آن هفت هزار سال در دریای عبادت غوطه خورده و تسبیح و تقدیس
خدای تعالی میکرد و نور جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام نیز از نور آنحضرت بود چنانچه
آنحضرت فرموده است که انا و علی من نور واحد یعنی من و علی از یک نور آفریده شده ایم
اما بعد بدانکه ارواح ائمه علیهم السلام نیز از نور جناب رسول خدا صلعم خلق شده اند و روح جناب فاطمه
زهرا صلوات الله علیها نیز از نور جناب رسول خدا صلعم خلق شده و ایضا بدانکه نور جناب
رسول خدا صلعم چون از دریای رحمت حرکت کرد قطرات از آن نور ساطع شد و ارواح
شیعیان اثنا عشریه از آن نور خلق شده اند و این مقدمه چنان است که چون جناب
حق تعالی شانه جمیع ارواح را مکلف نام کردانیده و نام روح عقل است چنانکه حدیث
وارد شده است که لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له
اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال و عزتی و جلالی

ما خلقت

ما خلقت خلقا هو احب الی منک و لا اکملتک الا فیمن
احب اما انی ایاک امر و ایاک انهی و ایاک اعاقب و ایاک اثیب
یعنی چون حق تعالی عقل را آفرید عقل را بسخن در آورد و فرمود که پیش بیا پس بعقب برو و
عقل پیش آمد پس بعقب رفت پس فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که خلقی را نیافریدم
که دوستتر باشد بسوی من از تو و ترا بدوستان خود کامل خواهم کرد بدان ای عقل که
بتو امر و نهی خواهم کرد و اگر نافرمانی من کردی از تو عقوبت خواهم کشید و اگر فرمان
برداری من کردی بتو مزد نیکو خواهم داد پس چون ارواح را با عقل واداد که خلق فرمود
پس با ایشان فرمود که من پروردگار شمایم و شما را از قدرت خود آفریدم باید بدانید
که شما را برای این آفریدم که در عالم تکلیف بوده باشید و بشما قالبی عطا بکنم که با آن قالب
هر خواهشی که داشته باشند بعمل آورید و با وجود این که تسلط بر قالب داشته باشید و قدرت
بر همه افعال داشته باشید شما را بر بعضی افعال امر کنم و از بعضی افعال نهی کنم و آن فعلها را
نکنید تا اینکه بوده که من عمل کنید مقرب درگاه من شوید و چون مدت عمر شما
از دنیا بانتها رسد بخانه آخرت آمدید شما را نعمتهای ابدی عطا کنم که لذتهای بربه
بهزاران لذتها که در دنیا ترک کرده اید و لذتهای آخرت هرگز تمام شدنی نخواهد گشت

وهر کدام که بفرموده من عمل نکنید و خواهش خود را بعمل آورید چون مدت عمر شما
از دنیا بانتهار رسید و بخانه آخرت بیایید شما را عقوبت کنم و از آن نعمتها که
بفرمان برداران عطا کرده ام شما را محروم گردانم پس چون بعالم تکلیف روید مبادا
این عهدها را از یاد فراموش کنید و برای اینکه لطف من شامل حال شما است
و باید که ظلم در حق شما نشود در دنیا پیغمبران و پیشوایان و کتابهای آسمانی برای شما
خواهم فرستاد تا اینکه آگاه کنند که با من در این نشاء چنین عهدی کرده اید پس
هر کدام سخن پیغمبران و پیشوایان راه حق و بکتاب من اعتقاد نکردید شقی و بدعاقبت
بسوی من خواهید گشت آیا این نحو که من با شما خواهم کرد عین لطف و مهربانی خواهد
بود در بارهٔ شما یا ستم در حق شما خواهد بود چون این خطاب بارواح رسید که
ارواح بنی آدم همه عرض کردند که ای پروردگار ما از جانب تو لطف و محبت و شفقت است
بعد از آن خطاب الهی در رسید که ای ارواح بنی آدم این نور بزرگوار جناب محمد مصطفی
این پیغمبر و برگزیده من است و چون عالم تکلیف برپا نمود از عهد آدم چندین پیغمبر
بدنیا فرستاده ام میفرستم که بمردم مژدهٔ زمان رسالت آنحضرت دهند و آنحضرت را
در آخر الزمان تکلیف بدنیا خواهم فرستاد آیا شما او را بپیغمبری از جانب من قبول دارید

همه عرض کردند

عرض کردند که پروردگارا چشم ما بنور آنحضرت روشن است و ما او را به پیغمبری قبول داریم بعد از آن
خطاب الهی رسید که ای ارواح بنی آدم این نور مقدس دیگر که در پهلوی نور مقدس آنحضرت است نور
جناب علی ابن ابیطالب است و در وقتی که مدت عمر جناب محمد مصطفی از دنیا بانتهار رسد
او را وصی و جانشین او خواهم کرد و ولی امر خود خواهم کرد آیا شما بامامت و ولایت علی ابن
ابیطالب اقرار دارید همه عرض کردند که پروردگارا اشرف از اتصالات که آنجناب مولا و امام
ما باشد پس خطاب الهی رسید که بعد از آن جناب دو فرزند بزرگوار او که این دو نور مقدس حسن و حسین علیهما السلام
و یک یک اینها را تا دوازده امام جناب احدیت نام برد و نور هر یک را بایشان نمود همه اقرار
کردند که بامامت ایشان راضیم و پیشوای غیر ایشان نخواهیم گرفت بعد از آن جناب احدیت
خطاب فرمود که ای بنی آدم گواه باشید که هر یک بر دیگری و طایفه بطایفه و قبیله بر قبیله و بر دیگر
گواه باشید که اقرار دارید بربوبیت من و برسالت رسول من جناب محمد مصطفی صلی الله
و بامامت دوازده امام پس ایشان بر یکدیگر شاهد شدند و جناب احدیت نور روی کل آدم
با نور مقدس دوازده امام در حضور جمیع بنی آدم باز داشت و فرمود که ای فرزندان بنی آدم
گواه هستید بر یکدیگر همه گفتند گواهیم ای پروردگار ما بعد از آن خطاب الهی رسید که

که الست بربکم یعنی آیا من پروردگار شما نیستم همه گفتند بلی ای پروردگار ما بعد از آن
خطاب رسید که الیس هذا محمد بنبیکم یعنی آیا این جناب محمد مصطفی صلعم
پیغمبر شما هست همه گفتند بلی ای پروردگار ما این جناب پیغمبر را پیغمبر بودن از جانب
قبول داریم بعد از آن خطاب آخر رسید که الیس هذا علی بامامکم یعنی آیا این علی
بن ابیطالب ع را بامامت خود بعد از حیات محمد صلعم قبول دارید همه گفتند بلی
ای پروردگار ما بعد از آن حق تعالی یک یک دوازده امام را بر ارواح بنی آدم عرض کرد که
امامت ایشان را قبول دارید همه عرض کردند که بلی ای پروردگار ما قبول داریم
و راضی هستیم بعد از آن امر جناب احدیت شد که باید این بزرگواران همیشه
بر شما مقدم باشند و شما اطاعت و فرمانبرداری ایشان را از جانب من بر خود
واجب گردانید و باید بدانید ای زمرهٔ ارواح جن و انس شما را قالب جسمانی
عطا خواهم کرد و اما ای جنیان پس شما را قالبی از آتش عطا خواهم کرد که آن
در تعرف شما باشد و اما ای جماعت انس شما را قالبی از خاک عطا کنیم که
آن قالب در تعرف شما باشد و بدانید ای جماعت جن و انس که این قالب
که بشما خواهم داد هر عملی و خواهشی که داشته باشید مجبور ارادهٔ شما ان

عمل از آن قالب صادر گردد و با وجود اینکه قالب بفرمان شما است قوتی بدر که
یعنی در یافتن خوب و بد را ممیزهٔ عقلیه که جدا کنندهٔ حق و باطل باشد بشما عطا
خواهم کرد پس هر کس که اطاعت عقل کند البته عقل او را براه حق راهنمای خواهد کرد
و هر کس ترک فرمانبرداری عقل کند براه باطل خواهد رفت و بدانید ای
زمرهٔ جن و انس که عقل و جهل ضد یکدیگر میباشند و هر که عقل جا کرد در تعرف در
هر که گرد جهل را در آنجا تعرف و تسلطی نیست و بدانید ای زمرهٔ جن و انس که
عقل را لشکری میباشند و از نیکی و خیرات و جهل را نیز لشکری میباشند و از بدی
و شر و در بیان معنی که هر صفتی نیک که در عالم است با عقل است و هر صفتی بدی
که در عالم است با جهل است پس هر کس که طابع عقل میشود بجمیع نیکیها خواهد رسید
و هر کس که طابع جهل گردد بجمیع بدیها خواهد رسید و بدانید ای زمرهٔ جن
و انس که لشکر عقل ۷۵ خصلت است که جمیع آن خصلتها نافع است و لشکر
جهل نیز ۷۵ خصلت است که جمیع آن خصلتها ضرر رساننده است و هر یک از
خصلتها که با عقل است ضد آن خصلت با جهل است پس بدانید ای زمرهٔ
جن و انس که صفت نیکوکاری وزیر عقل است و ضد آن صفت بدکاری

وزیر جهلات پس هرکس که تابع عقلات نیکوکارست و هرکس تابع جهلات بدکارست
و بدانید که ایمان با عقلات و کفر با جهلات پس هرکه تابع عقل شود مؤمن خواهد بود
و هرکس که تابع جهل شود کافر خواهد بود و بدانید که تصدیق کردن با عقلات و منکر
شدن تابع جهلات پس هرکس که تابع عقل شود تصدیق خواهد کرد بخدا و بنبی و
برسالت پیغمبران من حضرت جناب محمد ص که پیغمبر آخرالزمان است و امامت دوازده
امام که اول ایشان جناب علی ابن ابیطالب ع و آخر ایشان جناب الامر هادی
راه حق است و بمعاد جسمانی و سایر آنچه از وحی پیغمبران نازل شود و هرکه تابع
جهل شود بتمام این امورات منکر خواهد شد و بدانید که امیدواری برحمت حق
تابع عقلات و ناامیدی تابع جهلات پس هرکس که تابع عقل شود امیدوار برحمت
حق خواهد بود و هرکس که تابع جهل شود از رحمت حق ناامید خواهد بود و بدانید که
عدالت تابع عقلات و ستم تابع جهلات پس هرکس که تابع عقل شود عادل خواهد بود
و هرکس که تابع جهل شود ستمکار خواهد شد و بدانید که راضی بودن بقضای
حق از عقلات و خشم گرفتن تابع جهلات پس هرکس که تابع عقل شود بهر چه تقدیر
او شده رضا خواهد بود و هرکس که تابع جهلات به سبب امری که موافق خواهش او
نباشد خشم خواهد گرفت و بدانید که شکر گذاری تابع عقلات و کفران تابع جهلات

پس هرکه

پس هرکس که تابع عقلات به نعمتهای من شکر خواهد کرد یعنی هر نعمتی که باو عطا کرده ام در جای
امر کرده ام آن نعمت را صرف خواهد کرد و هرکه تابع جهل شود کفران نعمت من خواهد کرد
یعنی نعمتهای مرا در غیر موضعش خرج خواهد کرد و بدانید که طمع برحمت من کردن تابع
عقلات و ناامید شدن از رحمت من تابع جهلات و بدانید که توکل با عقلات و
حرص تابع جهلات پس هرکس که تابع عقل شود توکل بر من خواهد کرد و هرکس تابع جهل
شود حرص خواهد داشت و بدانید که مهربانی تابع عقلات و بی رحمی تابع جهلات
پس هرکس که تابع عقل شود مهربان خواهد بود و هرکس تابع جهل شود بی رحم خواهد بود
و بدانید که ملایمت تابع عقلات و غضب تابع جهلات پس هرکس که تابع عقل شود
ملایم و مهربان خواهد بود و هرکس تابع جهل شود غضبناک و بیرحم است و بدانید که علم تابع
عقلات و نادانی تابع جهلات پس هرکس که تحصیل علم کند تابع عقل خواهد شد
و هرکس تابع جهل شود نادانی بهم خواهد رسانید و بدانید که فهم تابع عقلات
و حماقت تابع جهلات پس هرکس که تابع عقل شود فهم بهم خواهد رسانید و هرکس
تابع جهل شود احمق خواهد بود و بدانید که عصمت تابع عقلات و بی عصمتی

و بی‌عصمتی تابع جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود عصمت خواهد داشت و هر کس
تابع جهل شود بی‌عصمت خواهد بود و بدانکه زهد تابع عقلاست و رغبت به دنیا
کردن تابع جهلاست پس هر کس تابع عقل شود رغبت به دنیا نخواهد کرد و هر کس تابع
جهل شود میل به دنیا خواهد کرد و بدانکه مدارا تابع عقلاست و تندخوی تابع
تابع جهلاست پس هر کس تابع عقل شود مدارا خواهد کرد و هر کس تابع جهل شود تندخوی
خواهد کرد و بدانکه اندیشه عاقبت کردن و ترسیدن از دشمن تابع
عقلاست و جرئت و بی‌پروائی تابع جهلاست پس هر کس تابع عقل شود
اندیشه خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود جرئت بهم رساند و بی‌پروا شود و بدانکه
تواضع و شکسته‌نفسی تابع عقلاست و تکبر و گردنکشی تابع جهلاست پس هر که
تابع عقل شود تواضع کننده و شکسته‌نفس خواهد شد و هر کس که تابع جهل شود
تکبر کننده و گردنکش خواهد شد و بدانکه کارها بملایمت کردن با عقلاست
و شتاب کردن از جهلاست پس هر کس تابع عقل شود کارها بملایمت خواهد کرد
و هر کس تابع جهل شود شتاب خواهد کرد و بدانکه حلم و بردباری یعنی
از جا بیرون نرفتن در وقت غضب از عقلاست و سفاهت یعنی از جا بیرون

رفتن

رفتن از جهلاست پس هر کس تابع عقل شود حلم و بردباری بهم رساند و هر کس تابع جهل شود
از جا بیرون خواهد رفت و بدانکه خاموش بودن از هرزه گوئی از عقلاست
و هرزه گوئی از جهلاست پس هر که تابع عقل شود هرزه نخواهد گفت و هر کس تابع جهل
شود هرزه گو خواهد شد و بدانکه اطاعت اهل شرع کردن از عقلاست
و گردنکشی از حکم اهل شرع از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود اطاعت اهل شرع
خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود از حکم اهل شرع گردنکشی خواهد کرد و بدانکه
که اعتقاد آوردن بکلام خدا و احادیث رسول خدا و ائمه هدی از عقلاست و ترک
آوردن از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود اعتقاد بکلام خدا و احادیث ائمه هدی
علیهم السلام خواهد آورد و هر کس تابع جهل شود ترک بکلام خدا و احادیث ائمه هدی خواهد
آورد و بدانکه صبر تابع عقلاست و جزع تابع جهلاست پس هر کس که تابع
عقل شود جزع و بیتابی در بلاها و محنتها صبر خواهد کرد و هر کس تابع جهل شود جزع و بیتابی
خواهد کرد و بدانکه گذشت کردن از بدکاران از عقلاست و انتقام کشیدن
از جهلاست پس هر که تابع عقل شود از تقصیر بدکاران خواهد گذشت و هر کس تابع
جهل شود انتقام از بدکاران خواهد کشید و این معنی چنین است که اگر عاقل باشند

که از عاقل تا باشند انتقام را بخدا میگذارند که خدا بهتر از ایشان انتقام خواهد کشید و بدانید
که توقع نکردن بخلق از عقلاست و خود را محتاج بخلق کردن از جهلاست پس هر کس که تابع
عقل باشد توقع از خلق نمیکند و هر کس تابع جهل شد خود را بخلق محتاج خواهد کرد
و بدانید که تفکر کردن در هر امری از عقلاست و سهو و فراموشی از جهلاست
پس هر کس که تابع عقل شد در هر کاری از امور دنیا و آخرت تفکر خواهد کرد و هر کس
تابع جهل شد در هر کاری که باشد سهو خواهد کرد و بدانید که محافظت کردن پیمان
خدا و سایر متفرقات از عقلست و فراموش کردن از جهلاست پس هر کس که تابع
عقل شود پیمان خدا را از یاد نخواهد کرد و آنچه تعلق دارد که خدا باو امانت سپرده
است از عقل و جوارح و مال و زن و فرزند و سایر متعلقات خود همه را محافظت
خواهد کرد و هر که تابع جهل شود از پیمان خدا و امانت ملای خود فراموش خواهد
کرد و بدانید که الفت با خویشان مومن خود کردن از عقلاست و قطع رحم اهل ایمان
کردن از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود قطع رحم از اهل ایمان خود نخواهد
کرد و هر کس که تابع جهل شود قطع رحم از از اهل ایمان خواهد کرد و بدانید که قناعت
کردن از عقلاست و حرص از جهلاست پس هر کس تابع عقل شد قانع است و هر کس که
تابع

عقل شد قانع است و هر کس تابع جهل شد حرص میزند و بدانید که مواسات یعنی
از مال خود ببرادران مومن رسد دادن از عقلاست و منع کردن برادران مومن
را از رسد حصه از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شد از مال خود ببرادران مومن خود
رسد خواهد داد و هر کس تابع جهل شد فقرا و برادران مومن خود را از مال خود منع خواهد
کرد و بهره بایشان نخواهد داد و بدانید که دوستی تابع عقلاست و دشمنی تابع
جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود همه کس او را دوست دارند و هر کس که تابع جهل
شود همه کس او را دشمن دارند یعنی هر کس که عاقلاست با کسی دشمنی نمی‌ورزد و بدانید
هر کس که تابع عقل شد وفا بوعده خواهد کرد و هر کس تابع جهل شد مکر خواهد کرد و بدا
نید اطاعت و فرمان برداری خدا از عقلاست و نافرمانی از جهلاست پس هر کس
تابع عقل شود اطاعت خدا خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود نافرمانی خدا خواهد کرد
و بدانید که سلامتی دین و ایمان و بدن از عقلاست و بلای دین و ایمان
و بدن از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود دین و ایمان و بدن او سلامت خواهد
ماند و هر کس که تابع جهل شود دین و ایمانش ببلا خواهد افتاد و بدانید که دوستی
با خلق در راه خدا از عقلاست و دشمنی با خلق بی آنکه خدا فرموده باشد از جهلاست
پس هر کس که تابع عقل شود دوستی با خلق خواهد کرد در راه خدا و هر که تابع جهل شود

دشمنی با خلق خواهد کرد پیغمبر بوده خدا و بدانید که راست گفتن از عقلاست و دروغ
گفتن از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شد راست خواهد گفت و هر که تابع جهل شد
دروغ خواهد گفت و بدانید که متابعت دین حق از عقلاست و متابعت باطل از
جهلاست پس هر که تابع عقل شد متابعت دین حق خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شد
متابعت باطل خواهد کرد و بدانید که امانت داری از عقلاست و خیانت کردن
از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود امانت را مراعات خود کرد و هر کس که تابع جهل شد
خیانت خواهد کرد و بدانید که اخلاص یعنی خالص کردن عمل از عقلاست و ریا داخل
عمل کردن از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود عمل خود را بجهت ریای مردمان یعنی
بسبب دیدن مردمان بجا نمی آورد و بدانید که دانائی از عقلاست و نادانی از
از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود دانا خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود بیفهم
خواهد شد و بدانید که فهم از عقلاست و کم ذهنی از جهلاست پس هر کس که
تابع عقل شود صاحب فهم خواهد شد و هر کس که تابع جهل شود کم ذهن خواهد شد و بدانید
که خداشناسی از عقلاست و منکر شدن از جهلاست پس هر که تابع عقل شود خدا را
خواهد شناخت و هر کس که تابع جهل شود بخداوند منکر خواهد شد و بدانید که
ترک

ترک دعوا کردن و مصالحه کردن از عقلاست و دعوا کردن از جهلاست پس هر کس که تابع
عقل شود مصالحه خواهد کرد و دعوی نخواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود دعوا را بر صلح
خواهد گزید و بدانید که نیکی برادر مؤمن را با دیگران ظاهر کردن از عقلاست و
عیب جوئی از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود نیکی برادران مؤمن را بر دیگران
ظاهر گردانید و هر کس که تابع جهل شود عیب جوئی برادران مؤمن خواهد کرد و بدانید
که پنهان کردن عیب اهل ایمان از عقلاست و ظاهر کردن عیب اهل ایمان از جهل
پس هر کس که تابع عقل شود عیب اهل ایمان را پنهان کند و هر کس که تابع جهل است
عیب اهل ایمان را ظاهر خواهد و بدانید که نماز کردن از عقلاست و ترک نماز
از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود نماز را با خلاص بجا آورد و هر کس که تابع جهل
شود نماز را ترک کند یا ضایع کند و بدانید که امساک کردن یعنی اعضا و جوارح
از معصیت خدا نگاه داشتن از عقلاست و اعضا و جوارح را بمعصیت رها کردن
از جهلاست پس هر کس که تابع عقل شود اعضا و جوارح خود را بمعصیت رها خواهد
کرد و بدانید که جهاد در راه خدا کردن از عقلاست و ترک جهاد کردن از جهل
است پس هر کس که تابع عقل شود با نفس خود در راه خدا جهاد خواهد کرد و با دشمنان

بادشمنان دین نبی بفرمان پیغمبران یا ائمه علیهم السلام جهاد خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود ترک جهاد خواهد کرد
و بدانید که حج کردن از عقلیات و ترک ~~جهاد از جهالات~~ حج از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود
چون استطاعت بهم رساند حج خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود ترک حج خواهد کرد و استراحت و جمع
کردن مال دنیا را بهتر از حج خواهد دانست و بدانید که راز کسی را پنهان از دیگران داشتن
از عقلیات و سخن چینی از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود راز مردم را نزد کسی ظاهر نخواهد کرد
و هر کس که تابع جهل شود راز مردم را نزد دیگران ظاهر خواهد کرد و سخن چینی خواهد کرد و بدانید که نیکی
با مادر و پدر کردن از عقلیات و عاق والدین شدن از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود نیکی
با پدر و مادر خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود عاق پدر و مادر خواهد شد یعنی جفا با ایشان
خواهد رسانید خواه در حیات ایشان و خواه بعد از وفات ایشان پس بسبب جفا عاق
ایشان خواهد شد و از رحمت خدا دور خواهد شد و بوی بهشت بمشام او نخواهد رسید
و بدانید ای زمرهٔ جن و انس که اخلاص در عمل از عقلیات و ریا از جهالات پس هر کس که
تابع عقل شود اخلاص در عمل دارد و هر کس که تابع جهل شود ریا خواهد داشت و بدانید که
امور شرع تابع عقلیات و منکرات یعنی امور خلاف شرع تابع جهالات پس هر کس که
تابع عقل شود امور شرع را بجا می آورد و هر کس که تابع جهل شود خلاف شرع را بجا خواهد

آورد

و بدانید که پرهیزکاری از عقلیات و بی باکی از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود پرهیزکار خواهد شد
و بدانید ای زمرهٔ جن و انس که انصاف دادن از عقلیات و حمیت از جهالات پس هر کس که
تابع عقل شود انصاف خواهد داشت و هر کس که تابع جهل شود حمیت خواهد داشت و معنی حمیت
آنست که کسی تقصیر کار باشد و خواهد که تقصیر خود را بر گردن دیگری ثابت کند و بدانید که
رحم بر زیردستان کردن از عقلیات و ستم از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود رحم بر زیر
دستان خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود ستم بر زیردستان خواهد کرد و بدانید که پاکیزگی
از عقلیات و کثافت و چرکنی از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود اعضا و جوارح و ظاهر
و باطنش همه پاکیزه خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود بکثافت خواهد بود و بدانید که حیا
از عقلیات و بیحیائی از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود حیا خواهد داشت و هر کس که
تابع جهل شود بیحیا خواهد شد و بدانید که پایداری کردن در راه شریعت از عقلیات است
و از حد شرع بیرون رفتن از جهالات پس هر کس که تابع عقل شود در راه شریعت پایداری خواهد
کرد و از جادهٔ شرع بیرون نخواهد رفت و هر کس که تابع جهل شود از حد شرع بیرون خواهد رفت
و بدانید که راحت با عقلیات و تعب و رنج با جهالات پس هر کس که تابع عقل شود راحت
خواهد یافت در دنیا و آخرت و هر کس که تابع جهل شود تعب و رنج خواهد کشید در دنیا و آخرت

وبدانید که آسانی امور از عقل است و دشواری امور از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود امور دنیا
و آخرت او آسان خواهد شد و هر کس که تابع جهل شود امور دنیا و آخرت براو دشوار خواهد شد
وبدانید که برکت با عقل است و بی برکتی با جهل است پس هر کس که تابع عقل شود برکت
خواهد یافت و هر کس که تابع جهل شود برکتی نخواهد دید وبدانید که عافیت از عقل است
~~[illegible]~~ و بلا از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود عافیت خواهد یافت و هر کس که تابع
جهل شد بلا براو نازل خواهد شد وبدانید که قناعت از عقل است و زیاده طلبی
از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود بآنچه تقدیر او شده قناعت خواهد کرد وبدانید
که اطاعت خدا از عقل است و اطاعت خواهش نفس از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
اطاعت خدا خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود اطاعت نفس خود خواهد کرد وبدانید که
آرام و سنگینی از عقل است و سبکی و هرزگی از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود بسنگینی و
با وقار خواهد بود و هر کس که تابع جهل شود سبک و هرزه گو و هرزه کار خواهد بود وبدانید که
سعادت از عقل است و شقاوت از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود سعادت خواهد
یافت یعنی نیکبخت و نیک سرانجام آخرت خواهد شد و هر کس که تابع جهل شود شقاوت
مند خواهد شد یعنی بدبخت و بد سرانجام آخرت خواهد شد وبدانید که توبه کردن از گناهان

بسبب عقل است

به سبب عقل است و اصرار بر گناهان به سبب جهل است پس هر کس که تابع عقل شود از گناهان توبه
خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود اصرار بر گناهان خود خواهد کرد و طلب آمرزش کردن عقل است
و مغرور شدن بخود بسبب جهل است پس هر کس که تابع عقل شود از گناهان خود نزد
خدا آمرزش خواهد ~~بسبب جهل است پس هر کس که تابع عقل شود از گناهان خود نزد~~
~~خدا آمرزش خواهد کرد~~ و هر کس که تابع جهل شود مغرور بلطف خدا خواهد شد و طلب آمرزش
نخواهد کرد وبدانید که محافظت کردن در اوقات نماز و سایر عبادات بسبب عقل
است و بی اعتنائی کردن بوقت نماز و سایر عبادات از جهل است پس هر کس که تابع
عقل شود اوقات نماز و سایر طاعات و افعال خیر را محافظت خواهد کرد و هر کس که تابع
جهل شود بی اعتنائی بشان نماز و سایر عبادات خواهد کرد وبدانید که دعا کردن
از عقل است و ننگ داشتن از دعا از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود دعا بدرگاه
خدا خواهد کرد و هر کس که تابع جهل شود از دعا کردن ننگ خواهد داشت وبدانید که
اشتیاق بعبادت از عقل است و کسالت از جهل است پس هر کس که تابع عقل شود
اشتیاق بعبادت خواهد داشت و هر کس شوق بهم رساند مقرب درگاه خدا خواهد
شد و هر کس که تابع جهل شود از عبادت کسالت و کاهلی خواهد کرد و از درگاه

حد از دور خواهد شد و بدانید که خوشحال بودن نزد برادر مؤمن از عقل است
و ترشروی از جهل است پس هر کس که تابع عقل بود بر روی برادران مؤمن خندان
و خوشحال خواهد بود و هر کس که تابع جهل بود بر روی مردم ترشروی و محزون و
و غمناک خواهد بود و بدانید که الفت و دوستی از عقل است و نامهربانی
از جهل است پس هر کس که تابع عقل بود الفت و دوستی با اهل ایمان دارد
و هر کس که تابع جهل بود نامهربان با اهل ایمان خواهد بود و بدانید که سخاوت
از عقل است و بخل از جهل است پس هر کس که تابع عقل بود سخاوت خواهد داشت
و هر کس که تابع جهل بود بخل خواهد کرد و بدانید ای مکلف هر کس این هفتاد و پنج خصلت
نیکو را خود داشته باشد از جمله صدیقان و نیکبختان خواهد شد و هر کس آن هفتاد و
پنج خصلت بد را داشته باشد از جمله منافقان [illegible]
نیکو بر صفات بد ترجیح داد آخر صفات بد از وی سلب خواهد شد و از
جمله نیکان خواهد شد و اگر چنانچه صفات بد را بر صفات نیکو ترجیح داد
آخر صفات نیک از وی سلب خواهد شد و او از جمله بدان خواهد شد و بدانید ای مکلفان
که سعادت و شقاوت دو صفت است که حق تعالی خلق کرده پس هر کس اطاعت بفرمان می‌کند سعید خواهد شد

و هر کس نافرمانی

و هر کس که نافرمانی می‌کند شقی خواهد شد و بدانید ای مکلفان که جامهٔ ایمان سفید است پس
اختیار با شماست هر کس آن جامه را در میان آب نیل غوطه دهد آن جامه سیاه خواهد شد و آن شخص
که جامهٔ خود را سیاه کرد شقی و بدبخت خواهد شد و هر کس جامهٔ خود را در میان آب صافی غوطه دهد آن
جامه سفیدتر خواهد شد و آن شخص که جامهٔ خود را گازری کرد سعید و نیکبخت خواهد شد و بدانید ای
زمرهٔ جن و انس که شما را از نور نورانی خلق کردم و ظلمت بشما نسرشتم اگر مایل بدین شدید از نور هستید
و به ظلمت بد خلقتی [illegible] بشما سرشتم و صفت بهیمی تو شما جاری دادم و شما از جنس
ملک هستید و در شهوت و بهیمیت غالب هستید پس اگر شهوانیت و بهیمیت [illegible] خود را
سعید یعنی نیکبخت خواهید شد و اگر تابع لذت و بهیمیت شدید شقی خواهید شد یعنی بدبخت
خواهید شد و بدانید که اگر بهوا و هوس و شهوانیت و بهیمیت با زیادت خود بکشید جنبهٔ
ملکیت شما غالب خواهد شد و شما از ملائکه بهتر خواهید شد و مقرب درگاه من خواهید شد و چون
شما را بقالب جسمانی تفرق دادم و بعالم تکلیف آوردم و شما با وجود تفرق و تسلط در هوا و هوس
ترک خواهش نفس خود کنید و طاعت و امتثال امر من کنید در وقتی که از آن قالب مفارقت
کنید و بعالم ملکوت برگردید ملائکه را بخدمت شما خواهم فرستاد و امر خواهم کرد که دسته گلهای بهشت
با ریشهٔ زعفران بهشت بهم ببندند و دسته کنند و به نزد شما بیاورند و بر شما سلام کنند و از من شما

برسانند پس مرتبه شما بالاتر از ملایکه خواهد بود بدو جهت یکی اینکه ملایکه بر شما سلام کنند دیگر آنکه
سلام مرا بشما عرض کنند و بدانید که چون از عالم تکلیف بعالم برزخ روید صبح و شام طعام
از بهشت برای شما خواهم فرستاد و بستر عنبر و فرش و خیمه مشک و مهمان از شما ملایکه خواهند
برد و بدانید که چون بمحشر دوباره بقالب جسمانی تکلیف دنیا برگردید و حله‌ها و مرکبهای
بهشتی برای شما خواهند آورد و حله‌های بهشتی بر شما خواهند پوشانید و در کنار دارد و جلوه‌دار از
خواهند شد و شما را بران مرکبهای نور سوار خواهند کرد و شما را از محشر بصراط بگذرانند و
داخل بهشت کنند و چون در بهشت وارد آیید ملایکه خزانه‌داران بهشت باستقبال شما خواهند
آمد و درهای بهشت را بر روی شما خواهند گشود و شما را با عزاز تمام در داخل بهشت خواهند کرد و تاج
مرصع مکلل بگوهر و یاقوت بر سر شما خواهند گذاشت و شما را در قصرهای بهشت بتماشا
خواهند برد و بر تخت زر نشانند و در بهشت خواهند نشانید و فوج فوج ملایکه از خازنان بهشت
داخل مجلس شما خواهند شد و بر شما سلام خواهند کرد و غلمان بهشتی افتابهای طلای
بهشت و جامهای جواهر در دست گرفته و آن جامها را از آب کوثر و سلسبیل مملو خواهند
کرد و بشما خواهند نوشانید و بدانید ای بنی آدم در دنیا هر کرا اطاعت و امتثال
امر من کنید و هر قدر جور و خیار ریاضت بکشید و تشنگی بنوشید همان

قدر

همان قدر قرب و منزلت نزد من خواهید یافت و بدانید که چون در دنیا خواهش
دیدن نامحرم بشما داده‌ام و شما را مأمور خواهم کرد که نظر بنامحرم نکنید پس اگر با وجود
خواهش بسبب فرمان برداری من ترک کنید دیدن آن نامحرم را چون از عالم
تکلیف بعالم مکافات روید در وقت جان دادن حوریه از حوران بهشت را به نزد
شما خواهم فرستاد و با شما صحبت بدارد و مدام با شما باشد و اگر یکتار موی گیسوی آن حوریه از
آسمان نمودار شود اهل مشرق و مغرب از بوی عطر آن گیسو هلاک شوند و اگر روی آن حوریه
از آسمان نمودار شود تمام اهل زمین از دیدن آن حوریه حیران شوند و همچنین هر یک
از خواهشها که در وجود شما سرشته‌ام و بجای آوردن آنها شما را منع کرده‌ام پس هرگاه
بسبب منع کردن من ترک آن خواهشها کنید و لذتها و فیضها در عالم مکافات
بشما خواهم فرستاد و در سایه درگاه تاج هوا و هوس شکستید و مملکت خود را
بهدم خرس شهوت سپر کردید و در دنیا لذت از معصیت بردید پس چون از عالم
تکلیف بعالم مکافات برگردید انتقام از شما خواهم کشید بنحوی که ملائکه غلاظ و شداد
را در وقت جان دادن از روی غضب بیالین شما خواهم فرستاد که شما را بعقوبت تمام
و انتقام بسیار قبض روح کنند و در عالم برزخ از لباسهای آتشین بر شما خواهم پوشانید

واب جوشانیدهٔ جهنم که از چرک وریم زناکاران جمع شود و در دیگهای جهنم جوش شده
با ضریع و زقوم جهنم در کاسهای آتشین که چشم خواهند کرد و با انور شما خواهند آورد
وآن آب جوشانیدهٔ جهنم و آن زقوم جهنم خوراک شما خواهد بود و چون از عالم
برزخ بمحشر دوباره بقالب جسمانی دنیا برگردید شما را با آفتاب محشر خواهند داشت
بحدی که آرزوی مردن کنید و مرگ از برای شما نباشد و چون از حساب شما
بپردازیم عبور شما بر صراط جهنم شود پای شما بر صراط جهنم خواهد لغزید و در چاه
آتشین جهنم خواهید افتاد و در دام سگهای جهنم و مار و عقربها و دیوهای
آتشین جهنم گرفتار خواهید شد و عمودهای آتشین را ملایکهٔ غلاظ و شداد بر
فرق شما خواهند زد و هرچه استغاثه کنید که خداوندا ما را از این جا بیرون بر
که بعد از این اطاعت نفس خود نخواهیم کرد فایده بحال شما نخواهد کرد و نظر رحمت
بجانب شما نخواهم کرد و هرگز از عذاب و عقوبت من نجات نخواهید یافت
و هیچکس را رخصت نخواهم داد که شفاعت از برای شما کند و شما همیشه در آنجا خوا
هید بود و شفاعت هیچکس را در حق شما قبول نخواهم کرد و چون در جهنم از حد
زیاد درسی کنید از راه غضب شما را از سخن گفتن منع کنم که دیگر با من سخن نگوید

و بدانید

و بدانید ای مکلفان که چون بعالم ملکات رفتید دیگر شما را تمام شدن نمی‌باشد و از جای
بجای منتقل خواهید شد و بدانید که سبب آفرینش شما این بود که فیض بشما برسد
و چون منبع فیض بودم که آن فیض شامل حال شما شود شما را آفریدیم تا آن فیض شامل حال
شما شود که بهتر از همه عالمیان و اشرف جمیع مخلوقات شما باشید و جمیع خلق عالم را
بطفیل وجود شما خواهم آفرید و شما را بطفیل وجود شریف جناب خاتم الانبیاء صلی الله
آفریدیم و به طفیل جناب علی بن ابیطالب علیه السلام و بوجود شریف سایر ائمهٔ هدی علیهم السلام
آفریدیم و بدانید ای مکلفان که هر کس اطاعت امتثال ایشان کند من از او راضیم و هر کس
نافرمانی ایشان کند من از او ناراضیم و هر کس که من از او راضی باشم او را در بهشت بنعمتها
نامنتهای مخلد و متنعم خواهم کرد بدانید و هر کس که من از او راضی نباشم او را در جهنم بعذابهای
گوناگون ابدی معذب و مخلد خواهم ساخت و بدانید ای مکلفان هر کس تابعیت جناب
محمد و علی بن ابیطالب و بعد از ایشان امام حسن و امام حسین و بعد از ایشان امام زین
العابدین و بعد از آن حضرت یک یک از ائمهٔ هدی تا قائم آل محمد حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه
و علی آبائه الملک المنان کند و ایشان را دوست دارد و دوستان ایشان را دوست دارد
و دشمنان ایشان را دشمن دارد من او را دوست دارم و هر کس که من او را دوست دارم نظر رحمت

بجانب او خواهم کرد و هر کس نظر رحمت من شامل حال او شد او لایق بهشت و نعیم مقیم
و ملک ابدی و تنعم سرمدی خواهد شد و جمیع لذتهای روحانی و جسمانی را خواهد دید
و هرگز که ورحمت ورحمت و عذاب براو دارد نخواهد شد و بدانید ای مکلفان
هر کس که شیعه محمد و آل محمد علیهم السلام نباشد من او را در شیعه ندارم و هرگز نظر رحمت بجانب
او نخواهم کرد و بعذابهای ابدی گرفتار خواهد شد و بدانید ای گروه آدمیان که
بر آسمانها و زمینها عرض کردم هیچیک از آنها تکلیف را قبول نکردند والحال بر شما تکلیف
عرض میکنم اگر بالقوه متحمل شدن تکلیف دارید تکلیف را قبول کنید و اگر بالقوه نیز ندارید
قبول مکنید و آن تکلیف امانت من میباشد و اگر امانت را خیانت نخواهید کرد
قبول کنید و اگر خیانت خواهید کرد قبول مکنید و بدانید که آن امانت دوستی
و اطاعت محمد و آل محمد علیهم السلام میباشد پس هر کس اطاعت و فرمانبرداری محمد و آل محمد
کند امانت مرا مراعات کرده است و هر کس اطاعت و امتثال امر ایشان نکند و دوستی
با ایشان نورزیده باشد امانت مرا خیانت کرده است و هر کس امانت مرا مراعات کند
و بعهد خود وفا کند لایق انعام و اکرام من خواهد شد و هر کس امانت مرا مراعات نکند
لایق عذاب و سخط من خواهد شد و بدانید ای ارواح بنی آدم که هر یک از شما

از شما

از شما را قالبی در دنیا عطا خواهم کرد که آن قالب بفرمان شما باشد و هر عملی که اراده کنید
آن قالب بمجرد ارادهٔ شما اطاعت امر شما خواهد کرد و هرگاه ترک اراده کنید آن
عضو نیز ترک عمل خواهد کرد بنحوی که اگر با چشم خود ارادهٔ دیدن کنید بمجرد ارادهٔ شما
چشم شما نظر بهمان جانب خواهد کرد که شما اراده کرده‌اید پس اگر از ارادهٔ خود پشیمان
شوید و اراده کنید که چشم در آنجا نظر نکند و با وجودی که نظر بآن طرف انداخته
رفته نظر از آنجانب برمیگرداند و همچنین زبان بفرمان شما سخن خواهد گفت بهر نحوی
که خواهید و هر جا اراده کنید پای شما بهر جا خواهید قدم گذارد و دست شما هر چه را شما خواهید
بگیرد و سایر اعضا و جوارح شما را بفرمان شما خواهم کرد و هر چه شما اراده کنید آن اعضا
بعمل آورند پس بدانید که از برای آنکه شما خواهش کنید ببعضی چیزها بآن خواهش شما
بعمل آید و لذت ببرد و بعضی از خواهش شما را بر شما حلال و مباح خواهم کرد تا شما در
نشأهٔ دنیا با قالب جسمانی فیض ببرید و بعضی خواهشهای دیگر از شما منع کنم که شما با وجود
خواهش بالقوه ترک آن خواهشها کنید تا آنکه بعد از آنکه از عالم تکلیف بعالم [illegible]
روید بآن خواهشها برسید و فیض ببرید و هرگز آن فیض تمام شدن نداشته باشد چون
غرض من از خلقت شما فیض رسیدن بوده است شما باید که فیض مقدوری در دنیا بشما برسانم

تا بفهمید که فیض حیات اما کامل که تمام شدن ندارد و آن فیض عالم آخرت است که هرگز تمام شدن
ندارد پس صلاح شما را در آن دانستم که فیض باقی شما را بعالم بقای آخرت بیندازم
تا آنکه هرگز فیض شما تمام شدن نداشته باشد و بدانید که فیض دنیا فیض کاملی نیست بلکه
نمونه فیض و نشئه لذت است و فیض و لذت کامل در آخرت خواهید دید و بدانید که این عهد
و پیمان و این وصیتها را که بشما عرض فرمودیم و مکرر بیان کردیم در عالم تکلیف بوساطت
پیغمبران خود بر شما یادآوری خواهیم نمود تا اینکه در روز قیامت نگوئید که ما از آن عهد
همان که در عالم روح کرده بودیم در دنیا غافل بودیم پس در دنیا این عهد و امانت را بواسطهٔ
پیغمبران ع و امامان و علماء که نایب امام باشند بر شما یادآوری خواهیم نمود و کتابهای
آسمانی بر شما نازل خواهیم کرد پس ارواح همگی اقرار کردند بربوبیت جناب احدیت
و رسالت پیغمبران خصوصا پیغمبر آخرالزمان و امامت دوازده امام علیهم السلام بجز ارواح طاهرین
منافقان در همان عالم روح حسد بر جناب پیغمبر آخرالزمان ص بردند و حسد بر ائمه
ع بردند و با یکدیگر گفتند که چرا باید ما متابعت این اشخاص کنیم پس بظاهر اقرار
داشتند و اما در باطن قبول نداشتند پس بجهت حسدی که بر ایشان بردند از مجلس
ایشان بیرون رفتند و چون از بزم ائمه طاهرین علیهم السلام دور شدند ظلمت ایشان را

فرا گفت

فرا گفت و از نشئه انوار مقدس ائمه طاهرین ع محروم ماندند پس رفقای ایشان بایشان گفتند
که برگردید بسوی ما که دوباره نور بر شما احاطه کند و در آن ظلمت نمانید که شقی و بدعاقبت خواهید شد
ایشان گفتند که شما دلسوزی ما مکنید که ما را همین جا خوب است پس خطاب الهی در رسید که ای
جماعت که ترک اطاعت و محبت جناب پیغمبر محمد مصطفی ص کردید و ای جماعتی که ترک ارادت
ائمه طاهرین ع کردید بدانید که اگر بازگشت نکنید و مطیع و فرمان بردار دوستدار ایشان
نشوید از رحمت من دور خواهید ماند و لایق عذاب و عقوبت من خواهید شد
و اگر بازگشت کنید و بخدمت این بزرگواران باشید و اطاعت و امتثال امر ایشان
کنید شما را سعادتمند خواهم کرد در عالم تکلیف و عالم برزخ در عالم آخرت در
جوار ایشان مطیع و منقاد ایشان خواهید بود و بدانید که هر کس حسد برایشان
برد بدبخت و بدعاقبت و شقی خواهد شد و هر کس اطاعت و فرمان برداری
ایشان کند نیک بخت و خوش عاقبت و سعید خواهد شد و بدانید که هر کس
ایمان باین چهارده معصوم علیهم السلام دارد از اهل ایمان است و بر من واجب
که اهل ایمان را از تاریکی ظلمت و گمراهی بنور هدایت راه نمائی کنم و این معنی را
حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که اللّهُ وَلِیُّ الَّذِینَ آمَنُوا یُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ

الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ یعنی خدای تعالی پیشوای اهل ایمان است و بیرون می آورد
ایشان را از تاریکیهای کفر و گمراهی بسوی روشنائی نور ولایت و ایمان و اما کسانی که ایمان
بچهارده معصوم ندارد و پیشوایان ایشان طاغوت اند چنانچه حق تعالی فرموده وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ یعنی کسانی که ایمان
بمحمد و آل محمد ندارند پیشوایان ایشان طاغوت اند یعنی بتهای ایشان که خلفای ناحق و پیشوایان
راه ضلالت باشند پس این بتها آن کافران را از جادهٔ شریعت طاهرهٔ مصطفوی بیرون
و بتاریکیهای کفر و ضلالت و شقاوت راه نمائی میکنند أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ این جماعت که متابعت طاغوت کردند یعنی کسانی که تابع بتهای ایشان
شدند و اطاعت و فرمان برداری خلفای ناحق کردند اهل جهنم اند و ایشان در جهنم مخلد
مخلد خواهند بود هرگز نجاتی از برای ایشان نخواهد بود پس اهل ایمان دوست خدا اند
و خدا راه نمای ایشان است و اهل کفر دشمن خدا اند و بتهای ایشان راهنمای ایشان اند
و معلوم است که کسی را که خدا راهنمای او باشد سعادتمند میشود و هر کس که بتها راهنمای
ایشان باشند شقی و بدبخت میشود و راهنمای خدا وقتی که شامل حال کسی میشود که کسی را
خدای تعالی راهنما کرده باشد آن راهنما این کس را رهنمائی کند نه اینکه هر کس ادعا کند که
من راهنمایم بلکه باید راهنما را خدا تعیین کند پس راهنمای بحق که خدای تعالی او را راه نمای خلق کرده است

و او را مامور کرده است

و او را مامور کرده است که مردم را بسوی حق راهنمائی کند جناب مستطاب علی ابن ابیطالب علیه السلام
که بنص قرآن راه نمای خلق است چنانچه حق تعالی فرموده است که أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ یعنی
ای صاحبان عقل و صاحبان فکر آیا کسی که رهنمائی مردمان را بسوی حق سزاوار تر است
که مردم پیروی او را کنند که خودش راه را یافته است و یا باید که دیگری او را راهنمائی کند
پس شما چگونه حکم میکنید و معلوم است که کسی که مردم را بسوی حق هدایت تواند کرد جناب
علی ابن ابیطالب است علیه السلام که از احادیث و اخبار معلوم است که در هر مشکلی که بعد از زمان
رسول خدا ص در عهد خلافت اتفاق بر مردم می افتاد جناب علی بن ابی طالب ع حل
آن مشکل میکرد خواه از مشکلات بود و خواه از دنیائی پس معلوم است که راهنمائی که خدا خلق
کرده است بمردمان امر فرموده است که اطاعت امر آن شخص کنید و بهر راهی که شما را امر میکند بهمان
راه بروید که بمنزل مقصود خواهید رسید باید مردم اطاعت و پیروی او کنند نه از دیگران که
در هر مسئله مانند حیوان بگل فرو میروند خلاصه هر کس ایمان بولایت آنحضرت آورد راه
نجات یافته و هر کس ایمان بولایت آنحضرت نیاورد و متابعت دیگران کند البته از جادهٔ
شریعت بیرون خواهد رفت و بچاه هلاک خواهد افتاد که در چاه هلاک عذاب و عقوبت

خدا مهیا و موجود است و اگر کسی از آن چاه بگذرد و بمنزل مراد خواهد رسید پس باید که در این
شب تاریک برای رفتن این راه باریک راه نمای بینای دانائی که واقف از کل اجزاء این
راه باشد پیدا کنند و دست بدامان او زنند و هر جا که او رود ایشان نیز از دنبال او روند
تا از آن چاه هلاک بگذرند و بمنزل مراد برسند و یقین است که اگر نابینای ادعا کند که شما از
دنبال من بیائید که من شما را از آن چاه میگذرانم و بمنزل مراد میرسانم هیچ عاقلی از دنبال
او نمیرود و چرا که یقین میداند که او نابینا است و او را نمی باید که کجا است پس راه را چگونه
می بیند که کجا است تا خود از آن چاه احتراز کند و بچاه نیفتد چه جای اینکه باعث نجات
دیگران شود البته عاقل از دنبال نابینا نمیرود که بخواهد براه نمائی نابینا از چاه هلاک عذاب
و عقوبت خدا بگذرد و برادر و بمنزل مطلب و جنت و رضوان خدا ابد برسد ممکن
نیست و یقین است که نابینا بچاه می افتد مگر اینکه کسی عصاکش او باشد که دست او را بگیرد
و از آن چاه بگذراند پس چگونه آن نابینا که محتاج عصاکش باشد میتواند عصاکش دیگران
شود پس معلوم شد که هر کس ادعای علم کند نباید کسی تابع او شود تا اینکه علم او بر این کس
معلوم شود که قابل تعلیم است و اگر ادعای علم کند یقین بر علم او نتوان کرد مگر بعد از علم
بهم رسانیدن بعلم او چنانچه حافظ در دیوان خود گفته است نظم شهر پرکرشمه برافروخت

دبری دانه

دلبری دانه ۵ نه هر که آینه سازد سکندری داند ۵ نه هر که طرف کله کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری داند ۵ هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست ۵ نه هر که سر بتراشد
قلندری داند نظم تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف ۵ مگر اسباب بزرگی همه آماده شود
خلاصه بزرگی و ریاست و پیشوائی لایق جناب مستطاب علی بن ابی طالب ع با یازده فرزند بزرگوار
آن حضرت و هر کس غیر ایشان را نایب جناب تا قائم مقام حضرت رسالت پناه ص بدانند البته گمراه است
و البته بچاه هلاک عذاب و عقوبت خدا خواهند افتاد و این معنی در جای خودش در فصل دویم
در کتاب امامت ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی رابعه بدانکه حدیث وارد شده است
از ابا بصیر که او گفت پرسیدم از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که ارواح در وقتی که در عالم
روح مجرد بودند و این قالب را اعتقادها نداشتند و زبان جسمانی نداشتند که سخن بگویند در وقتی
که حق تعالی از ایشان سؤال کرد که الست بربکم آیا من پروردگار شما نیستم ایشان در جواب گفتند بلی
توئی پروردگار ما حضرت فرمود که خدای تعالی آفرید در ارواح چیزی را که چون از ایشان سؤال کند ایشان
جواب گویند و یقین است که خدای تعالی محتاج نیست باینکه زبان تو از گوشت خلق کند تا آن زبان
سخن گوید بلکه بمجرد اراده تا اراده کند که سخن ایجاد شود در هر جا که خواهد ایجاد میشود خواه در جسم
جلدی مانند سنگ یا چوب یا غیر یا در جسم حیوانی و خواه بدن جسمانی ایجاد سخن کند پس ارواح

پس ارواح به نحوی خلقت فرمود که قابلیت تکلم داشتند و با ایشان سخن گفت
و ایشان در جواب گفتند اما بدانکه خدای تعالی منزه بود از صفات و ذات و قدیم ازلیت
باین معنی که ذات خدا ابتدا و انتها نداشته است و انتها نیز ندارد و وضع ترکیب و اعضای
جسمانی ندارد و محل و مکان ندارد و هیچکس را یارای تعریف تصور ذات جناب احدیت میسر ندارد
باین معنی که اگر پیغمبران و اولیا و ائمه علیهم السلام خواهند که بدانند که خدای تعالی چگونه است
البته نخواهند دانست پس که چرا که کیفیت یعنی چگونگی صفت است و صفت غیر ذات
است و صفات محتاج بذات است پس اگر خدای تعالی را صفت باشد پس آن صفات محتاج بذات
خود بود و خدای تعالی محتاج ذات خود خواهد بود و حال آنکه خدای تعالی محتاج نیست نه بذات و نه
صفات پس خدای تعالی بهیچ وجه تصور ندارد و نتوانند شد و چیزی که برای نشانه قدرت خود
خلق کرده است که آن چیز دیده نمیشود و تصور آن نتوانند کرد روح انسان است که بهیچ وجه تصور نتوان
کرد و حق تعالی در قرآن مجید فرموده است که یَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ
مِنْ اَمْرِ رَبِّی یعنی بگو ای محمد که روح از امر پروردگار است وَمَا اُوتِیتُمْ
مِنَ الْعِلْمِ اِلَّا قَلِیلًا شما از علم روح ندانسته مگر اندکی باین معنی که انسان
چون تصور کند و خواهد که خدا را بشناسد و بداند که چگونه چیزیست البته ممکن نیست

ملائکه

ملائکه نیز اجمله میتوانند فهمید که تصرف در این قالب دارد و تمام اعضا و جوارح شش بفرمان
او میباشند و چون اراده میکند که آن قالب حرکت کند دفعتاً آن قالب حرکت میکند
و چون اراده میکند که چشمش نظر کند بجائی دفعتاً آن چشم نظر بآنجا میکند و اگر در آن لحظه
که چشم او نظر بآنجانب اندازد روح از آن نظر پشیمان میشود اراده میکند که چشمش را از آن
جانب که روح اراده کرده است بجانب دیگر باز دارد دفعتاً چشم از آن طرف نظر را بجانب دیگر میگر
داند یعنی بهمانجای که روح اراده کرده است و همچنین زبان بمجرد اراده روح سخن میگوید
سخنی که روح اراده میکند بهر لفظی و بهر نحوی که روح اراده کند و جوهر صدا نیز بطوری
که روح اراده میکند بیرون می آید یعنی اگر خواهد سخن آهسته گفته میشود و اگر خواهد بلند گفته
شود بلند گفته میشود و همچنین روح هر اراده که میکند بهر عضوی از اعضا از دست و پا و سایر
اعضا بمجرد اراده روح اعضا آن عمل را بجا میآورد و روح در تمام اعضا است و تسلط بر تمام
اعضای خود دارد و محل خود را نمیداند که در کجا است و قدر ترکیب و ماهیت خود را نمیداند
که چه اندازه و چه ترکیب است و با وجودی که تسلط بر قالب خود دارد و علم نیز بتمام اعضای خود
دارد به نحوی که هر عضوی از اعضا اگر بدرد آید روح علم دارد که کجا درد میکند و آنقدر تسلط
دارد که تا عضوی از اعضا را که خارش بهم رسد دفعتاً بدست خود امر میکند که آن موضع را بخارانند

در رفع اذیت خارش را از آن جای موضع کند بجز دو اراده روح انگشتان انسان آن
موضع را میخاراند پس روح خودش تصور میکند که با وجود این علم و این قدرت که بر بدن خود
دارد که خودش چیزی است اما نمیداند که چه چیز است پس معلوم میشود که خداوند عالمیان روح
خلق کرده است باین وضع که روح دیده نمیشود با وجود که موجود است پس البته خداوند عالمیان
موجودات دیده نمیشود که تصور آن میتوان کرد و دلیل بسیار بودن ذات مقدس باری تعالی
شأنه هست و از این جمله یک دلیل این است که مملکت آسمان و زمین و آنچه در آنها است
همه در تصرف خداست و خدای تعالی بر همه علم و قدرت دارد و لیکن مکان و جهت ندارد
به نحوی که شمه از آن قدرت را در روح انسان نیز آفریده است که روح را کسی نمی بیند و روح
بغیر خودش را نمی بیند و با وجود که روح موجود است مصرع خویشتن بشناس تا از سر حق آگه کنی
هر که او بشناخت خود را از ملایک بهتر است و جناب علی بن ابی طالب فرموده است که من
عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر کس خود را بشناخت چنان است که خدای خود را
شناخته است باین معنی که چون تصور میکند که با وجود خودش موجود نبوده است و موجود شده
و بدفعات و بتدریج بسبب غذای جسمانی جسمش نمو کرده پس معلوم است که خداست که
او را آفریده است و چون انسان تصور میکند میداند که از وقتی که خدا او را آفریده است و از عدم
او را

بوجود آورده است تا بحال همان روح بوده است که هست و تغیری در روح نیست و معلوم میشود که
بعد از تکلیف بعالم مکافات خواهد رفت و دوباره بهمین قالب بر خواهد گشت و در محشر محشور میشود
و بعد از حساب و بعد از عبور از صراط یا بجهنم خواهد رفت و ابدالآباد در جهنم خواهد بود و هرگز مرگ
برای او نخواهد بود چنانچه در آیه قرآن شریف هست که وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ
یعنی اهل جهنم ندا میکنند بمالک جهنم که ای مالک دعا کن نزد پروردگارت که مرگ بما بفرستد
قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ یعنی مالک در جواب ایشان گوید که مرگ برای شما نیست و شما در
جهنم مخلد خواهید بود و در باب اهل بهشت فرموده است لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ
إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى یعنی نخواهید چشید در بهشت مرگ را مگر همان مردن اول بار که
از دنیا رفته اند پس از حکایات اهل جهنم و حکایات اهل بهشت معلوم میشود که روح انسان
معدوم نمیشود و فنا ندارد و از عالم روح بعالم جسمانی آمده است و از عالم جسمانی بعالم مکافات خواهد رفت
و دوباره بر همین قالب جسمانی دنیائی خواهد رفت و در محشر محشور خواهد شد و بعد از حساب
از صراط با همین جسم خواهد گذشت و در وقت گذشتن از صراط یا بجهنم افتاده مدام در عذاب
خدا گرفتار خواهند بود و هرگز مرگ برای او نخواهد بود و یا اینکه از صراط خواهد گذشت و به بهشت
عنبرین سرشت خواهند رسید و در بهشت به نعمت ابدی متنعم خواهند بود و هرگز مرگ برای ایشان

نخواهد بود و ابد الآباد در بهشت مخلد خواهند بود پس معلوم شد که روح انسانی روح ابدی بوده است
و فنا در روح نیست تا انتها خواسته است و در قالب نیز فنا نیست بلکه روح از عالم مجرد
بعالم جسمانی می آید و از این جسم در عالم خواب بقالب مثالی تعلق میکنند و بعد از آن که
از قالب مثالی بقالب جسمانی دنیائی میکنند و چون مدت عمر دنیائی او بانتها رسید
و نفس منقطع شد روح انسانی بالمره ازین قالب جسمانی متنفر میشود و بهمان قالب مثالی
تعلق میگیرد و در عالم آخرت میرود و از وقتی که از عالم تکلیف بیرون میرود تا وقتی که
صور دمیده شود و این مدت که فاصله میان دنیا و آخرت است آنرا عالم برزخ گویند و از حدیث
روح انسانی در همان قالب مثالی است و چون روح ازین قالب کناره گیرد و بقالب مثالی
رود و بعالم برزخ در صحرای برهوت یا وادی السلام نشو نما میکند این قالب جسمانی متفرق
و پوسیده و خاکستر میشود ولیکن معدوم نمیشود و چون صور دمیده میشود همین قالب
جسمانی دنیائی بامر خدا جمع میشود و روح تعلق در همین قالب میکند و در محشر محشور میشود
و با همین قالب بعرصه محشر می ایستد و با همین زبان که در دنیا داشته نامه اعمال خود را
میخواند و با همین پا که در دنیا داشته در صحرای محشر می ایستد و با همین چشم که در دنیا داشته
نوشتهای عمل خود را مشاهده میکند و با همین جسم در آفتاب محشر می ایستد و با همین جسم
در لب حوض کوثر در دست جناب علی ابن ابیطالب میرسد و با همین دهن از آب کوثر مینوشد

در این مقام [illegible] و با همین

و با همین

ما سمع ارسته المشکلات

و با همین دهن اگر منافق باشد از زقوم جهنم میخورد و با همین قالب در جهنم می افتند پس معلوم است که جسم انسانی
نیز فانی نمیشود اما متغیر میشود و گاهی در این دنیا تغیر دارد و روح در آن تعلق دارد و گاهی بی نفس میشود
و خاکستر میشود تا روز محشر میشود و دوباره در محشر نفس در این قالب داخل میشود پس قالب گاهی با
نفس است و گاهی بی نفس است و گاهی در دنیا است و گاهی در محشر است و گاهی در صراط و گاهی
در عالم تکلیف است و تعلق در این جسم دارد و گاهی در خواب است و بقالب مثالی تعلق دارد و گاهی
در عالم برزخ بقالب مثالی تعلق دارند و گاهی در عالم آخرت در محشر با همین قالب محشور است و با همین
قالب در جهنم یا در بهشت مخلد است پس روح و جسم هیچیک معدوم نمیشوند و جسم مانند سایبان است که
بتفرق روح داده اند که تا روز قیامت آن باشد خلاصه آنکه جمیع مکلفان بدانند که روح انسان مکلف است
نه قالب چرا که قالب اگر از روح نداشته باشد هیچ الم و لذتی ندارد و هر لذت و المی که هست بروح داخل میشود
باین دلیل که مثلا عضوی از اعضای انسان که درد میکند هر گاه آن درد بر آن عضو الم داشت آن درد را
عضو منفک نباشد و حالی اینکه چون روح در عالم خواب ازین قالب بقالب مثالی میرود و آن
درد که بر آن عضو قالب واقع شده بود بالمره از یادش میرود و چون دوباره بیدار میشود و از قالب مثالی
باین قالب تعلق میکند آن درد بر آن عضو عود میکند و تا در خواب است از آن درد و از آن عضو خبری ندارد
پس معلوم است که اعضا و جوارح قالب انسان الم و لذت نمی فهمد و هر الم و لذتی که هست با روح است
و روح دوام دارد و فنا ندارد چنانچه حدیث وارد شده است که المؤمن حی فی الدارین

[illegible]

یعنی مؤمن زنده است در دنیا و آخرت باین معنی که روح مؤمن در دنیا مشغول
و پاسبانی اعضا و جوارح خود است و ساعی در نگاهداری امانت الٰهی و از نگاهداری عهدی
که بخدا کرده است بیرون نمیرود و مدام در فکر است که مبادا عضوی از اعضای او خلاف
فرمودهٔ خدا بجا بیاورد و در آخرت زنده است باین معنی که در چشمهٔ حیات غوطه میخورد
و حیات ابدی مییابد که حیات مجاورت حضرات ائمهٔ طاهرین علیهم السلام باشد
و باید که هر کس که ادعای ایمان میکند مدام واقف اعضای خود باشد که مبادا
یک عملی از او صادر شود که مخالف فرمودهٔ خدا باشد پس مؤمن هرگز عنان اختیار خود
بدست هوا و هوس نمیدهد و مدام در فکر خود است که مبادا عملی از او صادر شود
که خدا از او مؤاخذه کند و نجات نزد خدا و رسول و نزد اهل بیت پیغمبر یعنی
حضرات ائمهٔ طاهرین علیهم السلام ببرد و مدام در فکر آخرت است و هرگز مایل بدنیا نمیشود
و مدام در فکر آخرت است و هر عملی که میکند محض رضای خدا است اما بدان که اصل
گناهان در دنیا از مکلفان بعمل میآید محبت دنیا است که بسبب محبت دنیا هر
معصیتی از انسان صادر میشود و محبت دنیا آنست که دنیا انسان را از یاد روح
میبرد و حال آنکه حق تعالی فرموده است در قرآن مجید که وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ النَّشْأَةَ
الْأُولَىٰ فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ یعنی بدرستیکه شما دانستید عالم روح

که نشاء

نشاء اول بود پس چرا بخاطر نمی‌آورید و معلوم است که کسانی که سابق بر ما بودند هر کدام
بفکر عالم روح افتادند و بیعت نکردند و از بیعت کردند چون بفکر عالم روح افتادند
ترک بیعت کردند باین معنی که چون بخاطر ایشان آمد که جناب احدیت در عالم روح
از ایشان پیمان گرفت که چنین بکنید و چنان مکنید و با ایشان فرمود که در عالم تکلیف
فلان مدت عمر خواهید کرد و چون مدت عمر شما بانتها رسید قالب را از تعلق
شما بیرون آورم از شما خواهم پرسید که عمر خود را صرف چه کار کردید و مال از کجا
پیدا کردید و بچه مصرف خرج کردید و بدانید ای مکلفان که خداوند عالمیان
دو راز پنهان با همهٔ بندگان خود دارد یک راز پنهانش در وقتی است که انسان
را از عالم روح در رحم مادر میآورد و این قالب جابجا را در آنجا بتعلق او میدهد و یک
راز پنهانش در وقتی است که این قالب را از او پس میگیرد اما آن راز اول مرتبه
آنست که چون انسان را از عالم روح در رحم مادرش میآورد این قالب جابجا را بتعلق
او میدهد خطاب الٰهی میرسد که ای فلان کس بدانکه این قالب که نعمت عظمی است
بفرمان تو کردم و ترا با آن قالب تعلق دادم و ترا بر تمام عالم مخلوقات برگزیدم و در
عالم تکلیف که میروی باید اعضا و جوارح خود را محافظت کنی و خوشنودی نفسانی

ترک کنی و باید که عبادت من کنی و غیر من معبودی نگیری و باید که عبادت شیطان نکنی و بدانی
که طریقهٔ شرع جناب محمد و سایر پیغمبران طریقهٔ حق است و راه راست است و بدانی که طریقهٔ شیطان
و رشوه است و بسیاری از خلق عالم را گمراه کرده است و بدانی که باید در دنیا بقدر کفاف و گذران
خود تحصیل لباس و اسباب بکنی و باید برای سفر آخرت توشه جمع کنی و باید که دنیا را
وطن خود ندانی و باید دنیا را برون کاروانسرای بدانی که هیچ قافله در آنجا بار نریزند
و شب از آنجا کوچ میکنند ۝ دنیا کهنه است و کار دنیا پوچ است ۝ تا بار کنند صدای کوچ
و باید بدانی که زن و فرزند و مال دنیا را بتو عطا میکنم از برای آزمایش پس اگر بیجوئی که من
ترا امر کرده ام خرج کنی و با ایشان نیکو سلوک نمائی و مال دنیا را از ممر حلال که مقرر کرده ام
پیدا کنی و بجائی که ترا امر کرده ام خرج کنی از تو راضی خواهم بود و چون مدت عمرت
بانتها رسد و این قالب را از تن تو بیرون برم ترا همنشین جناب محمد و آل محمد
علیهم السلام کنم و در عالم آخرت لذت بسیار ببری و از لباسهای که در دنیا آرزو داشتی
و از حلال ممکنت نشد که بپوشی از لباس حریر بهشت بتو عطا خواهم کرد و از طعامهای
لذیذه دنیا که آرزو داشتی و از حلال ممکنت نشد و از حرام نخوردی و صبر کردی و آرزو
در دلت ماند در عالم آخرت از طعامهای بهشت بتو عطا خواهم کرد و مالی که در دنیا

بتو عطا

عطا خواهم کرد و مالی که در دنیا بتو عطا میکنم اگر بفقرا بدهی و ترک زینت و لذت دنیا کنی
و فقرا را از خود خوشحال کنی در عالم آخرت ترا در درجهٔ اعلا خواهم به بهشت جا داد و بقدر
بتو عطا کنم که راضی و خوشنود شوی و اما اگر مایل بدنیا شوی و از حرام پرهیز نکنی و آرزوهای
خود را بعمل بیاوری و متوجه احوال فقرا نشوی و عجب و تکبر در دنیا و حرص و طمع داشته باشی و در فکر
آخرت خود نباشی چون مدت عمرت بانتها رسد و این قالب را از تن تو بیرون برم
و از تو مواخذه خواهم کرد و ترا عقوبت خواهم کرد و از همنشینی دوستان خود و محمد و آل محمد
علیهم السلام محروم خواهم کرد و چون در دنیا حرام خوردی از زقوم جهنم بتو خواهم چشانید و چون در دنیا
از ممر حرام لباسهای فاخر پوشیدی در آخرت لباسهای آتشین بتو خواهم پوشانید و چون
در دنیا تکبر کردی در آخرت ترا در کوه آتشین جهنم جای خواهم داد و اگر در دنیا فحش بکسی
گفتی در وقت مردن تا روز محشر عقربی از عقربهای جهنم ترا خواهد گزید بعوض آن فحشی
که دادی و اگر بد خلقی کردی سگهای گزنده جهنم را در وقت مردن امر خواهم کرد که گوشت بدن
ترا پاره پاره کنند و اگر غیبت کسی کردی گوشت مردار او را نزد تو حاضر خواهم کرد و ترا عذاب
خواهم کرد و امر خواهم کرد که از این گوشت مردار بخور که این گوشت آن شخص است که در دنیا
غیبت او کردی و اگر دست بخیانت بناموس مردم یا بمال مردم دراز کرده باشی

دستهای ترا بغل در زنجیر آتشین خواهم کرد و اگر در دنیا حرام خوردی و مردم را
فریب داده باشی ترا بصورت روباه محشور خواهم کرد و اگر در دنیا جدل و جرئت
داشته باشی و گردنکشی ها نمی در قیامت ترا مانند مورچهای کوچک محشور خواهم کرد
تا بزیر دست پای مردم پایمال شوی خلاصه جمیع گناهان نیکان را حق تعالی در وقت عالم
روح که قالب سه بتفرق روح داد بروح وصیت فرمود که او را به نیکها امر کرد و از جمیع
او را نهی کرد و روح قبول کرد پس از آن دو در زیر جان که خدا با هر یک از بندگان خود دارد
یکی همان است که در وقتی که روح در رحم مادر است و قالب سه بتفرق اد مید مهند حق تعالی
با او وصیت میکند و آن راز دوم بعد از مرگ است که از احوال سطلع گویند که آن لحظه
است که قبض روح انسان شود و هنوز نعش انسان در بیابان باشد و او را غسل نداده باشند
و کفن و دفن نکرده باشند که خطاب الهی از جانب پروردگار عالمیان بروح رسد که ای فرزند
آدم عمر خود را در دنیا صرف چه کار کردی و جوانی خود را بچه شغل در دنیا مشغول کردی و علم
از کجا آموختی و چگونه عمل کردی و مال از کجا جمع کردی و بچه مصرف خرج کردی پس چون روح
جواب این چهار سوال را داد و آن نعش را غسل و کفن و دفن میکنند پس شما ای برادران
که ذنب دنیا را گزینید و طمع در مال دنیا نکنید و آرزوی ریاست و جدل در بزرگی

و کار آن

وکار آن دنیا نکنید و بدانید که شما در دنیا مسافری هستید که در وقت گرما در بیابان
بپای درختی رسید و در پای آن درخت منزل کنید تا آفتاب بجانب مغرب گردد و شما
دوباره سوار شوید و رو بمنزل بروید شما را به تعمیر عمارت در پای این درخت بچه کار می آید
عنقریب است که مرغ اجل بر شغل عمرت ... زنید و این قالب از تفرق شما بیرون رود
و افسوس عمر گذشته را بخوری آیا حدیث جناب رسول الله صلعم را نشنیدی که آن حضرت علیه السلام بنفس نفیس
در سه سال بود و در آن مدت خشتی بر بالای خشتی نگذاشت یعنی عمارت دنیا را نساخت و هرگز
لباس فاخر نپوشید و آرام خواب و استراحت نداشت و خوراک آنحضرت بقدر ضرورت بود
و اسباب و اساس دنیا را بقدر حاجت جمع کرده بود و فرش نرم در زیر پای مبارک خود
نمیافکند بود چنانچه حدیث وارد شده است که روزی آنحضرت بر بالای حصیری خوابیده بود
و از حصیر بدن مبارک آن حضرت تاثیر کرده بود صحابه عرض کردند فدای تو شویم اگر رخصت دهی
فرش نرم ترا از این حصیر برای شما سرانجام کنم که بدن مبارک شما استراحت کند آنحضرت فرمودند
که مرا با دنیا چه کار است من مثل سواری هستم که در روز بهار گرمی در بیابانی بپای درختی
برسد و در پای آن درخت ساعتی منزل کند که سایه مغرب بجانب مشرق بگردد یعنی زوال شمس بکند
و آن سوار از پای آن درخت روانه منزل خود شود پس ای امت محمد المصطفی صلعم چگونه نجات

چگونه نجات میبرید که آقای شما و پیشوای شما این طریق در دنیا سلوک کرده باشد و هرگز
میل بزخارف و زینت دنیا میل نکرده باشد و حال اینکه دنیا و آنچه در دنیا است همه بطفیل
وجود مبارک آنحضرت خلق شده است پس شما چگونه خود را راضی میکنید که نام شما امت
محمد المصطفی (ص) و رفتار شما برخلاف رفتار پیغمبر شما باشد و چگونه خود را راضی میکنید که نام شیعه
علی بن ابیطالب (ع) و رفتار شما برخلاف رفتار امام شما باشد آیا نشنیده اید که آنحضرت
در نصف شبها از خواب بیدار میشدند و ناله میکردند مانند کسی که مار او را گزیده باشد
چنانکه از آواز مبارک آنحضرت کسانی که در اطراف آنحضرت بودند از خواب بیدار میشدند
که آنحضرت دعا میکردند بدرگاه خدا باین کلمات که اللّهمّ اعنّی علی هول
المطلع ووسّع علی المضجع وارزقنی خیر ما قبل
الموت وارزقنی خیر ما بعد الموت یعنی خداوندا یاری
کن مرا در آن ساعتی که روح من از قالب مفارقت کند و از این سؤال
کنی که عمر خود را بچه کار صرف کردی و اعضای خود را در دنیا بچه کار مشغول کردی
و علم از کجا آموختی و چگونه عمل کردی و مال از کجا پیدا کردی و بکجا خرج کردی
خداوندا قبر مرا گشوده گردان و نیکی دنیا و آخرت را بمن عطا کن پس اگر گاه جناب

علی بن ابیطالب

علی بن ابیطالب علیه السلام که وصی رسول خدا صلعم بوده است و شفیع گناهکاران است و نگین انگشتری
دین است و تاج سر آفاق است و قوة بازوی پیغمبر است و از گناهان صغیره و کبیره منزه است
بدرگاه آنحضرت چنین از ترس حق تعالی گریه و زاری و استغاثه نماید و از خدا یاری طلب کند
برای جواب هول مطلع لرزان و ترسان باشد و از تنگی قبر یاد نماید چگونه آرام در نشسته باشیم
و حال اینکه معصیتهای ما از حساب بیرون است اگر ساعتی بگوشه نشینیم و تفکر کنیم که چه
اعمال و افعال کرده‌ایم از کردهای خود دیوانه خواهیم شد و در صحرا و بیابان خواهیم
گذاشت و قبیح تر از این چیست که کسی باین همه افعال قبیح باید که بدرگاه خدا رو به
و سؤال از خدا نکند که خدا از سر تقصیرات او گذرد و جناب علی بن ابیطالب (ع) با وجود اینکه
معصوم بود از جمیع گناهان این همه تضرع و زاری بدرگاه خدای تعالی مینمود امید داریم که
حق تعالی همه ما را از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت هشیار کند و ما را که این دو روزه دنیا
بدام هوس و هوای دنیا و وسواس شیطانی و نفس اماره نگاه دارد چرا که ما از جمله غافلان
بلکه از قسم حیوانات زبان بسته میباشیم و عمر گرانمایه را صرف کردیم و فعلهای عبث کردیم
و جوانی را که داشتیم و هیچ تخمی برای توشه آخرت نکشتیم و عنقریب است که جوانی به پیری
و پیری بمردن مبدل شود و دست از چاره کوتاه شود و عمر گرانمایه بعبث صرف شده

خانا بر ما، پروردگار خود بر کردیم و چندین بار که با خود به بریم غیر از معصیت و
خجالت چیزی نمی‌بینیم و به غیر از شرمساری از عصیان تحقیق گلی نمی‌چینیم مگر اینکه زبان د
رس بیچارگان و ملاذ بی‌کسان مظلومان و آقای متقیان مولای شیعیان علی بن ابیطالب
شفاعت خواه جرم گنه‌کاران کند و ما را با بردن الکتاب و اولاد و امجاد اطیاب بخشد و در عرصه
محشر ما را با مولای ما و آقای ما علی بن ابیطالب ع محشور کند ● مانند علی هر که امامی دارد
در جنت فردوس مقامی دارد ● فردا که شود وعده جنات نعیم ● با خود ببرد هر که غلامی دارد
ای غافلان از عاقبت کار وای بی‌کسان تیره روزگار تا کی بدام هوا و هوس گرفتار به دنیا و آل
کار و عاقبت روزگار ندارید تا مدتی جوانان است ایام عیش کامرانی است و چون مدت پیری کا[illegible]
بالقوه طاعت و بندگی نیست پس کی تدبیر خواهی کرد نظم تا تو جوانی [illegible] ● چون پیر گشتی [illegible]
عمرت بهوای باطل ● ای دل دمی بیدار شو ● ای خفته رفته روان ● ای مرده فسرده جان ● برخیز که رفته
کاروان ● ای دل دمی بیدار شو ● تا چند با رنج مبتلا ● در کارهای ناروا ● شرمی نداری از خدا
ای دل دمی بیدار شو ● دیدی تو چندین پادشاه ● با تخت و با تاج کلاه ● از تخت افتادند بچاه ● ای دل دمی بیدار شو
کوتاه نوشیروان لقب ● کو خسروان با طرب ● از ترک تا چین عرب ● ای دل دمی بیدار شو ● چندین جوان
خوب رو ● با دختران چهره [illegible] ● در خاک گل رفته فرو ● ای [illegible] ● بودی [illegible]
نه آن گنج و گهر ● نی [illegible] ● جاسوس [illegible] ● بردار از این دنیا امید ●
ای دل دمی بیدار شو

نه زر [illegible] سیم و زره ● در [illegible] اسباب دیگر ● در خدمت زن با پسر ● ای دل دمی بیدار شو
در خدمت زن با پسر ● غافل ز هنگام سفر ● ناگه اجل آید بسر ● ای دل دمی بیدار شو
چون وقت مردن در رسید ● گردی ز عالم نا امید ● آید بگوشت این نوید ● ای دل دمی بیدار شو
بر کن قبا و پیرهن ● بیرون شو از صحن چمن ● تسلیم شو اندر کفن ● ای دل دمی بیدار شو
ای عزیز من فکری برای آن لحظه کن که زبانت بهوای کفن چیزی بتو نخواهد رسید و از اول ولادت بغیر از
این که ترا بلحد برسانند اعانتی نخواهی دید و لیکن با بسیار از جمع کردن مال دنیا خواهی گشته آیا هیچ عاقلی
از برای زنان خود تضییع میکنند با وجودی که هیچ راحتی از ایشان بتو نخواهد رسید و از برای خود راحت
تضییع میکنی که مال و اسباب و اموال جمع کنی معلوم است که بسیار نادانی چرا که کسی را که خدا او را
خلق کرده است وسیله برای او خواهد کرد تو چرا برای او تضییع بکنی و یقین بدان که آن [illegible]
که تو جان بجان آفرین تسلیم کنی دوستان و رفقا و عیالان بخانه تو بیایند و نعش ترا بر تابوت
گذارند و بجانب قبرستان ببرند زن تو در آن حال بحال خود گریه میکند که آیا حالا دیگر بعد از این
حمال که از دستم رفت بدست من باید یا نه خیال مکن که زنت برای تو گریه میکند که آیا
این بیچاره که این عقبات در پیش دارد چگونه خواهد گذرانید آیا سؤال منکر و نکیر را چگونه
خواهد داد آیا عالم برزخ و محشر و حساب و صراط را چگونه خواهد گذرانید آیا از اهل جهنم است

یا غفار الذنوب

خود
بار از اهل بهشت است آیا نقصی است یا عیب است خلاصه زن تو برای تو گریه نمیکنند بلکه بحال
گریه میکنند که آیا بعد از تو بدام چگونه کسی بیاید و در آن لحظه که نعش تو در میان است نظر بر مردمان
حاضر میکنند که ببینند کدام یک مقبولتر و دلخواه تر است که بعد از عده بعقد او در آید تو خیال
میکنی که زنان گریه بحال تو ماتم شوهر میکنند البته این خیال مکن که محض غلط و عین خطا است
دانی که زنان چه پیو مینمایند ۵ خود را چه فرشته می نمایند ۵ چون یک نظر نمای از پی ۵ دیو است نهان ۵
سر رشته در روی ۵ این گریه زن بر که شوهر ۵ باشد ز فراق شوی دیگر ۵ اگر خواهی گفت که
که فرزندان تو دلسوز تو خواهند این نیز خیال غلط است و فکر باطل است و فرزندان دیگر آن است
که میراث پدر و مادر را رواج کنند بلکه اگر پدر و مادرش را بکشند که میراث و خون بهای هر دو عاید
او شود او بهتر است چنانچه مشهور است که از پسری پرسیدند که بمرگ پدرت راضی هستی گفت
بمرگش راضی نیستم اما بکشتنش راضی هستم که او را بکشند که هم خون بهای او را از کشنده
او بگیرم و هم میراث او را ببرم پس یقین بدان که هیچکس در فکر تو نیست مگر خودت در فکر
خودت باشی و توشه راه سفر آخرت را مهیا کنی و توشه راه آخرت تقوی است یعنی پرهیز
کاری ۵ چنانچه حق تعالی فرموده است که وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ
یعنی توشه مهیا کنید برای سفر آخرت بدرستیکه بهترین توشه ها برای راه سفر آخرت

تقوی است

تقوی است و در جای دیگر حق تعالی فرموده است که يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَا
كُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَا
رَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ
خَبِيرٌ یعنی ای مردمان بدرستیکه شما را آفریدیم از نرینه و مادینه و شما را قرار داد
کردم و شعبه شعبه و قبیله قبیله تا بیکدیگر شناسا شوید بدرستیکه هر کس پرهیزکارتر است
نزد خدای تعالی گرامیتر است بدرستیکه خدا دانا است به نیتهای شما و خبردار است بکردار شما و
درباب تقوی فرموده است که عمل اهل تقوی را قبول میکند چنانچه حق تعالی فرموده است که چون
مقرر فرموده ایم که دو فرزند آدم یعنی هابیل و قابیل هر یک قربانی کنند در راه ما پس قابیل
که صاحب زراعت بود رفت و در میان زراعت خود گشت و تفحص بسیار کرد و چند دسته
خوشه گندم لاغر کم دانه پیدا کرد و دسته کرد بقربانگاه آورد و هابیل که صاحب گوسفندان بود
رفت و در میان گوسفندان خود گشت که یک گوسفند که چاقتر و فربه‌تر از همه گوسفندان است گرفت
و بقربانگاه آورد پس چون ضابطه در زمان آدم علی نبینا علیه السلام این بود که قربانهایشان که
قبول میشد آتش از آسمان می آمد و آن قربانها میسوخت و اگر قبول نمیشد نمیسوخت پس چون
آن برادر قربانها خود را بقربانگاه بردند آتشی از آسمان آمد و قربانها هابیل را سوخت که آن

تابیل

که آن گوسفند فربه بود و قربانهٔ قابیل نسوخت قابیل خشمناک شد و به هابیل گفت که
من ترا خواهم کشت هابیل گفت تقصیر من چیست قابیل گفت بسبب آنکه
قربانهٔ تو قبول شد و قربانی من قبول نشد هابیل گفت ای برادر إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ
مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی نیست دیگر این نیست که خدای تعالی عمل پرهیزگاران را
قبول میکند پس حق تعالی برای هابیل حوریهٔ از بهشت فرستاد و برای قابیل جنیهٔ از زمین
فرستاد و بحضرت آدم ؑ امر فرمود که حوریه را برای هابیل عقد کنند و جنیه را برای قابیل
پس چون جنیه را بقابیل دادند و حوریه را بهابیل و هر یک ایشان را الفت شدند
و زنهای ایشان حامله شدند قابیل رفتار و گفتار زن خود را با گفتار و رفتار زن برادر خود
سنجید و دید که هرچه زن برادرش از صفات خوبها دارد زن خودش از صفات
بدی دارد پس قابیل ببرادر خود حسد برد و به هابیل گفت چرا باید زن تو نازنین
و جمیله خوش خلق و مهربان صاحب جمال و کمال داشته باشد و زن من عفونت و بد
خلق و بدصورت و معیوب ناسازگار و نامهربان نادان باشد هابیل گفت ای برادر من
چه تقصیر دارم تقدیر و اندرزه که خدا این و بیده است پس قابیل برادر خود هابیل
دشمن شد و با خود فکر میکرد که چگونه تدبیری کنم که برادرم زن خود را ترک کند

ومن اورا

و من اورا بعقد خود درآورم و آن حوریه در هر مجلسی که می نشست در شبهای تاریک شعاع
جمال او مجلس را روشن میکرد و چون لبش بتبسم باز میشد از دندانهای او نور ساطع میشد و
نزاکت و لطافت و زینت از بهشت بخوبی که در باب حوریان بهشت در احادیث و اخبار وارد شده
است که از زیر هفتاد پیراهن حریر بهشت بدن حوریان نمایان است و آبی که مینوشند از زیر
حنجره حلق ایشان نمایان است و شاعر فرموده است در باب قابیل و هابیل ٥ کجا ممکن بود وصل
سنگدل لالا پری را ٥ گدا کی لایق آید بزم سلطانی پری را ٥ بدهقان کی توان تسلیم کردن امر دلبری را ٥
به نابینا نتوان کرد تعریف لیلی را ٥ عبث نتوان صفات حور باغ خلد بشنیدن ٥
که گوهر ریزد از لبهای ایشان در وقت خندیدن ٥ شنیدن وصف حوران را چه حاصل
بابیرش دیدن ٥ نزاکت آنقدر دارد که در وقت خرامیدن ٥ توان دیدن ز پشت پاشنی
نقش روی قالی را ٥ خلاصه چون قابیل بوصال زن برادر گرد و در تدبیر و فکر بود آخر الامر بقوت و اغوای
شیطان و نفس اماره برادر خود هابیل را در صحرا بضیافت طلبید و چون در صحرا ایشان شدند قابیل
برادر خود را خوابانید و دست و پایش را بست و گفت حال ترا میکشم یا آنکه زن خود را بمن ببخشی
هابیل گفت من چه اختیار دارم اختیار زن من با پدر من است و اختیار پدر من با خدا است اگر خدا بفرماید
چنان که تو خواهی بشود قابیل گفت چرا قربانهٔ تو قبول شد که چنین نازنینی بازآمد قربانهٔ بتو دادند هابیل گفت
من چه تقصیر دارم إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللّٰهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ یعنی بدرستیکه غیر این نیست که خدای تعالی عمل پرهیزگاران را

قبول نکرد پدر از آن هابیل بنای نصیحت گذاشت و گفت ای برادر لئن بسطت
الیّ یدک لتقتلنی ما انا بباسط یدی الیک لاقتلک
انی اخاف الله رب العالمین یعنی اگر چنانچه تو دست بر روی من گشودی
که مرا بکشی من هرگز دست بر روی تو نمیگشایم که ترا بکشم بدرستیکه من میترسم از خداوند
عالمیان انی ارید ان تبوء باثمی واثمک فتکون من اصحاب
النار وذلک جزاء الظالمین ای برادر چون روز محشر شود هر گناهی که ترا است
خدای تعالی گناهان آن کشته را بآن کشنده میدهد و آنکه بناحق کشته شده آزاد میشود و من
ترا نمیکشم و میخواهم که اگر تو مرا بکشی در محشر شرمنده شوی و گناه مرا با هم داشته باشی و تو از
اهل جهنم شوی نه من و هر کس که کسی را بناحق بکشد ستمکار است و مزد ستمکاران جهنم است
پس قابیل گفت تو مرا از جهنم میترسانی و تکلیف میکنی که الحال ترا زنده بگذارم که با محبوبهٔ
خود کامرانی کنی که بگذری مرا بجهنم ببرند من الحال ترا میکشم و زن تو را صاحب میشوم
تا روز قیامت بشود آنگاه هر نوعی که باشد خواهد گذشت ٥ دو پنج روزی که بدنیا کامرانیم
بمحشر آنچه باشد بگذرانیم ٥ خلاصه آن بیمروت غافل از خدا هابیل مظلوم را بدرجهٔ شهادت
رسانید پس چون هابیل را کشت از جملهٔ ستمکاران شد و چون خواست که از جنازهٔ او

با خود اندیشه کرد

با خود اندیشه کرد که چون بخانه روم پدر و برادران و زن برادرم از من خواهند پرسید که هابیل چه شد
من چه جواب گویم بهتر این است که پنهان کنم که اگر درین صحرا آیند و به بینند خواهند دانست که
کشته ام پس در این اندیشه بود که ناگاه دید که کلاغی نعش مرغ مرده را در دندان گرفته و در آن
صحرا گذاشت و زمین با چنگ و منقار خود گودال کرد و نعش مردهٔ آن مرغ را در آن گودال گذاشت
و خاک بر بالای آن ریخت تا آن نعش را پنهان کرد پس قابیل نیز قبری کند و نعش هابیل را
دفن کرد و گفت یا ویلتی اعجزت ان اکون مثل هذا الغراب فاواری
سوأة اخی فاصبح من النادمین یعنی وای بحال من آیا عاجز بودم از اینکه
مثل این کلاغ بتوانم نعش برادر خود را بخاک پنهان کنم پس قابیل از کردهٔ خود پشیمان شد راوی
گوید که چون قابیل بخانه آمد و زن هابیل و برادران و خواهران و پدر و مادر را احوال پرسیدند گفت
نمیدانستم که بکجا رفت و ایشان هر چند تفحص کردند هابیل را نیافتند و آن حوریه که زن هابیل بود
نزدیک بوضع حملش بود چون زایید پسری و نام او را حضرت آدم ع هبة الله گذاشت و آن
حوریه غایب شد و به بهشت رفت و قابیل از کردهٔ خود پشیمان شد و زن قابیل نیز
دختری زایید و چون آن دختر و پسر هابیل پسر عم و دختر عم بودند بحد تکلیف رسیدند آدم ع
بامر خدا ایشان را با هم عقد بست و نسل آدم ع از ایشان برپا شد و تا قیامت نسل از ایشان

حدیده تقوی سبب نجابت و معنی تقوی انست که کسی با وجود خواهش و قدرت ترک معصیت کند
عاقبت بخیر میشود و هر که ترک معصیت نکرد عاقبت با خیر نباشد چنانچه دشمنان آل محمد
از برای محبت دنیا غصب خلافت اهلبیت پیغمبر کردند و مستوجب غضب خدا شدند و باعث
شهادت خامس آل عبا و گوشواره عرش خدا و سرور سینه حضرت زهرا و نور دیده علی المرتضی
و میوه بوستان محمد مصطفی یعنی شهید کربلا شدند و آن نونهال باغ امامت و شکوفه
بوستان رسالت را در خاک میدان کربلا از پا در آوردند و دلهای شیعیان را تا روز محشر
کباب کردند و سینه دوستان را تا قیامت داغدار کردند و ملایکه ملاء اعلی و حاملان
عرش خدا و ساکنان عرش و سما و ماهیان دریا و مرغان هوا و وحشیان صحرا تا روز قیامت
در ماتم آن گلگون قبای آل عبا لباس ماتم پوشیده اند و در هر بوستانی که میگذری
گل اشکباری از داغداری داغ گلستان بنظر میاید و در هر مرغزاری که نظر میکنی لاله
داغداری از سوز آتش هجران مظلوم کربلا نمایان میشود و از بسیط خاک تا مرکز دایره
افلاک هیچ تر و خشکی نیست مگر بمصیبت دل افسرده آن نو گل بوستان بتول محنت زده
و ملول است و در عالم امکان از روحانی و جسمانی وجود هیچ ممکن الوجودی نیست مگر
داغدار میوه بتول است بر قاتلان و دشمنان امام حسین ع تا قیام قیامت بدوام
لعنت باد آیا چه جواب خواهند گفت این روسیاهان در ساعتی که جناب حق تعالی

تمت

فایده نخواهد داد و ما را مهلت نخواهند داد و ما ع از قایل مثالی نخواهند داد و کسانی که
قالب چندین هزار سال در عالم برزخ زنده نگاه کنیم و چون اراده باره برای حساب مطلب ازان
قالب رجوع بهمین قالب جسمانی و دنیای کنیم و به محشر ایستاده شویم و این مقدمات
خالق عالم در سوره مبارکه قد افلح المومنون بیان فرموده است چنانکه میفرماید حق تعالی
إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ
صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ یعنی وقتی که برسد مرگ بیکی از ایشان پس چون مشاهده کنند
مرگ را گویند که پروردگار ما مرا بدنیا برگردان که شاید عمل شایسته که در دنیا ترک کرده
بودیم بجا بیاوریم حق تعالی رد فرموده است جواب ایشان را یعنی بطریق امتناع فرموده است
باین معنی که نمیتوان باید چون بدکاران صاحب روزگار نجات نزع جان کندن میرسند و
مرگ را مشاهده میکنند و از غفلت و معصیت و ابطال عمر و ضایع کردن اوقات و
متابعت هوا و هوس و لذتهای دنیای فانی پشیمان میشوند و حسرت ها میکنند که پروردگار
ما را بدنیا برگردان که عملی که شایسته بود در دنیا ترک کردیم الحال بجا بیاوریم حق تعالی
میرسد کَلَّا یعنی هرگز ممکن نیست که بدنیا برگردید و این معنی با حق تعالی [illegible] دنیا
رسالت مآب [illegible] بیان فرموده است که کَلَّا یعنی بگوای محمد [illegible] ایشان را

دندان شکسته پدر بزرگوار خود را بر کف و پیراهن خون آلود جناب امام حسن علیه السلام بر دوش و
دعامه پر خون جناب علی بن ابیطالب را بر فرق کذاشته و جامه زهر آلود جناب امام
حسین علیه السلام بر دوش افکنده و باین هیئت بصحرای محشر در آید و نزد قایمه عرش الهی
بایستد و گوید خداوندا داد مرا از قاتلان فرزندانم حسن و حسین علیهما السلام بستان و عقوبت
از قاتلان شود هر دم کش ای غافلان سیه روزگار این چه غلطی بود که کردید برای عیش
دو روزه دنیا خود را مغضوب و ملعون ابدی کردید خدا عذاب و انتقام شما را زیاده
گرداند و شیعیان علیهم السلام بسبب محبت با آقایشان از عذاب عالم برزخ و محشر و جهنم
نجات دهد ای دوستان و ای محبان حیدر کرار آیا چگونه لب روزگار بعد از شهادت
فرزندان احمد مختار خندان شود آیا چگونه دلهای شیعیان بعد از غم دا افسرده مولای
غمهای مایل سر باغ بوستان نزد زمین بابوا دل جهان بی ملال نیست
فارغ دلی ازین غم فکر و خیال نیست • در شمس برج تعزیه داری زوال نیست
در بارگاه قدس که جای ملال نیست • سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
در هر جا میگری که بزم ماتم است • در هر دل که میگری پنج غم است • در دل نرفته داغ
شهیدان مکرم است • بازاین چه شورش است که در خلق عالم است • ظلمی بر روزگار

چه ظلم

چه ظلم یزید نیست • مظلوم‌تر کسی ز حسین شهید نیست • ای تعزیه داران و ای شیعیان علی
بن ابیطالب آیا روا باشد که مظلوم کربلا با لب تشنه در وقت زوال در حالت تنهای در میان
لشکر کفار در برابر دشمنان خونخوار یکه و تنها پیاده باشد و شربت آب از آن نامردان بیحیا
طلب کند و ایشان در جواب بگویند که ای فرزند رسول خدا اگر تمام روی زمین آب گردد
که یکقطره بتو و بفرزندان تو نخواهیم چشانید بعد از آن بجناب مظلوم کربلا باین کلمات خطاب
کنند که ای حسین • یزید گفته بگیریم نقد جان از تو • و ما نقوایم بتمام آب نان از تو
خیالات اینکه دگر آب و نان خواهی دید • چنین معامله را پس بخواب خواهی دید
این چه بیحیایی بوده است که آن کافران سنگدل نسبت بآن امام غریب مظلوم کرده اند وای
چه بیحیایی و چه بی ادبی بوده است که آن حرامزاده گان نسبت به حرم کبریا نموده اند از آبا
آن حرامزادگان را چیزی بغیر از محبت دنیا باعث باین حرکات بیجا شده است پس محبت
دنیا کار را بجایی میرساند که انسان شرم از گل رخسار نونهال گلشن آل عبا و سرور سینه خراشان
نمیکند و جگر تر را با لب تشنه با هفتاد و دو تن از فرزندان و اصحاب و اقربا در صحرای کربلا
شهید میکنند بطمع جایزه یزید ملعون ترک نعمتهای ابدی بهشت و ترک جایزه خالق
مجید میکنند و تا روز محشر لعنت خدا و لعنت ملائکه و لعنت جمیع عالم بر ایشان است و لذت

ولذت دوروزه فانی دنیا گذشت و عذاب ابدی و انتقام جاودانه بر ایشان است و جناب
احدیت در قرآن مجید میفرماید وَسَیَعْلَمُ الَّذِینَ ظَلَمُوا أَیَّ مُنْقَلَبٍ
یَنْقَلِبُونَ یعنی بزودی خواهند دید و دانست کسانی که ستم کردند بر محمد و آل محمد
علیهم السلام که در کجا قرار خواهند گرفت بعد از مردن یعنی بازگشت ایشان بسوی کجا است
و خدا از برای ایشان در جهنم مکانی آماده کرده است چنانچه فرموده است أَعَدَّ لَهُمْ
جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِیرًا یعنی آماده کرده است خدا برای ایشان جهنم را
و جهنم بد جایی است از برای بازگشتن خدا صرای دوستان و ای محبان خدا و رسول
و جانبازان کوی طاعت و آرزومندان شفاعت شاه ولایت و شیعیان اهل بیت عصمت
و طهارت و بدانید که دنیا هیچ بقایی و وفایی ندارد و آخر الامر نامهٔ عمل ما بسته شود
و اجل بسر میرسد و باید از دنیای فانی بسرای جاودانی رحلت کنیم و از این منزل
و محنت کوچ کنیم و بسرای مقیم بشویم که هرگز از آنجا کوچ نباید کرد و در جایی ساکن
میباید بشویم که هرگز چیزی از ما بیاد زبان کسان نرسد و چیزی از نزد ایشان بجا نرسد و آرزو
کنیم که کاش یک ساعت دیگر ما را مهلت دهند تا تلافی ترک عمر گذشته را بکنیم
و توشه برای راه سفر آخرت برداریم در آن وقت نفع نمیرسانند و التماس و استدعای
ما فایده ندارد و ناچار باید از این ویرانه کوچ کنیم و هیچ چیزی از مال و اسباب دنیا

فایده

فایده نخواهد دید و ما را مهلت نخواهند داد و ما را از عذاب شداید الفراق نخواهند داد که
باز در قالب جسمانی در زیر زمین در عالم برزخ زنده نماییم و چون ما را دوباره برای حساب بطلبند
از آن قالب رجوع نماییم در قالب جسمانی دنیای کنیم و به محشر ایستاده باشیم و این مقامات را
خالق عالم در سورهٔ مبارکه قد افلح المؤمنون بیان فرموده است چنانکه سبحانه
حَتَّى إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي
أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ یعنی که وقتی برسد مرگ یکی از ایشان پس چون
مشاهده کنند مرگ را گویند که پروردگارا ما را به دنیا برگردان که شاید عمل شایسته
که در دنیا ترک کرده بودیم بجا بیاوریم حق تعالی رد فرموده است جواب ایشان را یعنی
ایشان امتناع فرموده است باین معنی که میفرماید چون بدکاران ضایع روزگار
بحالت نزع جان کندن میرسند و مرگ را مشاهده میکنند و از غفلت و معصیت
و ابطال عمر و ضایع کردن اوقات و متابعت هوا و هوس و لذتهای دنیای فانی
پشیمان میشوند و استدعا میکنند که پروردگارا ما را به دنیا برگردان که عمل که ترک شایسته
بود و در دنیا ترک کردیم الحال بجا بیاوریم خطاب الهی میرسد کلا یعنی هرگز عملی نیست
که به دنیا برگردید و این سخن جز داد بجایی نرسانید است سبب که کلا یعنی بلای محمد و آل محمد هرگز نشاید

مهلت نخواهیم داد و بدنیا بر نخواهیم گردانید إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا
یعنی این سخن بیفایده است و آن شخص که در حالت مردن میگوید چون فایده بحال او ندارد
سپاهیت در دنیا وقتی که دیگران را امید بود که ازین منزل کوچ کردند خود نیز در فکر این
باشند که من هم باید کوچ کنم و تدارک کنید و بعد از آن حق تعالی فرموده است وَمِنْ
وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ یعنی بعد از مرگ برای ایشان فاصله
ایست تا روزی که به حشر محشور شوند و باید بدانید که در روز محشر اصل و نسب کسی
نمیپرسند بلکه از اعمال او میپرسند چنانچه حق تعالی فرموده است که چون عالم برزخ گذشت
وقت حساب خلق رسید اسرافیل که در صور دمیده شود یعنی مردم را صدا زنند
که برخیزید برای حساب فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْ
مَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ پس چون صور قیامت دمیده شود از اصل و نسب
کسی نخواهند پرسید و هر کسی بکرد و کردار خود است كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ
رَهِينَةٌ هر کس بکرد و کردار خود است پس چون اعمال ایشان سنجیده شود و حساب
ایشان پرداخته شد نامهای اعمال هر یک بدست راست و چپ داده شود و
عدل و عدالت سنجیده شود فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِ

المفلحون

الْمُفْلِحُونَ یعنی هر کس که نامهٔ اعمال نیکش زیاده از بدیهای او شد پس این جماعت
با ائمهٔ طاهرین علیهم السلام در بهشت همسایه و هم صحبت خواهند شد وَمَنْ خَفَّتْ
مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ
و هر کس عمل نیکش کمتر از بدیهایش شد پس این جماعت کسانی اند که نقصان بخود شان
رسانده اند و از تجارت دنیا که سرمایهٔ عمر گران بها را خرج کرده اند هیچ نفعی و ربحی بحال
حاصل نکرده بلکه جوهرهای نفیس و دانهای قیمتی که ساعتها و دقیقهای شب و روز بود
بغفلت و هرزه بازی که درانیده اند و دانهای قیمتی را داده اند و خرمهره بعوض گرفته
قلیلی که زاد سفر داشتند گهر داده خرمهره بر داشتند پس ایشان در جهنم مخلد
خواهند شد و هرگز راه نجاتی برای ایشان نخواهد بود تَلْفَحُ وُجُوهَهُمُ النَّارُ
وَهُمْ فِيهَا كَالِحُونَ یعنی گوشتهای صورت ایشان را آتش جهنم میسوزاند
و صورتهای ایشان از گوشت خالی میشود و استخوانهای صورت ایشان نمایان میشود
و ایشان در جهنم بد صورت و مهیب که میشوند نظر بصورت ایشان غضب الهی گردد پس خطاب
الهی میرسد بایشان که ای رو سیاهان أَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَى عَلَيْكُمْ فَكُنْتُمْ
بِهَا تُكَذِّبُونَ آیا وقتی که آیات مرا در دنیا برای شما میخواندند دروغ میدانستید

وتصدیق نمیکردید یعنی شما در دنیا اعتقاد به کلام من نداشتید و اعتقاد به آیات و کتاب
من نداشتید پس ایشان از راه استغاثه گویند قالوا ربنا غلبت علینا شقو
تنا وکنا قوما ضالین بدبختی بر ما غالب شد و ما در دنیا گمراه بودیم و محبت
دنیا ما را فریب داد و گمراه شدیم فان عدنا فانا ظالمون پس اگر دیگر گنه کردیم آن
وقت ستمکاریم و لایق عذاب و غضب هستیم آن وقت ما را به جهنم مخلد گردان
خطاب الهی از راه غضب به ایشان رسد که قال اخسئوا فیها ولا تکلمون
یعنی خاموش باشید ای اهل جهنم و دیگر بعد از این با من سخن مگویید انه کان
فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا وارحمنا و
انت خیر الراحمین ای اهل جهنم بخاطر بیاورید که در دنیا بندگان مؤمن من میگفتند
که پروردگارا ما ایمان داریم بتو پس ما را بیامرز و رحم کن بر ما که تو بهترین رحم کنندگانی
فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری وکنتم منهم
پس شما ریشخند از ایشان میگرفتید تا وقتی که دیگر در برابر شما نام مرا نمی بردند پس
شما استهزا به ایشان میکردید و می خندید انی جزیتهم الیوم بما
صبروا انهم هم الفائزون بدرستیکه من اندوستان خود را امروز

ربنا اخرجنا منها ... پروردگارا ما را از جهنم بیرون آر

از رحمت خود

از رحمت خود مزد داده ام بسبب صبری که بر رفتار و گفتار شما کردند و ایشان امروز در درجه
اعلای بهشت نشسته اند خلاصه اهل جهنم را رخصت دعا کردن نیز نمیدهند و باید بسوزند
و عذاب بکشند و خیال نکنی که عذاب جهنم را تشبیه بعذابهای دنیا میتوان کرد که صفت
و توصیف داشته باشد هرگز ممکن نیست که کسی بطریقی تواند دانست و بر عقل آشکار شود
و بیان عذاب جهنم توان کرد ٥ از جهنم خبری میشنوی ٥ دستی از دور بر آتش داری
پای در کوره حدادی نه ٥ تا ببینی که چه بر سر داری ٥ خلاصه محبت دنیا کار را بجائی میرسانید
که خداوند کریم رحیم مهربان آمرزنده یکباره روی رحمت از بنده خود میگرداند و از حسنه
آن بنده در جهنم استغاثه میکند حق تعالی نفعی به او نمیرسد و او را از استغاثه کردن منع
میکند و از صدای او بدش می آید و خیال نکنی که عذاب جهنم تمام شدن دارد که آتش
جهنم بدن گنهکاران را میسوزاند و ایشان تمام شوند این خیال باطل و محض خطاست
چرا که هرگز مرگ برای ایشان در آخرت نیست نه از برای اهل بهشت و نه از برای اهل
جهنم و خدای تعالی در سوره مبارکه نساء در قرآن مجید فرموده است ان الذین
کفروا بآیاتنا سوف نصلیهم نارا یعنی بدرستیکه آنها که ایمان بآیات
ما نداشته روزه باشند ٥ که ایشان را داخل جهنم کنیم کلما نضجت جلودهم

بدلناهم جلوداً غیرها لیذوقوا العذاب ان الله عزیزاً
حکیماً اگر چند گوشت و پوست ایشان بسوزد از نو بربدن ایشان گوشت و پوست تازه
برویانیم جبران آن گوشت و پوست پیشتری تا آنکه عذاب از نو بچشند بدرستیکه خدای تعالی
غالبست و درست کردارست و هر کار که خواهد بتواند کرد و هر کار که میکند محض حکمت
و عین مصلحت است و جزای هر کس موافق عملش خواهد بود و زنهار ای برادران که گمان
مکنید که در روز قیامت کسی بفکر شما خواهد بود نه زن و نه فرزند و نه پدر و نه برادر
و نه خواهر و نه رفیق و نه دوست چنانکه هر یکی از ایشان بخود گرفتارند و حق تعالی در سوره
مبارکه عبس و تولی فرموده است که یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه
وصاحبته وبنیه لکل امرئ منهم یومئذ شان یغنیه
یعنی روزیکه بگریزد هر کس از مادر خود و از برادر خود و پدر خود و برادر خود و رفیق خود و از زن
خود و از فرزندان خود چرا که هر کسی بشغل گرفتار خواهند بود که بدیگری نتوانند
پرداخت پس هر کس که نیکوکارست روسفید و هر کس که بدکارست روسیاه است چنانچه
حق تعالی فرموده است وجوه یومئذ مسفرة ضاحکة مستبشرة
یعنی روهای شیعیان خالص علی بن ابیطالب علیه السلام در روز محشر سفید و نورانی است و خندان

وخرم است

وخرم است ووجوه یومئذ علیها غبرة ترهقها قترة
در روهای دشمنان علی ابن ابی طالب در روز محشر تاریک است که گویا سیاهی
مطبخ بر روی ایشان مالیده اند و ایشان روسیاه محشور میشوند اولئک هم
الکفرة الفجرة اینجماعت دشمنان علی بن ابی طالب میباشند که فاسق و نافرمان خدا اند
پس معلوم است که شیعیان علی بن ابیطالب در وقت جان دادن و در عالم برزخ و در
محشر روسفید خواهند بود و دشمنان آنحضرت در هر جا روسیاه خواهند بود چنانکه آیات
قرآن و احادیث دلالت بر آن میکنند اما از آیات قرآن در باب شیعیان علی بن ابیطالب
که در وقت جان دادن روسفید میشوند بسیار است از آنجمله در سوره مبارکه قیامت فرموده است
که وجوه یومئذ ناضرة یعنی روی شیعیان آنحضرت در وقت مردن تازه و خندان
است یعنی در نظر دوستان خود را خندان و تازه خواهد دید الی ربها ناظرة و نظر
بجانب لطف خداست و انتظار رحمت خدا دارد و این مقدمه در وقتی بر شیعیان آنحضرت
رو میدهد که حق تعالی امر میفرماید ملائکه رضوان و خوشنودی خود را و خازنان بهشت را
که از گلهای بهشت در شیشه زعفران بهشت دسته دسته ببندند و در وقت احتضار و جان کندن
آنحضرت بر بدن ایشان روند و چون وقت جان دادن شیعیان آنحضرت میشود خطاب الهی

بعزرائیل میرسد که ای عزرائیل برو بجانب فلان بندهٔ من و روح او را بجانب بهشت بیاور
و او را از علایق جسمانی و شغلهای دنیای فانی آزاد گردان پس ملک الموت با پانصد
فرشتهٔ رحمت نزد آن شیعه آید که هر یک شاخی از ریحان بهشت و حریر رضوان
بهشت با خود دارند پس چون بنزد آن شیعه رسیدند شیطان ملعون نظر بایشان کنند
دست بر دست زنند و فریادی زنند که زیان کردیم و لشکر بشنوند پس لشکر شیطان ازو
پرسند که ای آقای ما ترا چه شد شیطان ملعون گوید که نمی بینید این کرامت و این عزت
که باین شیعهٔ علی بن ابیطالب ع از جانب حق تعالی داده است شما کجا بودید که از حال
این شخص غافل بودید ایشان گویند که ای آقای ما بدان که ما همیشه سعی کردیم که بلکه او را از راه بدر
آوریم که متابعت طریقهٔ علی بن ابیطالب ع نکند حریف او نشدیم چرا که او دایم واقف از حال
خود و فریب ما را نمی خورد و بعضی از علما رضوان الله علیهم فرموده اند که مومن را
خوشحالی و سرور و راحتی که در دنیا حاصل میشود در وقت مردنش حاصل خواهد شد یعنی
در دنیا مومن هرگز خوشحالی و راحتی ندارد و در کافی روایت کرده است شیخ محمد بن
یعقوب علیه الرحمه که سدیر صیرفی بخدمت حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد
که فدای تو شوم ای فرزند رسول خدا آیا مومن که شیعهٔ علی بن ابیطالب ع باشد در مردنش ناخوشی

ناخوشی ندارد

ناخوشی دارد حضرت فرمود که لا والله بخدا قسم که مومن از مردنش که در وقت ناخوشی ندارد
بعد از آن حضرت فرمود که ای سدیر بدان که چون ملک الموت نزد شیعهٔ علی بن ابیطالب
حاضر شود که قبض روح او کند آن مومن جزع میکند پس ملک الموت با او گوید که ای ولی
خدا جزع مکن و بدان که قسم بحق آن کسی که جناب محمد را به پیغمبری فرستاده است که من
مهربان ترم بتو از پدر مهربان یعنی هرگاه پدر تو در این لحظه نزد تو میشد این قدر که من
با تو مهربانم او با تو مهربانی نمیکرد بعد از آن عزرائیل ع گوید که چشم خود را بگشا و نظر کن
پس چون آن مومن نظر کند جناب رسول خدا و جناب علی بن ابیطالب ع و خاتون قیامت
و سایر ائمه هدای صلوات الله علیهم اجمعین را ببیند پس عزرائیل ع گوید که ای شیعهٔ علی بن
ابیطالب ع بدان که آن شیعه حضرات و این جناب علی بن ابیطالب است و این حضرت فاطمه
زهراست و این امام حسن و آن امام حسین است یک یک امامان را باو بشناسانند تا امام زمان ع
پس چون آن مومن نظر بایشان کند و عزرائیل گوید که این ها رفیقان تواند بعد از این و هرگز از تو
جدای نخواهند کرد پس آن مومن چشم خود را بگشاید که ناگاه پردهٔ حایل شود و دعتهٔ جدای ایشان
از نظر او محو شوند پس آن مومن اشک حسرت از دیده فرو ریزد پس خطاب الهی رسد که یا ایتها
النفس المطمئنة یعنی ای نفسی که آرام گرفتی بمحمد و آل محمد ع ارجعی الی ربک
راضیة مرضیة بازگشت کن بسوی پروردگارت در حالتی که خوشنود باشی از عطای پروردگارت

در رفاقت و دوستی اهلبیت رسالت ص و پسندیده خدا باشی بسبب عمل شایسته
فَادْخُلِي ~~جَنَّتِي~~ فَادْخُلِي فِي عِبَادِي پس داخل شو در صف بندگان
شایسته من یعنی محمد و آل محمد وَادْخُلِي جَنَّتِي و داخل شو در بهشت که من آماده
کرده ام برای تو و ایضاً امام جعفر صادق علیهم السلام فرمود که از شیعه پرهیزکاری که میمیرد
جناب رسول خدا ص و علی بن ابی طالب ع را می بیند و رسول خدا با و میگوید که منم رسول خدا ص
بشارت باد ترا برحمت خدا و علی بن ابی طالب ع را می بیند و آنحضرت با و میفرماید که منم
علی بن ابی طالب ع که امید داشتی مرا امروز نفع میرسانم بتو راوی گوید که من پرسیدم
از حضرت امام جعفر صادق ع که آیا کسیکه این احوال را مشاهده کند بعد از آن بدنیا برگردد
حضرت فرمود که نه چون این احوال را مشاهده کند میمیرد و این مرتبه سوم است آن مردن بعد از آن
حضرت فرمود که این بشارتیست که خدای تعالی فرموده است که اهل ایمان و تقوی و شیعیان علی
بن ابی طالب ع باشند در دنیا و آخرت بشارت رحمت بایشان میدهند همین بشارتست
که در دنیا در وقت مردن شیعیان جناب رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع بشارت میدهند
ای شیعیان کاری بکنید که شما را آن بشارت در حالت مردن حاصل شود و روسفید از دنیا بروید
و در روز محشر نیز روسفید محشور شوید و نور ولایت جناب علی بن ابی طالب ع از جبین ایشان
ساطع است و اطراف ایشان را آن نور فرا گرفته است چنانچه حق تعالی در باب تعریف ایشان
فرموده است

فرموده است يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ
بِأَيْمَانِهِمْ یعنی روز قیامت خواهی دید ای محمد ص که مردان مومن و زنان مومنه را که
شیعیان و دوستداران جناب علی بن ابی طالب ع میباشند که فرا گرفته است نور ایشان
و اطراف ایشان را يَقُولُونَ رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا و در آن
روز نیز خواهند گفت که پروردگارا کامل گردان مارا یعنی در خدمت آقایان ما جناب
علی بن ابی طالب ع و با یازده فرزند معصوم او علیهم السلام مجاور گردان و بیامرز مارا پس
خطاب الهی بایشان رسد که بُشْرَاكُمُ الْيَوْمَ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا یعنی بشارت برای شماست امروز بهشتها که
جاری میشود از زیر آنها جویهای آب و ایشان در آن بهشتها مخلد خواهند شد ذَٰلِكَ
هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ این است مرتبه و درجه بلند و قرب و منزلت بزرگ پس از آن
آیه شریفه که در سوره قیامت بود بیان حدیث دلالت کرد بر روسفیدی شیعیان در وقت
مردن و بشارت رحمت بایشان رسیدن و این آیه مبارکه سوره حدید نیز معلوم شد روسفیدی
شیعیان علی بن ابی طالب ع که از نص قرآن و احادیث از رحمت خدا دور افتاده اند و هرگز خدای تعالی
نظر رحمت بایشان نخواهد کرد و قدری از احوال محشر و عذاب جهنم سابق برین ذکر شد از آیه سوره
سوره مومنون و در خصوص روسیاهی و عذاب وقت مردن ایشان نیز آیات قرآن بسیار است و از جمله از

احادیث در باب دشمنان حضرت امیر المؤمنین ع حدیثی است که ابن ابی یعفور که از جملهٔ صحابهٔ
کبار جناب امام جعفر صادق ع روایت کرده است که او گفت با خطاب جهنی رفیق بودم که نا
گاه بیمار بود و وقت مردنش رسید من از راه تقیه بدیدن او رفتم و دیدم که آن ملعون غش
کرده است و شنیدم که در آن حالت میگفت که یا مالی ولک یا علی یعنی مرا با تو چه کار است
یا علی پس چون این سخن را شنیدم بخدمت جناب امام بحق ناطق یعنی جعفر ابن محمد صادق ع
رسیدم و این حال را با آنحضرت عرض کردم حضرت فرمود راٰه ورب الکعبة
راٰه ورب الکعبة راٰه ورب الکعبة یعنی سه مرتبه آنحضرت فرمود بخدای کعبه
قسم که آن ملعون جناب علی بن ابی طالب ع را در آنحالت دید پس معلوم است که دشمنان
آنحضرت نیز آنحضرت را در وقت مردن مشاهده میکنند و البته هر کس که دشمن آنحضرت باشد
روسیاه است و در قرآن و آیات بسیار است که خصوصاً در سورهٔ مبارکهٔ قیامت که فرموده است
ووجوه یومئذ باسرة یعنی روهای دشمنان آنحضرت در وقت جان دادن سیاه میشود
تظن ان یفعل بها فاقرة آنوقت آن ملعون خود را چنان می بیند که گویا
سیاهی مطبخ بر صورت او مالیده اند و در باب روسیاهی ایشان در محشر فرموده است که
چون دشمنان علی بن ابی طالب ع که منافق اول و دویم و سیوم و اتباع ایشان و عقبای
ایشان در محشر محشور شوند و خود را در میان ظلمت عذاب و تاریکی غضب بینند و استغاثه
و اهل ایمان و دوستان و شیعیان علی ابن ابیطالب را در میان نور بینند با ایشان استغاثه
کنند و نور ایشان طلبند چنانچه حق تعالی این معنی را در سورهٔ حدید بیان فرموده است که یوم

[redacted]

یوم

یقول المنافقون والمنافقات للذین آمنوا انظرونا نقتبس من نورکم یعنی
روز قیامت خواهند گفت مردان منافق و زنان منافقه با اهل ایمان مثل ابوذر و سلمان و عمار
و مقداد و شیعیان که در عصر هریک از ائمه بودند که ای اهل ایمان نظر کنید بما که ما از نور شما نور بگیریم
ایشان در صف محشر با منافقان استهزا و خدعه کنند و گویند که ارجعوا وراءکم فالتمسوا
نورا یعنی برگردید بعقب سر خود و نور از بزرگان خود بگیرید پس چون ایشان رو بجانب عقب کنند
و بزرگان خود را بزنجیرهای آهن بسته بینند و ایشان را بدست ملائکهٔ غلاظ و شداد گرفتار بینند
ترسان و هراسان شوند و دوباره رو بجانب شیعیان کنند فضرب بینهم بسور له باب
یعنی خدای تعالی حایل کند میانهٔ منافقان و شیعیان علی ابن ابیطالب حصاری که آن
حصار را دری باشد که دربان داشته باشد که نگذارد و منافقان داخل در آن شوند باطنه
فیه الرحمة که اهل ایمان و رحمت در اندرون آن حصار باشند وظاهره من قبله
العذاب و بیرون آن حصار اهل عذاب و غضب باشند یعنی شیعیان در اعراف میمانند و
و منافقان در این طرف پس چون منافقان شیعیان را از عقب آن دیوار ندا کنند که ای
فلان و ای فلان آیا ما با شما رفیق نبودیم چرا از ما پنهان شدید شیعیان گویند بلی یعنی
بلی شما با ما رفیق بودید در دنیا ولکنکم فتنتم انفسکم ولیکن شما خود را مفتون
درگاه خدا کردید وتربصتم و انتظار کشیدید که ببینید که کار ائمه بکجا میرسد وارتبتم
و شک داشتید در امامت ائمهٔ هدای وغرتکم الامانی و آرزوهای دنیا شما را فریب داد

کہ ہونے که دست از دوستی جناب علی بن ابی طالب بردارید حتی
اذا جاء امر الله یا وقتی که عذاب خدا بر شما وارد شده و غرکم بالله
الغرور و فریب داد شما را شیطان و از رحمت خدا دور گردانید بلی
پس آن حال منافقان و آن حال محشر ایشان و این حال جهنم ایشان که سابق این از سوره مومنون
قدری ذکر شده و آن حال ماندن شیعیان و احوال صف محشر ایشان و آن احوال بهشت
ایشان ان شاء الله در فصل سیم در بحث معاد ذکر خواهد شد اما شیعیان باید که شیعه باشند و
معنای شیعه آنست که قدم بجای پای آقای خود بر جای پای آن گذارند نه اینکه آقای ایشان از راه دیگر
رود و او از راه دیگر رود و گوید که من پیرو آنحضرت بودم چنانچه در باب شیعه وارد شده است
که روزی برف باریده بود و شخصی به مسجد آمد دید که اثر قدم یک نفر بر روی برف
واقع است پس چون بمسجد داخل شد دید که جناب علی بن ابی طالب با سلمان فارسی
در مسجد بعبادت مشغولند این شخص تعجب کرد بخدمت حضرت امیر المؤمنین ع عرض کرد یا علی
فدایت شوم چه سر است که اثر یکقدم بر روی برفهای کوچه عیانست و شما و سلمان هر دو از این
راه عبور کرده اید حضرت فرمود که سلمان شیعه ماست که متابعت حکم جناب علی بن ابی طالب
کند و هر جا که آنحضرت پا گذاشته است او نیز پا گذارد تا اینکه او را شیعه گویند برای برادران دینی شیعیان
نمی کنند

سعی کنند که شیعه شوید و پا بجای اثر قدم آقای خود بگذارید و مکرر شنیده اید که آنحضرت میل بزینت دنیا نکرد
پس شما نیز اگر شیعه آنحضرت باشید میل بزخارف و زینت دنیا نکنید پس اگر آن حضرت مصلحت در
در جمع کردن مال و اسباب میدانست جمع میکرد و اگر مصلحت در پوشیدن لباسهای فاخر و خوردن طعامهای لذیذ
میدانست البته تحصیل میکرد و شما را به برادران داشته است که نام خود را شیعه بگذارید و کارها بکنید که آقای شما هرگز
نکرده است و آقای خود را بدنام کنید چنانچه حضرت امام جعفر صادق ع فرمود که کونوا لنا زینا
و لا تکونوا علینا شینا یعنی زینت ما باشید ای شیعیان ما و بدنامی ما مباشید بخوی خود
بکنید که هر کس شما را ببیند تعریف ما بکند و بگوید ما احسن جعفر ما ادب اصحابه یعنی
جعفر بن محمد صادق ع بسیار مرد نیکی بوده است چه گونه آداب آموخته است بشیعیان خود خلاصه
فکری برای خود بکن که من قریب است که آفتاب عمرت غروب کند و عمر خود را بسر بری و آقای شیعیان در
نزد تو حاضر خواهد شد و از تو خواهد پرسید که من که لباس فاخر از ممر حرام پوشیدم اگر از حلال
ممکن نشد نپوشیدم تو چرا از ممر حرام لباس فاخر پوشیدی اگر جواب خواهی داد که من اگر
لباس فاخر و خوش پوشیدم و از ممر حلال کسب بهم رسانیدم جواب خواهد فرمود که ای احمق لباس فاخر
از برای بزرگان بود که از دولت رزق خدا بایشان رسیده بود نه اینکه تو ترک عبادت و تحصیل علم بکنی
و ترک علم تعلیم دادن بمردم و ترک موعظه و نصیحت کنی و تحصیل لباس فاخر نمائی که مردم ترا تعظیم کنند چه جواب
خواهی داد و در همین یک کلمه تا بجای که در باب خوراکهای لذیذ و خوشبو و خوش هوسها و مهمانیها
ربای و عمارتهای بیمصرف و فرشهای بیفایده و جواب بگوئید آیا نشنیدی آن حدیث
که

که سئل رسول الله ما یکفینی عن الدنیا یعنی شخصی از جناب رسول خدا ص
پرسید که چه چیز از دنیا برای من کافی است حضرت فرمود ما لیس جوعک و ما
ستر عورتک یعنی چیزی که دفع گرسنگی از تو بکند و چیزی که عورت ترا بپوشاند و
ان کان لک بیت یظلک فبخ بخ و اگر خانه هم داشته باشی که بر سر تو سایه
باشد پس خوش بحال تو و ان کان لک دابة ترکبها فذاک و اگر چهارپا داشته
که در وقت حاجت سوار شوی آن نیز خوب است و انت مسئول عما سوی ذلک
و اگر غیر از اینها چیزی از دنیا داشته باشی حق تعالی از تو خواهد پرسید که چرا این چیز را در دنیا داشتی
پس دیده بعبرت بگشا و ببین که لباس ستر عورت باشد از کدام جنس است آن ثروات(?) و مناسب تر
و در آن ترجیحات را اسراف نکن و بپوشی چرا که حضرت رسول ص فرمود آنچه عورت ترا بپوشد
کلوم(?) او لباس است پس پنبه و پشم نیز ساتر عورت میشود چرا باید تلاش کنی که الچه(?) و قصب و ملکار(?)
بهم رسانی و چرا باید زنها از سر صبح تا بیبی(?) مانند فتیله خود را بر چراغ بپیچند و پیچ و پیچن(?) چهار شنبه
پنجشنبه و صبح جمعه که در این وقتها وقت عبادت و طلب آمرزش است در آن وقتها چادرهای پاکیزه
شسته بر سر کنند و در پس و توی برادرت(?) گرفته بجمعه بازار روند و هزار کلمه سخن بیهوده با نامحرم گفته
تا قیمت آن رئیس ها توی را گرفته بجانب قسط بزار روند که قیمت گیش(?) الچه با نافته را ادا کنند اما

ضرار ابی است

اما ضرار ابی است این زنان که هر نقد پیچ میکنند و لباسهای زرد و سرخ مانند خرد جال(?) بپوشند
و بالان خود را رنگین کنند و مطلع بجز از مسائل ضروریات دین خود خبر ندارند و نماز را در وقت
نمیکنند و اصول دین را بدلیل عقل و نقل بقدر حال خود نمیدانند و مسائل حیض و نفاس که دانستنش لازم است
نمیدانند و احادیث خاتون قیامت فاطمه زهرا صلوات الله علیها را نشنیده که فضه کنیز او
روایت کرده که آن معصومه از چرخ ریستن خود چهار رقی از پشم شتر رشت و بافت و بر سر خود کرد
گریست فضه میگوید که من عرض کردم ای خاتون قیامت خدا دیده دشمنان ترا گریان کند سبب گریه
که هر که لباس نوی بپوشد خوشحال میباشد تو چرا گریان میباشی فرمود از برای اینکه چون عرض به اکبر(?)
که خدای تعالی از من بپرسد که این چهار رقی تو که تحصیل کردی با نامحرمان نعمت چگونه شکر کردی
و چگونه عبادت کردی ای فضه چه جواب بگویم که شکر این نعمت از قوه من بیرون است پس در جاییکه
خاتون قیامت که بهترین زنهای عالمیان است از لباس پشم باشد و از شکر گذاری داری(?) آن نوع گریه کند
چگونه سزاوار است که این زنها ادعای کنیزی آن معصومه دارند و لباس فاخر بپوشند و ترک عبادت
و تحصیل علم و مسائل و واجبات خود نمیکنند کجا روا است بانوی عالمیان با نامحرمان معامله نکند و کنیزهای
او بدون اذن جایه(?) خود و بدون زمره آقایان خود که چهاره معلوم باشند با نامحرمان معامله کنند
در شریعت مطهره مقدسه رسول خدا ص کجا لایق است که زنان و مردان مخلوط بهم که کامی(?) میشود و در کوچه
میدان و بازار از بسیاری زن راه بر مردان تنگ میشود بحدی که پهلوهای زن و مردان بهم فشرده میشود و

و گاه میشود که نامحرمان نظر ببعضی از اعضای نامحرمان میکنند و اینها هم بسبب حیا نزد آن
زن و مرد است و اگر کسی خواهد منع ایشان بکند جاهلان زنان غیبت خواهند کرد و این
عملی است که از عهد قدیم استمرار گرفته است و کسی را سزاوار نیست که منع این عمل بکند آیا
ای جاهلان که این سخن میگویید اینقدر قباحت نمیفهمید که بگویید که نماز جمعه در زمان
رسول خدا ص و بعد از غایب شدن امام زمان ما علیه السلام استمرار داشته چرا الحال ترک میکنید
و میگویید که فلان عالم و فلان مجتهد هم را این نیست که این زمان نماز جمعه کنند پس نماز
جمعه که واجب عینی است و هر کس نماز جمعه را واجب عینی نداند کافر است مگر کسی نماز جمعه را وظیفه
امام اصل داند یا نایب خاص امام اصل پس اگر کسی بدون دلیل شرعی نماز جمعه را یا روزه ماه رمضان
یا حج را یا غیر اینها از واجبات را نداند کافر است پس چگونه میتوان شنید که نماز جمعه که عبادت حضرت است
بنص قرآن و احادیث مستفیضه صحیحه و نصب عینی است بر هر مکلفی که شرایط جمعه با وجه باشد
و این عمل را میکنند ببهانه سخن مجتهد دستور اورا ملاحظه نمیکنند و در باب جمعه بازار که
امر است خلاف شرع و بیع وقت ندای جمعه که خدای عالمیان نهی فرموده است و احادیث در
باب حرام بودن معامله در وقت اذان ظهر جمعه بسیار وارد شده است و باجماع علما معامله در وقت
اذان روز ظهر جمعه حرام است و بعضی آن معامله را باطل نیز میدانند خلاصه آیا ترسی ندارید

ای شیعیان

ای شیعیان که ادعای تشیع میکنید و چنین فعل خلاف شرع را مباح و جایز میدانید
و شرم از خدا و از ائمه هدای علیهم السلام ندارید آیا آقای ما علی بن ابیطالب هرگز دروغ گفته
یا دروغ گفتن را جایز دانسته که ما و شما دروغ گفتن را جایز میدانیم و اگر فرای گوئیم که ما
دروغ گفتن و یا مثلاً فحش را که معصیت باشد حرام میدانیم و از روی سهو از ما صادر شده
و سهو و نسیان لازم انسان افتاده که هیچ انسانی نیست که سهو و خطا نکند اما هرگاه
هرگاه سهو و خطا از نسیان واقع شدن است توبه نیز برای ایشان واجب است چنانکه
وارد شده است که فرزندان آدم ع از خطا و سهو را از میراث حضرت آدم ع است باید توبه را
نیز میراث آدم ع بدانند و چگونه ادعای وراثت میتوانیم کرد و حال آنکه پدر ما حضرت آدم ع
از راه سهو و خطا بفریب وسوسه شیطان ملعون یک عمل ترک اولی کرد و دویست سال با زاری
آن سهو گریه و زاری و ندبه و توبه و استغفار کرد بحدی که از هر دو طرف صورت آنحضرت اشک
مانند نهر دوان جاری بود و روزی آنحضرت در پای بلندی خفته بود و بر حال خود گریه میکرد و آب
از دو طرف صورت آنحضرت جاری بود ناگاه دو مرغ از هوا آمدند و بر صورت آنحضرت نشستند
و از آن آب دیده آنحضرت خوردند پس یکی از آن مرغان بدیگری گفت که این آب هم تلخ است و هم
شور است حضرت آدم ع چون زبان مرغان و سایر حیوانات را میدانست چون این سخن را
شنیدند آتش بر او زد و حسرتش زیاده گشته و گفت ای حیوان آب چشم کسی که از آن بهتر
ازین نمیشود پس حق سبحانه و تعالی بر حال آدم رحم کرد و از این عجز و زاری که بکنند خود کرد

و توبه براو فرستاد و بیان توبهٔ آدم علیه السلام در فصل دویم ذکر خواهد شد انشاء الله تعالی حاله
چه غفلت است که پدر ما آدم علیه السلام با آنکه یک ترک اولی دویست سال گریه و زاری و توبه
و استغفار کند و گوید ربنا ظلمنا انفسنا و ما و شما که چندین سال معصیت کرده باشیم
یکساعت گریه و زاری و توبه و استغفار و انابه بدرگاه خدا نکنیم و باید انسان تفکر کند در کار
خود و در عاقبت خود و در قدرتهای خدا باید فکر کند که چرا خلق کرده و عاقبتش
بکجا خواهد رسید چنانچه حدیث وارد شده است با اینکه فکر کردن یکساعت بهتر است از عبادت
یکسال و باز فرموده اند که حق تعالی در قرآن مجید بسیار تاکید کرده است به بندگان که تفکر کنید
در آفرینش وجود خودشان و وجود آسمان و زمین و کوهها و درختان و دریاها و بیابانها
و حیوانات و سایر مخلوقات تا از مصنوعات به صانع پی برند و خالق خود را بشناسند
و قدر و منزلت خود را بدانند و عبرت از دنیا بگیرند و نظر بعمارتهای کهنه بکنند و فکر کنند
که شخصی چند نقشها کشیده اند و این عمارتها را پوشیده اند آیا چه جوانان و چه نیکان
در این عمارتها زندگانی کردند و چه جنازهها از این عمارتها بجانب قبرستان رفته و چه نوحه و ماتم
که از عقب ایشان کردند و دیگران بعد از آن طایفه بزعم ایشان بجای ایشان نشسته اند و این
نیز با حوال مختلف زندگانی کردند گاهی بعیش و عشرت و گاهی بغم و محنت و گاهی بناز
و دولت و گاهی در حسرت و پشیمان نیز آخر الامر بناچار از این کهنه ویرانه گذر کردند و اساس
و اهل و عیال خود را انکار کردند و ما نیز باید مانند ایشان از این کهنه ویرانه بار کنیم و مال

و دولت

و دولت و اساس و رفقا و اهل و عیال خود را انکار کنیم و دیگران بجای ما نشینند نظم
نشستی بجای دگرها بسی ٭ نشینند بجای تو دیگر کسی ٭ و باید تفکر کند در آفرینش
آسمانها و زمینها و سایر مخلوقات از ماهیان دریا و مرغان هوا و جانوران صحرا و کوه
و میوه و سایر نعمتها که خدای تعالی برای بندگان خود خلق کرده است و هر یک از آن نعمتها چندین
هزار ملک را خدای تعالی برای تربیت آنها مقرر فرموده است چنانکه هر لقمه نانی که
بدهان انسان میرسد نزدیک به هفتصد هزار ملک معطل شده اند که آن لقمه بدهان انسان
میرسد و در باب تفکر در نعمتهای خدا و تفکر در مخلوقات خدا جناب باری تعالی شانه
فرموده است ویتفکرون فی خلق السموات والارض ربنا ما خلقت
هذا باطلا یعنی اهل ایمان تفکر میکنند در آفرینش آسمانها و زمینها و میگویند که پروردگارا
این آسمان و زمین را عبث خلق نکردی و در همان کتاب از ابن عباس روایت کرده است
که گروهی تفکر در باب خدا میکردند پس جناب رسول خدا صلعم بایشان فرمود که تفکر بکنید که این
مخلوقات را چگونه خلق کرده است و تفکر در باب خدا مکنید چرا که خدای تعالی را کسی نمیتواند
شناخت بآن طریق که باید شناخت و حدیث دیگر مذکور است در محجة البیضاء که حضرت
رسول صلعم وارد بر جماعتی شد دید که آن قوم در فکر خود رفته اند پس آنحضرت فرمود که شما را
چه میشود که سخن نمیگوئید ایشان گفتند که تفکر میکنیم در باب خدای تعالی حضرت فرمودند

که تفکر در ذات خدا مکنید و نخواهید بدانید که حق تعالی چگونه است اما تفکر در آن نشانه‌های
خدا بکنید که چگونه خلق آفریده است پس بدرستیکه بموجب زمین یک زمینی است روشن
که روشنی آن زمین از نور آن زمین است و وسعت آن زمین چهل روز راه است و در آن زمین خلقی
میباشند از خلق خدا که هرگز یک چشم زدن نافرمانی خدا تعالی نکرده‌اند گفتند یا رسول الله شیطان
چگونه از حال ایشان غافل است حضرت فرمود که ایشان نمیدانند که شیطان آفریده شده باشد
است یا نه صحابه عرض کردند یا رسول الله از فرزندان آدم‌اند حضرت فرمود که ایشان نمی
دانند که آدم خلق شده است یا نه و حدیث دیگر وارد شده است بطریق خاصه و عامه که
آخوند ملا محسن در محجة البیضاء نوشته است که شبی جناب رسول خدا صلعم با عایشه هم صحبت
بود پس چون لحظه گذشت از جا برخاست و فرمود که ای عایشه مرا بگذار که مشغول
عبادت پروردگار خود شوم پس آنحضرت نزدیک مشک آب رفت و وضو ساخت و بنماز
ایستاد آنقدر گریست که ریش مبارکش تر شد بعد از آن بسجده رفت و آنقدر گریست که
زمین تر شد بعد از آن بر پهلوی مبارک خوابید تا بلال برای نماز آمد و آنحضرت را
ندا کرد که نماز صبح رسید و حال آنجناب را مشاهده کرد عرض کرد یا رسول الله چرا گریه
میکنی و حال آنکه خدای تو وعده بتو فرموده است که گناهانت ترا بیامرزد حضرت فرمود
که چگونه گریه نکنم ای بلال و حال آنکه امشب این آیه بر من نازل شده است که ان
فی خلق السموات والارض واختلاف اللیل والنهار لآیات لاولی الالباب

پس بدرستیکه

پس بدرستیکه که در آفرینش زمین ها و گردش شب و روز معجزهای روشن است برای عاقلان
بعد از آن حضرت فرمود که وای بحال کسی که این آیه را بخواند و تفکر بمعنی این آیه نکند و تفکر
بعجایبهای مخلوقات نکند و از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که تفکر انسان را
میخواند بسوی عمل خیر و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که افضل عبادتها مداومت
در تفکرات است و ایضا در کتاب محجة البیضاء از آن حضرت علیه السلام مرویست که آگاه کردن دل
خود را بتفکر کردن در همیشه شب از رخت خواب بهتر است برخیزد و بنماز مشغول شود
و از پروردگار خود بترسد و در جامع کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام مرویست که عبادت و
بندگی کردن بنماز و روزه بسیار نیست بلکه عبادت آنست که کسی تفکر در صنعتهای خدا
کند و از این جمله احادیث بسیار است که باعث طول کتاب میشود و بهمین قدر اختصار کردیم
پس تفکر کردن از جمله عبادت است بلکه بهترین عبادت است و تفکر در وجود خود کردن
بهترین تفکرات است چرا که چون نظر بر وجود و اعضای خود میکنی و راه بخالق خود میبری و در پی
خود در شناخت و دانست که خدای تعالی او را از عدم بوجود آورده است از ملائکه بهتر میشود
چنانکه گفته‌اند ○ خویش را بشناس تا از سر حق آگه شوی ○ هر که او بشناخت خود را
جبرئیلش چاکر است ○ جسم انسان چون طلسمی دان و گنجش ذات حق ○ هر که او خود را
شناخت رتبه از ملایک بهتر است ○ صدوق علیه الرحمه روایت کرده است که زندیقی با حضرت امام رضا علیه السلام
احتجاج کرد در باب شناختن خالق عالم پس امام رضا علیه السلام با او مکالمه کرد و حدیث طولانی است

تا سخن بجای رسید که آن زندیق پرسید که خدای تعم دیگر باشند حضرت فرمود که من چون
نظر بجانب خود میکنم و می‌بینم ممکن نیست که زیاده تر از این بر وجود من لایق باشد مگر از این کار زیادی
ارض شود و در عرض طول و رفع سلاره و در سا بیندان نفع نسبوی بدان میدانم که این بنا را
بانی هست پس چون وجود خود را می‌بینم و اطراف خود را دران جهت می‌بینم اقرار دارم
با اینکه گردش فلک بقدرت خداست و آوردن ابر و گردانیدن بادها و مکان و شمس و قمر و
ستاره‌ها و غیر اینها از آیات عجیب روشن است بیقین میدانم که این‌ها را آفریننده‌ای هست
و در اصول کافی نیز از علی بن ابراهیم روایت کرده است که عبد الله دیصانی از هشام بن الحکم
پرسید که ای هشام آیا ترا پروردگاری هست
گفت بلی پروردگار من بسیار تواناست عبد الله گفت آیا پروردگار تو میتواند که دنیا را با همین بزرگی
که هست داخل در تخم مرغی کند که نه تخم بزرگتر از آن شود و دنیا کوچکتر شود هشام گفت
مرا مهلت ده تا از امام خود سؤال کنم عبد الله گفت یک سال مهلت دادم عبد الله از مجلس
هشام بیرون رفت و هشام سوار شد و بمدینه و بخدمت آنحضرت ع آمد و اذن دخول حاصل کرد
چون بمجلس حضرت امام جعفر صادق ع داخل شد عرض کرد که یا ابن رسول الله عبد الله دیصانی
چنین و چنان از من سؤال کرده است پس حضرت پرسید که تو چند حاسه ظاهری داری عرض کرد

که پنج حاسه

که پنج حاسه حضرت فرمود کدام یک کوچکتر است عرض کرد که چشم از همه حاسه کوچکتر است حضرت فرمود
که آنکه می‌بیند چه مقدار است عرض کرد بقدر عدسی یا کمتر پس حضرت فرمود که ای هشام نظر کن بالای
سر خود و از پیش رو طرف خود و ببین که چه چیز می‌بینی عرض کرد که خدای تو شمول آسمان و زمین
و خانه‌ها و قصرها و بیابانها و کوهها و نهرهای آب پس حضرت فرمود که بدرستیکه خداوندی که قادر است
که داخل کند آسمان و زمین و کوهها و دریاها و بیابانها و صحراها و خانه‌ها و عمارتها را در یک عدسی یا کمتر
از عدسی البته قادر است که تمام دنیا داخل تخم مرغ کند که نه دنیا کوچک شود و نه تخم مرغ بزرگتر از آن
شود که هست پس هشام خم شد و دست و پای مبارک آنحضرت را بوسید و عرض کرد که کافیست مرا
همین دلیل و بعد هشام رو بجانب منزل خود شد و چون بعد فردا بنزد هشام آمد و گفت من بنزد تو آمدم
که سلام بجا آوردم نه آنکه جواب بخواهم هشام گفت اگر جواب میخواهی جواب موجود است بعد از آن دلیلی
که امام علیه السلام برای هشام بیان فرموده بود نقل کرد و دیصانی از نزد هشام بیرون رفت و بخدمت
امام ع آمد و اذن دخول حاصل کرد و داخل مجلس آنحضرت شد عرض کرد یا ابن رسول الله مرا دلالت
کن بر معبود خود حضرت فرمود که اسم تو چیست عبد الله جواب نگفت و از مجلس حضرت بیرون رفت
و رفقای عبد الله گفتند که چرا اسم خود را بجعفر بن محمد نگفتی عبد الله گفت اگر میگفتم که نام من
عبد الله است یعنی بنده خدا میفرمود کدام خداست که تو بنده اویی و مرا عاجز
میکرد رفیقان گفتند که بگو از نام من میپرسی و مرا دلالت کن بر معبود من پس عبد الله بخدمت

بحضرت آنحضرت برگشت گفت عمار دلالت کن بر معبود من و از نام من پرسش فرمود حضرت

که بنشین چون عبدالله نشست ناگاه طفلی کوچک داخل مجلس حضرت شد و تخم مرغی در دست

داشت که بان تخم مرغ بازی میکرد پس حضرت فرمود که ای کودک این تخم مرغ را بمن بده آن طفل

تخم را بحضرت داد و آن جناب روی مبارک خود بسوی عبدالله کرد فرمود ای دیصانی

این حصار محکم را می بینی که پوست محکمی دارد و در زیر این پوست یک پوسته نازکی است و در زیر

آن پوست نازک طلای گداخته و نقره آب کرده و دو دریای آب در میان این حصار میباشند

و این حصار را نه دریست و نه رخنه که کسی از میان این حصار بیرون آید یا داخل شود و

هیچکس نمیداند که این بیضه برای نرینه خلق شده است و یا از برای مادینه ناگاه می بینی که

میشود و بر میشکافد و طاوسهای خوش پر و بال از میان این بیضه بیرون می آید

که اگر نقاشان چنین خواهند که طریقه اش بشکل ایشان نقش بر جای نمایند ممکن نیست و اگر

صباغان عالم خواهند که رنگی مثل اعضای ایشان بکنند ممکن نخواهد بود آیا این کیست که

این نوع حیوانات از میان این بیضه بیرون می آورد و باین صفات متفاوت هر یک بیک

و نقش علاحده و هر یک صدا و صورت خوش با کینه که دیدن ایشان چشم را خیره میکنند و

شنیدن آوازش دل را تازه میکند عبدالله ساعتی طولانی فکر کرد و بعد از آن گفت اشهد

ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده

ورسوله

ورسوله یعنی شهادت میدهم که نیست هیچ معبودی که لایق عبادت باشد مگر آن خداوندی

که شریک ندارد و شهادت میدهم باینکه جناب محمد مصطفی صلعم بنده برگزیده خداست و پیغمبر خداست و اشهد

انک امام وحجة من الله علی خلقه و شهادت میدهم باینکه بدرستیکه تو

پیشوای خلق و حجت خدای بر خلق خدا و انا تائب مما کنت فیه و من توبه کردم از آن کفری که

داشتم و ایمان آوردم بخدا خلاصه عاقل اگر تفکر کنند باید که زمانی معبود حقیقی را بشناسد و باید که

تا آگاه میشود و این افلاک بلند را و این زمین گسترده و این کوههای بلند و این دریاهای متموج

صانعی و خالقی دارند و باید کسی باشد که قادر بر خلقت و تدبیر و محافظت این مخلوقات باشد

و خلاصه بر هر عاقلی تفکر و تدبر واجب و لازم است و باید بدانند که سبب خلقت وجود عالم بطفیل

وجود انسان بوده است و خلقت وجود انسان بسبب طفیل وجود ائمه های علیهم السلام بوده است

چنانکه حدیث در اصول کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت شده است که چون جناب باری تعالی جل شانه

ارواح بنی آدم را خلق فرمود ارواح بنی آدم بدانستند که من پروردگار شمایم و این جناب که سرور

انبیا چهارده نفر است پیغمبر من جناب محمد مصطفی صلعم است و این جناب که در پهلوی آن روح مقدس

است جناب علی ابن ابیطالب است که نایب جناب او و قائم مقام آن جناب میباشند بعد از آن

پرسید از ارواح که آیا اقرار دارید بربوبیت من و رسالت پیغمبر من محمد صلعم و امامت علی ابن ابیطالب

و یازده فرزند بزرگوار آنحضرت همه ارواح گفتند بلی ای پروردگار ما اقرار داریم بربوبیت تو و نبوت

جناب محمد مصطفی صلعم و امامت دوازده امام علیهم السلام پس حق تعالی روح پیغمبر آخر را مخاطب فرموده و از

ایشان پیمان گرفت که آیا اقرار دارید بربوبیت من و نبوت پیغمبر من جناب محمد صلعم و امامت جناب

[illegible]

جناب علی بن ابی طالب ع همه پیغمبران گفتند بلی ای پروردگار ما اقرار داریم پس پیغمبران را به پیغمبری
سرافراز فرموده و ثابت کردن پیغمبر بودن را بر ایشان که ایشان در هر زمانه یکی بعد از دیگری پیغام خدا را
بخلق بگزارند و اعلام کنند خلق برسالت جناب محمد ص و امامت امامان علیهم السلام بعد از آن
پنج اولوالعزم شد که حضرت آدم ع و نوح ع و ابراهیم ع و موسی ع و عیسی ع می‌باشند و می‌خواهد
از ایشان پیمان گرفت بر ربوبیت خود و بر نبوت محمد ص و بر امامت علی بن ابی طالب با یازده فرزند
او اقرار کردند و لفظ حدیث طولانی است اما آخر حدیث که از پیغمبران اولوالعزم پیمان گرفت
اَخَذَ المِیثاقَ عَلَی اُولُوا العَزمِ پیمان گرفت اَلَستُ بِرَبِّکُم باین نحو که من پروردگار شما ام
وَ مُحَمَّدٌ رَسُولی و محمد ص پیغمبر من است وَ عَلِیٌّ اَمیرُ المُؤمِنینَ وَ اَوصِیاؤُهُ مِن
بَعدِهِ وُلاةُ اَمری و علی بن ابی طالب که پیشوای اهل ایمان است و جانشینان او
که بعد از او می‌باشند صاحب اختیار امر خلق‌اند از جانب من وَ خُزّانُ عِلمی و خزانه داران علم
من می‌باشند و علمی که خلق کردم خزانه آن علم را بایشان دادم که ایشان خزانه داران علم من می‌باشند
برایشان باد رحمت من وَ اَنَّ المَهدِیَّ اَنتَصِرُ بِهِ لِدینی و بدانید که حضرت مهدی
که امام زمان است آن کسی است که انتقام خواهم کشید بدست آن جناب از قاتلان حضرت امام
حسین ع برای دین اسلام که قرار داد کرده‌ام وَ اُظهِرُ بِهِ دَولَتی و ظاهر خواهم کرد او
در زمان او دولتی را که خلق کرده‌ام اَنتَقِمُ بِهِ مِن اَعدائی و انتقام خواهم کشید بدست
آنحضرت

آنحضرت از دشمنان دین خود وَ اُعبَدُ بِهِ طَوعاً وَ کَرهاً و تمام خلق زمین در زمان
دولت آنحضرت بنده فرمان من خواهند کرد خواه از روی رضا و رغبت ایشان باشد و خواه از ترس باشد و در زمان
دولت آنحضرت هیچ کس بت پرست و کافر نخواهد بود و دین اسلام برقرار خواهد شد پس پیغمبران
اولوالعزم گفتند اَقرَرنا یا رَبِّ وَ شَهِدنا یعنی اقرار کردیم ای پروردگار ما و گواهی دادیم دیگر
بدانکه در باب ارواح بنی آدم ع و اختلاف ایشان در عالم روح بدانکه روایت کرده است
محمد بن یعقوب کلینی در جلد دویم اصول کافی از حضرت امام محمد باقر ع بواسطه راویان که حضرت
امام محمد باقر ع فرمود که چون حق تعالی ارواح بنی آدم را خلق کرد و ذریه آدم را از پشت آدم ع بیرون
آورد تا پیمان از ایشان بگیرد بر ربوبیت خود و نبوت جناب هر یک از پیغمبران پس اول کسی که
حق تعالی برگزید و از ارواح بنی آدم پیمان به پیغمبری او گرفت حضرت محمد المصطفی ص بود و بعد از آن که همه
اقرار بنبوت آنحضرت کردند حق تعالی بحضرت آدم ع خطاب فرمود که یا آدم نگاه کن ببین که چه می‌بینی
آدم ع عرض کرد پروردگارا چه بسیارند فرزندان من و بمن تعلیم نما که ایشان را برای چه آفریده و مقصود تو
از خلقت ایشان چه بوده است و پیمان که از ایشان گرفتی چه پیمان است خطاب الهی رسید که پیمان من
از ایشان این بود که بندگی من کنند و شریک با من ندانند هیچ چیز را و ایمان بیاورند به پیغمبران من
و پیروی کنند ایشان را و مقصود من از خلقت ایشان این بود که فیض عبادت بایشان برسد

و عبادت بمعرفت حاصل میشود و حضرت آدم ؏ عرض کرد که پروردگارا چیست که می بینم بعضی
ازین ذرات بزرگتر و بعضی کوچکتر و بعضی را نور بسیار است و بعضی را نور کم است و بعضی را
نور نیست مطلقا خطاب الهی رسید که ای آدم ؏ آنها که بزرگترند و نور ایشان بیشتر است اقرار
بربوبیت من و رسالت جناب محمد المصطفی ؐ و به امامت علی بن ابیطالب ؏ و سایر فرزندان
معصوم آنحضرت دارند و دلهاشان موافق است و شیعه اثنا عشریه خواهند بود و مطیع چهارده معصوم آنچه
و آنها که نور ایشان کمتر است و کوچکترند ایشان اقرار بزبان دارند و اعتقاد بدل دارند که اما
بطریقه که باید طاعت چهارده معصوم کنند نخواهند کرد و ازین جهت است نور ایشان کمتر از نور ایشان
خواهد بود و آنها که مطلقا نور ندارند کسانی اند که ایمان بمن و به پیغمبری من و ائمه طاهرین ؏ ندارند
و ازین سبب نور ندارند و این اختلافات که می بینی که در عالم تکلیف بغیر ایشان از یک جاده راه نجات
خواهم کرد و هر کدام که درین عالم از نور حقیقت بیرون رفته در آن عالم از نور معرفت بیرون
خواهند رفت و گمراه و عاصی خواهند شد با وجودی که حجت را در دنیا بر ایشان تمام
خواهم کرد بسبب نافرمانی مطلق نور معرفت نخواهند داشت و مستوجب غضب و عقوبت
من خواهند شد و هر کس اقرار بخداوندی من و بنبوت جناب محمد المصطفی ؐ و امامت
علی بن ابیطالب ؏ با یازده فرزند معصوم آنحضرت دارد اما معصیت کار است آن معصیت روی
آن نور را حایل شود اما نور ایمان باز از زیر آن پرده نمایان است و عاقبت بخیر خواهد بود اما
در درجه و منزلت پاکان و نیکان را ندارند حضرت آدم ؏ عرض کرد که پروردگارا رخصت بده و ادر
سخن گفتن

سخن گفتن تا سخن بگویم خطاب الهی رسید که سخن بگوی یا آدم و بدان که روح ترا من آفریدم
و طبیعت ترا نیز من آفریدم اما روح تو مجرد و دایمی است و طبیعت تو مختلف الاحوال و فانی
است حضرت آدم ؏ عرض کرد که پروردگارا چه میشد که این روح را بنحوی خلق میکردی که نفاذ
در میان ایشان نبودی و هر کدام که بنحو دانسته نافرمانی کنند در آنحالت قدرت و چیزی را
از ایشان سلب میکردی که قدرتشان بر معصیت نبود تا بهمان نور باقی میماندند و نور ایشان
کم نمیشد و آن دیگران که منافق شده اند در حالت نفاقشان ایشان را بنحوی میدادی که شیئی
که دلهاشان با زبانشان موافق میشد و نمی توانستند که در دل منکر باشند و در زبان معترف
قایل باشند و همه را یک طریقه و یک ساخت و یک شکل و یک اندازه و یک طبیعت و یک
صحبت می آفریدی و عمر و رزق همه را برابر میدادی تا بر یکدیگر حسد نبردی و دشمنی
هم نکنند و ستم هم نکنند و هرگز با هم مخالفت و نزاع در هیچ باب نکنند خطاب الهی رسید
ای آدم ؏ بروحی که من بتو عطا کردم و سخن گفتی و بر طبیعت ظلمانی و جسمانی سخن بیفایده گفتی
و درست بجائی نزدی که جز از آنها نزاری و داخل گردیدی در جائیکه دخل بعقل تو ندارد و بدان که
من خالق دانایم که بعلم خود خلقت ایشان را مختلف کردم و اراده من تعلق گرفته که ایشان
مختلف باشند و تدبیر و تقدیر من عین مصلحت است ای آدم بدانکه هر گاه کسی اراده معصیت
کند و من اسباب آنرا مهیا کنم و آن معصیت را نتوانند کرد و معصیت از او صادر نشود و هیچ قربه
و من زلفی نزد من ندارد و صواب و مزدی لایق آن نیست پس آن نیکی باو نخواهد رسید

واگر مردم را بخوبی خلق میکردم که اطاعت و عبادت عین ذات و جبلت ایشان بود هیچ
ثواب و مزدی لایق ایشان نبود مانند اینکه هرگاه کسی عمارتی با منقش بسازد و تعریف کنند
که این عمارت خوب ساخته شده است تعریف عمارت نمی‌شود و تعریف عمارت‌سازی شود
پس هرگاه من مردم را خوب خلق کنم و بالقوة اختیار معصیت و تمرد را نداشته باشند و توفیق ایشان را
در خوبی هیچ ثمره ندارد و اگر مردم را نور ندهم و بظلمت خلق کنم که حق را ایشان نفهمند و ایشان
بظلمت و معصیت بمانند مذمت ایشان بی‌جا است چرا که ایشان مجبور شده‌اند و علاج
ندارند که خوب شوند همچنانکه خوبان نمی‌توانند که بدی کنند پس تا به همه در نور احدیت خلق کنم
در راه حق بجا آیم و هرکدام در راه حق ثابت‌قدم شدند تمیز یاری او کنم و بمنزل مقصود برسد
و هرکدام از جادهٔ شرع روگردان شدند من تمیز او را بخود واگذارم تا بتاریکی ضلالت
بمانند و هرگز بمقصود نرسد و لایق عذاب و غضب من شوند و شاهد این معنی است که
آیهٔ شریفه يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ و بعد از آن حق تعالی فرموده
یا آدم آفرینش من تغیر و تبدیل ندارد و همه را بر راه حق خلق کردم و باختیار خود شان از راه حق
بیرون میروند و ترک نور هدایت میکنند و بظلمت کفری افتند ای آدم جن و انس را برای
عبادت خواهش کردم و لایق فیض و رحمت من خواهند شد و بهشت را آفریدم برای کسی که عبادت

واطاعت

و اطاعت امر من کند و جهنم را آفریدم برای کسی که حق تعالی فرموده است که إِنَّمَا خَلَقْتُ الْجَنَّةَ
لِمَنْ أَطَاعَنِي وَلَوْ كَانَ عَبْدًا حَبَشِيًّا بدرستیکه آفریدم بهشت را برای کسی که فرمان برداری من
کند و هرچند آنکس غلام حبشی باشد یعنی غلام و حبشی که مطیع و فرمان بردار خداست لایق بهشت است
وَإِنَّمَا خَلَقْتُ النَّارَ لِمَنْ عَصَانِي وَلَوْ كَانَ سَيِّدًا قُرَشِيًّا و بدرستیکه جهنم را
آفریدم برای کسی که نافرمانی کند مرا هرچند آنکس سید قرشی باشد ای آدم بدان که من ترا
و ذریهٔ ترا آفریدم برای اینکه فیضی بشما برسد دیگر مرا احتیاج نبود بآفرینش تو و فرزندان تو و
مطلب من از آفرینش شما این بود که شما معدوم و نیست بودید و وجود بدادم تا شما بفیض برسید و شاهد
برین معنی است حدیث قدسی که خدای تعالی بحضرت موسی علی نبینا و علیه السلام خطاب فرموده است که
یا موسی كُنْتُ كَنْزًا مَخْفِيًّا فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ
یعنی ای موسی من گنج پنهان بودم یعنی منبع فیض و رحمت بودم و لایق ذات من این بود که
فیض و رحمت خود را شامل حال کسی نمایم که قابل فیض و رحمت باشند پس جن و بنی آدم را آفریدم
تا آن فیض و رحمت شامل حال ایشان شود و سایر مخلوقات که آفریدم همه را برای نظام وجود جن و انس
آفریدم از اعلای عالم تا اسفل عالم آنچه از مرکز خاک است و آنچه در دایرهٔ افلاکات همه را
بهم مربوط کردم که تا محتاج بنی آدم شود و جود جسمانی ایشان نمو کند و روح نورانی بمصاحبت

ببرد
جسم ظلمانی فیض از خوردن و آشامیدن و خواب و بیداری و اختلاف اوقات ایام و لیالی
و باز ما آن منعم را بشناسد و از مصنوع به صانع برد و با اعضا و جوارح شکر منعم بجای آورد
و بزبان حمد خالق را ادا کند تا مقبول درگاه صنع شود و قابل فیض و رحمت تا منتهای آن
آخرت شود ای آدم ترا و فرزندان ترا بجهت این آفریدم که شما را آزمایش کنم که کدام یک در عمل
باین دارم که شما هر یک چند نفس در دنیا خواهید کشید و چند قدم راه خواهید رفت و چند کلمه
سخن خواهید گفت و چگونه زندگانی و اطاعت و معصیت خواهید کرد و جای آرام شما در دنیا کجا
خواهد بود و در آخرت قرارگاه شما کجا خواهد و لیکن آزمایش من این است که شما را بر یکدیگر بنمایم
که دیگری بر حال دیگری واقف شود و قرب و منزلت هر کس بر دیگران معلوم شود و هر کاری که هر کس کرده
ظاهر شود و نیکی بر بدان ظاهر شود ای آدم چون ذریه تو در عالم اول که آن ارواح است بعضی نیکوکار
شدند بقصد نیک و اخلاص و اعتقاد صحیح و محبت و عداوت چنانکه بر خاندان رسالت پناه است
و بعضی بدکار شدند برعکس و چون این دو صفت متغایره در این اشخاص متباینه در عالم ارواح بهم رسید
بایشان است و غرض از این دیگری علم بحال دیگری ننمایند و سزای نیکان فیض و رحمت و
حور و قصور است و سزای بدان غضب و نقمت و عذاب جهنم و ویل و ثبور است از این جهت
باید عالم جسمانی تکلیف باشد تا در آن عالم الخیر در نفس الامر واقعست بر خلق ظاهر شود
تا اینکه بدان را که عذاب و عقوبت کنم و نیکان را شفقت و رحمت کنم بوی ظلم و حیف و میل بجانبی
و عداوت من بهیچ ظاهر نشود و مضمون حدیث آیه این است که یا آدم إنما خلقتك

[illegible]

وخلقتهم

وَخَلَقْتُهُمْ لِأَبْلُوَكَ وَأَبْلُوَهُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا فِي الدَّارِ الدُّنْيَا
فِي حَيَوَاتِكُمْ وَقَبْلَ مَمَاتِكُمْ یعنی ای آدم بدرستیکه نیست مرا غرض ازین که آفریدم ترا ۲ ص
و فرزندان ترا تا ظاهر کنم حال ترا و حال ایشان را بر یکدیگر تا کدام یک در عمل بهتر از دیگری میباشند
و در وقتیکه قالب جسمانی در تعلق شماست و حیات دارید بیش از ممات شما که هنوز قالب بدن
تعلق شما بیرون نرفته است وَلِذَلِكَ خَلَقْتُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ و برای همین که نیک
و بد بر دیگران ظاهر شود دنیا که عالم عمل است و آخرت که عالم مکافات است آفریدم وَالْحَيَوٰةَ
وَالْمَوْتَ و زندگانی که تعلق در قالب جسمانی است و مرگ که عدم تعلق است آفریدم وَالطَّاعَةَ
وَالْمَعْصِيَةَ و عمل نیکان را طاعت نام نهادم و عمل بدان را معصیت نام نهادم وَالْجَنَّةَ وَالنَّارَ
و جای نیکان را در عالم مکافات بهشت آفریدم و جای بدان را در عالم مکافات جهنم آفریدم و
كَذَلِكَ أَرَدْتُ فِي تَقْدِيرِي وَتَدْبِيرِي و چنین اراده کردم در اندازه گرفتم که جای هر کس
کجا باشد و تدبیری کردم بطریقه لایق بر هر طایفه که ستم بر هیچکس نشود وَبِعِلْمِي النَّافِذِ فِيهِمْ
خَالَفْتُ بَيْنَ صُوَرِهِمْ وَأَجْسَامِهِمْ و بسبب علم علمی که داشتم بحال هر یک از ایشان که
قدر قابلیت دارند تفاوت گذاشتم ما بین صورتهای ایشان و جسمهای ایشان وَأَلْوَانِهِمْ
وَأَعْمَارِهِمْ وَأَرْزَاقِهِمْ و متفاوت آفریدم رنگهای ایشان را عمرهای ایشان را و رزقهای ایشان را
و بسبب مصلحت حال هر یکی که اگر رنگ ایشان را تغییر میکردم قابل ایشان نبود و آن ماده استعداد و قا
بلیت که بسبب عمل ایشان و اعتقاد باطنی دارند لایق سیاهی رنگ و بشره ایشان است و اگر غیر از آن

به هم ستم بر حال آن رنگ بغیه میشود چرا که جای دادن رنگ بغیه در آن جسم که قابل سیاهی است
وضع شیء در غیر موضع که سیاه شده و هم چنین در عمرهای ایشان و رزق های ایشان که لایق هر کس هر قدر دیدم
دادم و اگر یک لحظه عمر کسی را زیاده تر از آن که داده ام باشد ضرر به دیگران برسید و رزق هر کس را بقدر که لایق
بوده است دادم و اگر یک حبه زیاده تر میدادم ستم از حق او بر دیگران میشد و شاهد این معنی که حکایت
وارد شده است که حضرت موسی خارکنی را دید که بارست خود خار میکند و در حوائج صرف میکرد و نفقه میکرد
حضرت موسی هم عرض کرد که پروردگارا اگر درسی باین شخص بابی فقر میدادی که خار میکند از آن فضل
تو دور نبود پس روز دیگر حضرت موسی در میان بازار میگذشت دید که کسی را در پای دار آورده اند چون نظر
کرد همان خارکن دیروز را دید پرسید که چه کرده است گفتند دیروز درسی پیدا کرده است و خارکشها که در صحرا
خار میکشند آمده اند که خار بکنند این شخص با ایشان گفته است که شما از این صحرا بیرون روید و ایشان گوش نکرده اند
دادسی هم بر شکم یکی از ایشان بلا زده است و او را کشته است و دیگران او را به نزد حاکم آورده اند حکم بقتلش داده
حضرت موسی عرض کرد که پروردگارا آنچه کرده عین صلاح بندگان است بوده و شاعر گفته است نظم
الکسی ترا غیر میکرد اند او مصلحت تو از تو به میداند خلاصه حق سبحانه و تعالی
فرمود که ای آدم تفاوت گذاشتم ما بین عمرهای و رزقهای ایشان بسبب حال ایشان تفاوت گذاشتم
بَیْنَ طَاعَتِهِمْ وَمَعْصِیَتِهِمْ یعنی تفاوت گذاشتم میان و میانه فرمان برداری ایشان
و معصیت ایشان باین معنی که هر یک که در داری فرمان برداری می اگرچه یک فرمان است اما فرمان
برداری تفاوت دارد مثل اینکه امر کرده ام که بندگان نماز کنند و هر کسی که نماز کند بهر قدر که در حالت نماز

در نماز

در نماز حاضر است و اخلاص دارد و خضوع و خشوع دارد همان قدر ثواب با و عطا خواهم کرد و گاه است که کسی نماز کند
برای ریا تا مردمان که مردمان ببینند و تعریف و مدح و ثنای او کنند پس آن طاعت که او کرده عین معصیت است
فَوَیْلٌ لِلْمُصَلِّینَ الَّذِینَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ الَّذِینَ هُمْ یُرَاءُونَ یعنی وای
بحال کسی که در نماز سهل و انگاری برای ریای مردمان نماز کنند و هم چنین بدان ای آدم که معصیت اگر
کسی هم بقدر علم و عقل داده ام ایشان او مواخذه خواهم کرد پس از نادانان غافل که از جریده رحمت دور شده اند
و قرب و منزلتی نزد ما نبرده اند مواخذه معصیت از او بقدر لیاقت حال او خواهم کرد و از دانایان که علم
و اطلاع با حادیث و آیات و دلایل عقلیه دارند بیشتر مواخذه خواهم کرد چنان که در باب حدیث وارد شده
است که بخشیدن هفتاد گناه نادان بر خدای تعالی آسان تر است از بخشیدن یک گناه دانایان و دیگر حق تعالی
فرموده که ای آدم فَجَعَلْتُ مِنْهُمُ الشَّقِیَّ وَالسَّعِیدَ یعنی قرار داد کردم که هر کس اطاعت نکند
شقاوت شده بدبخت باشد و هر کس اطاعت کند و اخلاص داشته سعید و نیک بخت باشد وَالْبَصِیرَ
وَالسَّمِیعَ وَالْأَعْمَى وَالْأَصَمَّ و قرار داد کردم که بعضی بینا باشند و بعضی نابینا و بعضی
شنوا و بعضی ناشنوا باشند وَالْقَصِیرَ وَالطَّوِیلَ و بعضی کوتاه قد باشند و بعضی بلند قد باشند
وَالْجَمِیلَ وَالدَّمِیمَ و بعضی خوب صورت و بعضی زشت باشند وَالْعَالِمَ وَالْجَاهِلَ و بعضی
دانا باشند و بعضی نادان باشند وَالْغَنِیَّ وَالْفَقِیرَ و بعضی متمول باشند و بعضی بیچاره باشند
وَالصَّحِیحَ وَالسَّقِیمَ و بعضی تندرست باشند و بعضی رنجور و بیمار باشند وَمَنْ بِهِ الزَّمَانَةُ
وَمَنْ لَا عَاهَةَ و بعضی زمین گیر باشند که قدرت به راه رفتن نداشته باشند و بعضی چابک باشند

ودشمند باشند فینظر الصحیح الی من به العاهة فیحمدنی علی
عافیته تا اینکه نظر کنند تندرست بر کسی که رنجور و آزار مند است پس حمد من کند بر اینکه تن
درست است ولینظر الذی به العاهة الی الصحیح فیدعونی ویسئلنی
ان اعافیه و تا نظر کنند آنکه رنجور است بکسی که تندرست است و از من سوال کند
که او را شفا دهم ویصبر علی بلائی فاثیبه جزیل عطائی و تا صبر کند آن رنجور
بلائیکه من باو داده ام تا اینکه مزد باو دهم نیکو با عطای خود ولینظر الغنی الی الفقیر
فیحمدنی ولیشکرنی و تا آنکه نظر کند دولتمند بسوی بسوی فقیر الی الغنی فیدعو
نی ولیسئلنی و تا اینکه نظر کند بیچاره بسوی دولتمند از من طلب کند وسعت رزق را تا ثواب
از دعا کردن بیابد وجعلنا المطیع والعاصی لینظر المومن الی الکافر
فیحمدنی علی ما هدیته وبدان ای آدم که قرار داد کردم که هر کس صدق واعتقاد
و صحیح دارد حالش به و اخلاصش در دنیا ظاهر شود و اگر نفاق دارد و کاذب است او نیز در دنیا
حالش بر دیگران ظاهر شود تا اهل ایمان و اخلاص حمد من کنند بر اینکه راه حق را بایشان نمودم و ایشان
نیز قبول کردند و از نفاق کفر در عالم جهان ظاهر نشد و اهل ایمان بر حال و قصه ایشان
آگاه نشدند و حمد و شکر من بجا نمی آورند و نعمت مرا نمی شناسند ولذلک خلقتهم

لابلوهم فی السراء والضراء وفیما اعیطهم وفیما امنعهم
پس برای همین ایشان را آفریدم که حمد و شکر من بجا آورند که قابل فیض رحمت من شوند و خواستم
که ایشان را آزمایش کنم در سختیها و بلاها و در وقت بیماریها و در دولت و ثروت تا اینکه اختلاف بر بندگان
من وارد شود و بر ملائکه حال ایشان معلوم شود و باین سبب که چون کسی در حال سختی و بلا صبر کند و حمد من کند
و از من راضی شود او را با حساب داخل بهشت گردانم و ملائکه بدانند که عبث نیست که او را بی حساب داخل
بهشت کردم و همچنین هر کس در وقت عبادت من کند او را ثواب بدهم و اگر معصیت کند او را مواخذه کنم و در بیماری
اگر صبر کند کفاره گناهانش شود و ثواب بیابد و اگر صبر نکند ثواب نیابد و اگر شکایت کند گناه کرده باشد
و در دولت اگر بر طرف نکند و در راه من خرج کند او را عوض در دنیا و آخرت بدهم و اگر صرف کند یا
بخل ورزد از او مواخذه کنم چنانچه حدیث وارد شده است که هر کس وجه نقد برای کسی پول را [illegible] باشد
در جای پنهان کند یا زیر خاک کند حق تعالی در وقت مردن او بجای آنکه امر کند که آن پول را با آتش جهنم
بتابند و بر پشت و پهلوی او گذارند و او را عذاب کنند و خطاب الهی رسد که ای ملعون آن پول را
که من در دنیا آفریدم که مشکل گشای خلق باشد چرا او را در زیر خاک پنهان کردی و چرا او را بمصرف [illegible]
و گناه کسی داری که حاجتی را بر زمین گذاشته کرده باشد و در پنهان او را محبوس کرده باشد پس مواخذه پادشاهی از او
خواهد شد و هم چنین از اسباب که رزقها از قبیل ظروف [illegible] یا رزقهای دیگر [illegible] مرکب
باشند [illegible] که از طلا و نقره کنند مواخذه خواهد کرد که چرا این اسباب را از طلا و نقره
ساختی [illegible] مانند آن نمی توانستی بسازی پس مواخذه میکنند که چرا چیزی را که [illegible] برای [illegible]

و معامله کردن خلقان آفریده بودم که کارگاه مردمان باشند تا آن که اسباب کار را ضایع کردی و بجای مس
و آهن بکار بردی و حال آنکه آن طلا و نقره همه که تو مشغول آن کار کردی از مس و آهن نیز میآمد و مس و آهن برای
آن کار آفریدم پس تو چیزی را که مخصوص بآن کار بود ترک کردی و چیزی را مخصوص بکار دیگر بود بجای بکار بسته
آن خانواده که کتاب پاکی بآب طلا و نقره نقش میکنند و آن پول را سبب میدهند و میخرند و استعمال کلاب
که ثواب بی نهایت دارد و در ظرف حرام میکنند آیا چه جواب میگویند کسانی که لباسهای حریر و قماش
میپوشند و طعامهای لذیذ و خوشگوار میخورند و صدقه نمیکنند و دستگیری بفقرا نمیکنند آیا آنچه
از روز حساب نمیکنند که خدای تعالی ایشان را در آفتاب میدارد و حساب ایشان میطلبند و عرق از
گرما از بدن ایشان جاری میشود بطوری که تا سینه ایشان از زمین عرق بالا می آید و ایشان در میان عرق
غرق میشوند خداوند حق تعالی بحضرت آدم اسرار غیب را تعلیم داد بعد از آن فرمود که ای آدم اَنَا اللّٰه لا
اِلٰهَ اِلَّا اَنَا الْقَادِر منم خداوند پادشاه توانا و اختیار دارم که هرچه تقدیر کرده ام بجا بیاورم و در اصول
کافی از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده است که در عالم روح چون حق تعالی عهد بربوبیت از ارواح
گرفت همه اقرار کردند بربوبیت پروردگار عالم چنانکه حق تعالی میفرماید وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ
خَلَقَهُمْ لَیَقُولُنَّ اللّٰه یعنی هرگاه در دنیا از کافران بپرسی که شما را که آفریده است البته خواهند گفت
که خدا ما را آفریده است و لیکن چون پیمان از ایشان در باب پیغمبران گرفت بعضی اقرار کردند و بعضی منکر
شدند و حضرت فرمود که انبیا را دعوت کردند بدوستی ما اهل بیت هم پس بخدا که ایشان ما را اقرار کردند
بامامت ما و دشمنان ما منکر شدند بامامت ما در آن عالم و باز حضرت فرمود که و هو قوله فقال

ما کانوا

فما کانوا لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل یعنی این معنی ثابت است در قول خدای تعالی که در قرآن مجید میفرماید
که ایمان نمی خواهند آورد بامامت دوازده امام که کان التکذیب ثَمَّ یعنی منکر شدند بامامت ما در
عالم روح بود که در عالم تکلیف بر خلق ظاهر شد بدانکه از جناب رسول خدا ص پرسیدند که بسبب چه
تو بر همه پیغمبران مقدم بودی و در دنیا از همه دنبال تر آمدی حضرت فرمود که در عالم روح اول کسی که اقرار بر
ربوبیت خدا کرد من بودم و در عالم تکلیف هم پیغمبران پیش از من آمدند که خلق را خبردار کنند که من بعالم
وجود جسمانی خواهم آمد و از دنبال این قافله بیابان تکلیف آمده ام که باز ماندگان وادی ضلالت را
بجاده مطهره هدایت برسانم و در اصول کافی حدیث وارد شده است که از امام محمد باقر ع پرسیدند از معنی
آیه شریفه قَضٰی اَجَلًا وَاَجَلٌ مُسَمًّی چیست یعنی آنکه خدای تعالی فرموده است که دو وعده بفرزند آدم
دادم یک وعده حتمی که زیاده و کم نمیشود و یک وعده غیر حتمی این وعده ها چیست حضرت فرمود که خدای تعالی
در عالم روح با هر یک از ارواح بنی آدم در رحم مادر ایشان قرار داد و فرمود که در عالم تکلیف فلان قدر
عمر بتو خواهم داد که پنجاه سال یا هزار سال یا ده سال هر قدر که لایق حال او دید و این وعده را وعده
حتمی میگویند که اجل مسمّی است یعنی وعده نام برده شده و وعده دیگر نیز کرد باین نحو که فرمود ای
فرزند آدم بدان که وعده دیگر میانه من و تو میباشد که آن وعده موقوف است بعمل تو که اگر عمل نیک
کنی و از دعای خیر بر تو کنند عمرت را زیاد میکنم و از آن عمری که قرار داد کرده ام بیشتر عمر بتو دهم
و اگر کسی نفرین بتو کند عمر ترا کم میکنم و از آن وعده معین بیشتر میمیری و این مضمون را حضرت فرمود
باین لفظ که هما اجلان اجل محتوم و اجل موقوف یعنی این دو وعده دو قسم است
یکی معین شده که میانه خدا و بنده مقرر شده است که فلان مدت در دنیا زندگی کند که حق تعالی میفرماید

فاذا جاء اجلهم لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون یعنی
چون وعده عمر ایشان بسر رسید نه یک ساعت میتوانند بتأخیر اندازند و نه یک ساعت پیشتر از
وعده از دنیا میروند و این آیه عام است و مختص است آیه شریفه یمحوا الله ما یشاء و یثبت
یعنی خدای تعالی هر چه را خواهد ثابت میدارد و هر چه را خواهد محو میکند پس معصوم فرمود که هرگاه
بزیارت حضرت امام حسین ع برود و از خانه اش که بعزم زیارت آن حضرت بیرون میرود و آنچه از عمرش باقی
مانده است دو سال میشود و اگر ده سال مانده بیست سال میشود و اگر یک روز مانده است دو روز میشود و در حدیث
دیگر وارد شده است که اگر پدر و مادر و فرزند را عاق کنند عمر آن فرزند کم میشود و معنی عاق آنست که فرزند
ستم بر حق پدر و مادر کند خواه در حال حیوة ایشان مثل اینکه مراعات ایشان نکند یا اگر فقیر باشند اخراجات
ایشان را ندهد و قادر باشد و نگاه نکند و رو ترش کند و مانند اینها و خواه ستم مانند اینها کند و خواه
بعد از مرگ ایشان بر ایشان کند مثل اینکه طلب آمرزش بر ایشان نکند و رد مظلوم خود را بعوض ایشان
و تصدق برای ایشان نکند با وجود قدرت خود و اجل مسمی یعنی وعده که میان خدا و بنده است
در عالم روح یا در رحم مادرش حتماً نام برده شده است اجل محتوم است و اجل معلق وعده
است معلق بشرط آن اجل موقوف است پس وعده عمر ایشان که تعیین شده است اجل مسمی است و وعده که
معین نشده است اجل معلق است یعنی وعده بشرطهاست و این تکه بدانکه حدیث در اصول کافی وارد شده
که مالک جهنی از حضرت امام محمد باقر ع پرسید که معنی آیه کریمه اولم یر الانسان انا خلقناه
من قبل ولم یک شیئا چیست حضرت فرمود که حق تعالی فرموده است که آیا انسان در عالم روح
بخاطر نمی آورد که ما روح را از عدم بوجود آوردیم و حال اینکه پیش از عالم روح هیچ چیز نبود و باز پرسید

از معنی

معنی آیه کریمه هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا چیست فرمود حضرت
که حق تعالی فرموده است بدرستی که یک وقتی بود که انسان در عالم روح بود و نام او را کسی در عالم تکلیف نمیبرد
یعنی در عالم تکلیف نامش مذکور نمیشد فصل دوم از کتاب زینت المجالس در باب عالم تکلیف که روح
با قالب است که از آن شما آخرت دنیا خوانند قال الله تبارک و تعالی انا خلقنا الانسان من
نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا یعنی بدرستیکه ما آفریدیم انسان را از نطفه
آمیخته که نطفه از صلب پدر در رحم مادرش ریخته و نطفه مادرش نیز از میان سینه مادرش بر آن نطفه
ریخته و با هم آمیخته شد چنانکه حق تعالی فرموده است فلینظر الانسان مم خلق یعنی باید
انسان فکر کند که خدا او را از چه آفریده است خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب
والترائب یعنی خدای تعالی او را آفریده است از آب جهنده که بیرون می آید آن آب یعنی
و از میان مهره پشت پدرش و از میان استخوانهای سینه مادرش و در حدیث وارد شده است که ابوجهل ملعون
قدری از استخوانهای پوسیده ریزه خاک شده برداشته بخدمت جناب رسول خدا آمد و آن استخوانها
نزد آن حضرت گذاشت و از روی انکار گفت که من یحیی العظام و هی رمیم یعنی کیست آنکه
زنده کند این استخوانهای پوسیده را پس حق تعالی وحی فرستاد که اولم یر الانسان انا خلقناه
من نطفة فاذا هو خصیم مبین یعنی آیا ابوجهل بخاطر نمی آورد که ما او را از نطفه آفریدیم
که الحال اینست و با ما نزاع میکند و مخاصمه میکند و ضرب لنا مثلا و نسی خلقه
قال من یحیی العظام و هی رمیم ابوجهل ملعون میگوید کیست آنکه زنده کند

که زنده کند استخوانهای پوسیده و در زیده را قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ
مَرَّةٍ یعنی بگو ای محمد که زنده میکند این استخوانها را آن خداوندی که بنبوده اینها را آفریده و اگر
ابوجهل لعین استبعاد میکند از این استخوانها متفرق میشود و هر ذره بجای میرفته چگونه ممکن است
که دوباره خدای تعالی آنها را جمع کند بگو ای محمد که خدا قادر است که این استخوانها را دوباره جمع کند
وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ در حالیکه خدای تعالی بهر آفرینشی داناست الَّذِي جَعَلَ لَكُم مِّنَ
الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ نَارًا فَإِذَا أَنتُم مِّنْهُ تُوقِدُونَ آن خداوندی که از درخت سبز آتش
برای شما می آفریند و شما از آن آتش می افروزید حضرت فرمود که آن درخت سبز که خدای تعالی میفرماید
که آتش از آن بیرون می آورد چنین است که در بیابان در راه شام سبز است که از رطوبت در رود
هوا گیدی غالبست که آتش از آن بیرون می آید و قافله از بیابان تا بجایی میرسند محتاج باتش میشوند
حق تعالی دو درخت در دو طرف آن راه آفریده است یکی درخت مرخ و دیگر درخت عفار و چون
قافله شاخی از درخت مرخ میکنند و بر شاخ درخت عفار میزنند بفرمان حق تعالی آتش از درخت
عفار بیرون می آید و قافله از آن آتش می افروزند و طبخ میکنند و رفع احتیاج خود میکنند این هم
رد بر قول ابوجهل ملعون میفرماید که آن خداوندی که قادر است که از درخت سبز آتش بیرون
می آورد قادر نیست بر اینکه استخوانهای پوسیده را بهم جمع کند البته قادر است بعد از آن فرمود
أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُم آیا

خداوندی که

آیا خداوندی که آفریده است آسمانها و زمینها قادر نیست که مانند آسمان و زمین یک آسمان و زمین
دیگر بیافریند باز فرمود بَلَىٰ یعنی البته میتواند که آسمان و زمین دیگر مانند این آسمان و زمین
بیافریند وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ و حال آنکه خدای تعالی آفریننده داناست إِنَّمَا أَمْرُهُ
إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَن يَقُولَ لَهُ كُن فَيَكُونُ جز این نیست که امر او تعلق بچیزی
بگیرد و اراده کرد که چیزی از عدم بوجود آید همین است که میگوید بشو پس همان چیز در همان لحظه
بهمان هیئات و ترکیب صفتی که خدای تعالی اراده کرده است بوجود میشود و از آنحضرت پرسیدند
که چون خدای تعالی را بعلل و اسباب احتیاج نیست چرا باید خطاب کند که بچیزی که بشو و این لفظ
کن علت وجود آن چیز میشود و چرا که اگر خدای تعالی اراده کند که چیزی از عدم بوجود آید و خطاب
باو نکند ~~یعنی نکنه~~ یعنی نگوید که موجود بشو پس البته آن چیز موجود نخواهد شد پس این لفظ کن علت
وجود موجود میشود و این معنی با قدرت کامله خدا و عدم احتیاج خدا جمع نمیشود و معصوم فرمود که
خدا شیعیان ما را رحمت کند که دقت میکنند بعد از آن فرمود که بدان ای سائل که چون ملائکه علم غیب ندارند
و احتیاج بعلم غیب دارند پس چون خدای تعالی اراده میکند که چیزی را از عدم بوجود بیاورد و میخواهد که اعلام
ملائکه کند که چیزی از عدم بوجود خواهد آمد و ایشان ملتفت شوند و مشاهده صفت خدا کنند و بعد از
مشاهده تسبیح و تقدیس خدا کنند و مستوجب رحمت و تفضل ثواب الهی شوند از این جهت لفظ کن
ایجاد میکند که ملائکه بشنوند و خدا را بشناسند و تقدیس خدا کنند درباره آن چیزی که تازه از عدم
بوجود می آید خلاصه حق تعالی میفرماید فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

پس ستره بدانکه از صفات نفس ذات خداوندی را که بیفرق اوست پادشاهست اگر چه د بستاید
بسوی او برخواهیم گشت و ایضاً بدان که حق تعالی در ارواح بنی آدم خصلت نیکی و ملکی آفرید و
چندین خصلت ذمیمه و صفات بدی آفرید و انسان را که اصل روح باشد از نور خالص مجرد
صافی آفرید و بالقوه شیطنت و حیوانیت و شهوانیت را باو عطا کرد و چون با هم
در سایه باشد که قابل صفت نیک و قابل صفت بد هر دو باشد و اختیار اتصاف بهر یک
از این دو صفت داشته باشد و او را تکلیف کنند تا اینکه نیکی بکن با وجودی که نفس او و هوا
و هوس بدی کند و او را منع از فعل قبیح و با وجودی که ترک آن عمل بد برا او دشوار باشد
تا اینکه این شخص بسبب متحمل شدن آن عمل نیک و ترک خواهش از بدی و ترک کردن عمل بد
مشقت ترک لذت قابل فیض و رحمت خالق عالم شود پس حق تعالی ملائکه را از نور محض و خیرات
و نیکی آفرید و شیاطین را از ظلمت محض و بدی سرشته آفرید و انسان را از نیک و بد معجون کرد که
هم تواند میل بجانب علم کند و از ملائکه بهتر شود چنان که حق تعالی فرموده است
إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى
الْعَالَمِينَ یعنی بدرستیکه خدای تعالی برگزید حضرت آدم ع و حضرت نوح ع و خانواده حضرت
ابراهیم ع و خانواده حضرت عمران را بر خلق عالم و معلوم است که ملائکه نیز از خلق
عالم اند و خدای تعالی بنی آدم را بر ملائکه برگزیده است و از این جانب فرموده است لَقَدْ
خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ
یعنی بدرستیکه

یعنی بدرستیکه آفریدیم انسان را بهتر از همه مخلوقات و بسبب عمل ناشایسته او را از همه حیوانات
بستر و بیمقدار کردیم و در باب بجز دیگر و در ذکر کرامت انسان فرموده است وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ
وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ
مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا یعنی بدرستیکه برگزیدیم و گرامی کردیم فرزندان آدم را و ایشان را در صحرا
و دریا سوار کردیم و ایشان را روزی دادیم از پاکیزه‌ها و زیادتی دادیم ایشان را بر بسیاری از آنچه
آفریدیم زیادتی دادنی پس معلوم است که حق تعالی انسان را اشرف مخلوقات آفریده است و ملائکه را
هیچ معارض و مانعی از عبادت نیست و شهوت و غضب در ملائکه نیست و انسان را شهوت و غضب
و موانع از عبادت دارند که نفس بهیمیه و نفس اماره بالسوء دارند پس اگر خود را از دام نفس اماره نجات
دادند خود را بپناه رحمت جناب احدیت رسانیدند از ملائکه بهتر و افضل میشوند و اگر بدام اسب شهوت راست
کردند و اسب شهوت را در بیابان غفلت سر دادند بدام حرص شهوت و غول ضلالت گرفتار خواهند شد
و هرگز روی نجات و داد رس طلبی بجانب شهرستان چهره نخواهند کرد و در دام حرص شهوت از نیک
نفس کمتر خواهند شد و شاعر گفته است آدمیزاد طرفه معجون است از ملائک سرشته و ز حیوان
گر کند میل این شود کم از این ور کند میل آن شود به از آن و باید دانست که صفات بهیمیه و شهوانیه
در انسان آفریده شده است و صفت نفس انسان نیست بلکه صفات کالعست با این معنی که چون
انسان در دام این صفت گرفتار است و خود را از دام این دشمنها میگریزاند و خود را بخدمت محبوب
حقیقی میرساند و مشغول صحبت محبوب میشود و آن وقت لذت لیل را از صحبت محبوب میبرد و

و قرب بسیار نزد محبوب بهمرسانند بواسطه اینکه ازدام این همه دشمنان سعی خود را بجرم وصال محبوب
رسانیده است و مطمع نظرش سوای هوا خواهی و رضاجوئی محبوب چیزی نیست چنانکه جناب علی بن ابی طالب
در مناجات خود میفرماید که اللهم ما عبدتك خوفا من نارك ولا رجاء
بل وجدتك اهلا للعبادة فعبدتك یعنی خداوندا عبادت ترا از برای ترس جهنم و
امید بهشت عبادت نمیکنم بلکه ترا لایق عبادت میکنم و باید دانست که چون خالق عالم اراده کرد که
انسان را از خاک خلق کند یعنی اراده کرد که قالبی بایشان عطا کند که انسان بواسطه آن قالب آنچه
تمنا دارد ارواح بنی آدم را مخاطب فرموده که ای ارواح بنی آدم اراده از ما بشما تعلق گرفته تا قالبی از
خاک ظلمانی برای شما خلقت کنم تا شما بواسطه آن قالب بمطلوب خود برسید لیکن این قالب که بشما
میدهم باید خودداری کنید که بی اذن من هیچ عضوی از آن اعضا را کار نفرمایید تا مقرب درگاه من
شوید و آسمانها و زمین را در عرض مدت چهار روز آفرید و در عرض دو روز سایر مخلوقات را آفرید
و بارواح بنی آدم خطاب فرمود که ای بنی آدم این مهمان خانه عالم را و این بارگاه مستطاب که عالم کبیر است
بطفیل وجود شما آفریدیم و شما را بطفیل وجود ذیجود چهارده معصوم پاک یعنی محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و
علیهم اجمعین آفریدیم و این خطاب را در روز جمعه بارواح بنی آدم فرمود و بعد از آن فرمود که آیا اقرار
بوحدانیت من و برسالت پیغمبران من و بولایت علی بن ابیطالب با یازده فرزندانش علیهم السلام
دارید همه گفتند بلی اقرار داریم بعد از آن حق تعالی فرمود که میخواهم شما را بجهان فانی مشرف
سازم تا فیض و لذت بیشمار ببرید و اگر خدمت مرا از روی خلوص و صفا بجا آورید شما را بمرتبه

اعلا خواهم رسانید

اعلا خواهم رسانید ○ چون خداوند قدیر و ذوالجلال ○ پادشاه بی نیاز و لایزال ○ خواست که سازد
قالب انسان بنا ○ تا بپوشاند کند لطف عطا ○ روح انسان بجان مایل نبود ○ گرد باو از کرم گفت ای
شنود ○ گفت میخواهم که مهمانت کنم ○ عالم و آدم فدای خوانت کنم ○ گر تو در خدمت کمر بندی چو مور ○
ملک ملک عجم سلیمانت کنم ○ ور کنی عصیان من دانا یقین ○ گر غضب در چاه زندانت کنم ○
پس چون ارواح این مژده را شنیدند از شادی خود را بر جای ندیدند و بسیار مشعوف شدند و شوق قالب
گردیدند و دسته [illegible] که خداوندا آن جسد را از لطف تو ما بدهی ممنون خواهیم بود و آنچه سعی ما داریم در
اطاعت کوشش خواهیم کرد بعد از آن حق تعالی از ایشان پیمان گرفت و ملائکه را مخاطب کرد و ایشان را اعلام کرد
که بدانید که ای ملائکه جسمی برای این قالب ارواح از خاک خلق میکنم که آن خاک ممزوج با سه چیز آتش و باد و آب
و این چهار عنصر مختلف را باهم آمیزش میدهم و هیئاتی میسازم که از آن بهتر متصور نباشد و آن قالب را بتعلق آن
ارواح میدهم و از ایشان پیمان گرفته ام که با وجود قدرت و اختیار و خواهش معصیت خودداری کنند و نا
فرمانی من نکنند و لایق تماشای عالم ملاقات شوند و این معنی را حق تعالی در قرآن مجید فرموده است
و اذ قال ربك للملائكة انی جاعل فی الارض خلیفة یعنی یاد کن ای محمد چون فرمود پروردگار
تو بملائکه که ای ملائکه بدانید که من از عناصر اربعه جسمی میسازم که ارواح در آن جسم تعلق کنند و در
ربع جا گیرند و عبادت من کنند و نسل بعد از نسل و طایفه بعد از طایفه بیایند و بر ایشان تکلیفات
رسم و دایمی چند قرار داد خواهم کرد و آنچه در عالم روح در بطن ایشان است در عالم جسمانی
از ایشان بظهور میرسد و نفاق و خلاص هریک بر دیگران ظاهر شود و عداوت و نفاق و عمل غیر الحق

شمر را هم چون شمر ملعون و مانند او از باطن بظهور رسید و اخلاص و ارادت سلمان و ابوذر و مقداد و عمار
و مانند او نیز از باطن بجلوه گاه ظهور خرامید و دوستان محمد و آل محمد دوستی خود را در عالم جسمانی
جلوه دهند و هر یک در زمان ایشان که باشند اطاعت و امتثال امر ایشان کنند و از منزلهای دور بجانب
تا در ایام خدمت ایشان کنند و مکرر رو زنند که ایشان از بلاد بعیده بزیارت ایشان بزیارت
قبرهای ایشان روند و احادیث و اخبار ایشان که باقی مانده است بشنوند و تکلیفات خود را
بفهمند و عمل کنند و مالها در راه زیارت قبر ایشان خرج کنند و دشمنان آل محمد بستیزه — سعد رسته
و زایران و دوستان ایشان را آزار کنند و اذیت رسانند و تیغ خونخوار بر روی ایشان بکشند
و آن عداوتهای باطنی که منافقان در عالم روح با سلمان و ابوذر داشتند ایشان را
در عالم جسمانی بظهور آید و آن عداوتی که عبد الرحمن بن ملجم را علیه اللعنة والعذاب در عالم ارواح
با جناب علی بن ابیطالب داشت در عالم جسمانی ظاهر شود و چون در عالم ملکات نیکان را
بجلاء علم و منزل علیین برم و بدان را بسوی اسفل السافلین اندازم شما را تعجب نباید چرا که اگر
این عداوتهای باطنی و خلقهای باطنی بواسطه جسم بظهور نرسد و بعضی را عزت
کنم و بعضی را عقوبت کنم شما متعجب خواهید گردید ملائکه بار رحم بحال مظلومان آمده عرض کردند
که پروردگارا أتجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء يعني خداوندا

آیا از

آیا از عالم روح بعالم جسمانی میبری و تعلق بقالب میدهی کسی را که فساد کند در زمین و خون
مظلومان را بریزد آیا چگونه روا است که چنین ظلمی از ظالمان بر مظلومان واقع شود و هر چند ما بدانیم
که افعال تو محض حکمت است و عدالت از قلم قدرت تو بغیر از ظلم و ستم جاری نشده
و نحن نسبح بحمدك ونقدس لك و حال آنکه بعلاوه اینکه میدانم که افعال تو
محض حکمت است و باز منزه میدانم ذات مقدس ترا از صفات ذمیمه که ظلم و مانند آن باشد و
مقدس میدانم ترا از ضعف و میل کردن که دیگری را بر دیگری تسلط دهی و اختیار فعل بد بایشان بدهی
و از مواخذه کنی ترا از جمیع صفات ذمیمه منزه و مقدس میدانم چون ملائکه از حقیقت حال آگاه
نبودند و اقرار کردند که افعال خالق عالم محض حکمت و مصلحت است حق تعالی بایشان فرمود که انی
أعلم ما لا تعلمون یعنی من میدانم در باب این جسم خاصیتی چند که در این ماده آفریدم و آن
خاصیتها را شما نمیدانید از قبیل دانستن کسی مزاج سرکه را و مزاج شیره را و طبیبی حاذق سکنجبین را از
دو او را که مزاج سکنجبین واقع نیست تعجب میکنند و میگوید که این دو جسم صفرا که او را با هم داخل
میکنی عین صفرا میشود و آن طبیب میگوید که مزاج این ممتزج و امتزاج این معتدل عین اعتدال
و رافع صفرا است و آن جاهل بسیار استبعاد کند تا وقتی که از خوردن سکنجبین فایده حاصل کند
آنوقت اقرار میکند بخلاف آن طبیب بمصلحت بینی او خلاصه چون حق تعالی ملائکه را
اعلام نمود امر فرمود که خاک از زمین جمع شد و مبادات ... از آن خاک مقرر شد

وصورتی در نهایت خوبی و حسن لطف که مافوق آن متصور نیست ساخته شد پس خطاب الهی رسید
که ای ملائکه این جسم نازنین و این جسم خوش ترکیب را که می بینید برای روح حضرت آدم ع
که بهتر آدمیان است آفریدم فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِن رُّوحِي
فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ پس چون اعضای این قالب را درست اندام کردم و روح
مجرد را که قبل ازین آفریده بودم بتعلق و تعلقی باین قالب دادم پس برای عظمت و جلال
و قدرت من و لطف و شفقتی که درباره این مخلوق خود دارم سجده کنید و همگی به
یکبار بسجده بیفتید پس چون این خطاب بملائکه رسید همه گفتند سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا
یعنی شنیدیم و اطاعت میکنیم اما ابلیس ملعون که بعبادتی از ازل است و از زمره جنیان
بود و خواهش کرده بود که در زمره ملائکه باشد و حق تعالی او را در صف ملائکه جا داده بود
و عبادت بسیار میکرد و بلکه هر عبادتش از همه بیشتر بود و اما در باطن باین بود که از خود
راضی بود و این همه عبادت میکرد و باین سبب عُجب داشت و خود را از ملائکه بهتر میدانست
و بر عمل خود مغرور بود و جز این نبود که عبادت را اخلاص پروردگار است هر چند حق تعالی تعلیم
ملائکه مینمود که باید خالص از برای من باشد و بعمل خود مغرور مباشید چرا که توفیق طاعت
و اسباب عبادت از جانب من است و هر چند کسی عبادت کند هیچ کاری نکرده است چرا که اصل کار
اسباب است نه کارگر چنانکه معلوم است که اگر کسی وقوف از نجاری داشته باشد و اما ارّه
وتیشه

وتیشه نداشته باشد هرگز نمیتواند درخت را ببرد خلاصه عجب داشت و هیچ عمل او
مقبول نبود چرا که عمل بی اخلاص قبول نیست خلاصه چون قالب ساخته شد خطاب الهی رسید که ای آدم
روح حضرت آدم ع گفت لبیک ای پروردگار من خطاب الهی رسید که این قالب را می بینی این
بتعلق تو میدهم و نادان مدت عزت و هر خواهش که داری ازین قالب بعمل خواهد آمد
و اختیار این جسم را بتو میدهم پس اگر شرط میکنی که آنچه نیکی و طاعت و عبادت است بجا
بیاوری و آنچه بدی و عصیان و معصیت است ترک کنی بشرط خود وفا خواهی کرد این قالب را
قبول کن و اگر خاطر جمع نیستی و نمیتوانی این امانت نگه داری این امانت را قبول مکن ای آدم
که باسمانها و زمینها و کوهها تکلیف کردم که این جسم را عطا کنم و آن جسم بفرمان ایشان
باشد و تکلیف بر ایشان وارد شود و آن جسم را بر ایشان بسپارم ایشان ترسیدند
و قبول نکردند و الحال ترا تکلیف میکنم اگر با قوه برداشتن این بار گران داری این قالب را
قبول کن و گرنه قبول مکن و اگر این قالب باعث نجات و هلاک تو میشود و میتواند بود
یعنی هرگاه باین قالب اطاعت و امتثال امر من کردی و بچشم بهر جا گفتم نگاه کردی و با گوشش
هر چه گفتم بشنوی شنیدی و بزبان باین قالب هر چه گفتم بگو تا گفتی آنوقت امانت و عهد مرا
مراعات کرده و قابل و لایق رحمت من خواهی شد و اگر عصیان اختیار بدست خواهش خود دادی
و هر چه گفتم مکن کردی و هر چه گفتم بکن نکردی ترا عقوبت و عذاب خواهد بود ای آدم جای ظلمانی

و نیکان در بهشت عطا است و جای عاصیان و بدان در جهنم انقلاب است آدم عرض کرد که خداوندا قبول
کردم و عهد کردم که طاعت کنم و معصیت نکنم و این بار امانت را بر دوش خود میکشم و ممنونم بکرم
لطف تو که این بار سلطنت بر دوش من گذاری چون حضرت آدم عهد کرد و پیمان بسته شد
خطاب الهی رسید که یا آدم تصرف تو در قالب پس حضرت آدم عرض کرد که پروردگارا تصرف من چگونه
است مرا تعلیم ده حق تعالی فرمود که اراده کن که این قالب حرکت کند و از جا برخیزد پس چون آدم
اراده کرد که آن قالب حرکت کند ناگاه دید که آن قالب بحرکت آمد و نشست و عطسه زد آدم
خواست حمد خدا کند تا اراده کرد که حمد خدا را بگوید بر زبان در دهان آن قالب بصدا آمد و گفت
الحمد لله رب العالمین خطاب الهی رسید که یرحمک الله ای آدم خدای تعالی ترا رحمت
کند و فرزندان ترا نیز رحمت کند پس اول سخنی که بر زبان حضرت آدم جاری شد حمد خدا بود
و از این جهت سنت است بر فرزندان آدم که چون عطسه زنند بگویند الحمد لله رب العالمین
حمداً کثیراً کما هو اهله و صلی الله علی محمد و آله و سلم و از حضرت امام جعفر صادق در اصول کافی
روایت شده است که هر کس بعد از عطسه زدن این حمد و صلوات را بگوید بیرون می آید از دماغ او
مرغی کوچکتر از ملخ و بزرگتر از پشه و پرواز کند تا زیر عرش الهی برسد و تا روز قیامت از برای
او طلب آمرزش کند و سنت است که حاضران در جواب بگویند یرحمکم الله و او در جواب بگوید

یغفر الله

[illegible]

یغفر الله لکم و یرحمکم خلاصه چون که حضرت آدم عطسه زد و بر زبانش حمد خدا جاری شد
و ملائکه از مشاهده این امر تعجب کردند فقعوا له ساجدین یعنی ملائکه همه یکبار
بدرگاه خدا بسجده افتادند و تعظیم و تقدیس خداوند عالمیان کردند و حدیث وارد شده است
که ملائکه هر یک بعبادتی مشغول میباشند سوای عبادت آن ملک دیگر باین نحو که یک صنف ملائکه
همیشه ایستاده بعبادت خدا مشغول اند و هرگز رکوع و سجود نکرده اند و بعضی همیشه در رکوع میباشند
و هرگز بسجده نرفته اند و برپا نمی ایستند و بعضی همیشه بسجده میباشند و هرگز برپا نمی ایستند و رکوع
نمی کنند و هیچیک از ملائکه بشغل دیگر مشغول نمیباشند و حکمت در این بود که مانند جوارح انسان که هر عضوی
مشغول بعملی است و هرگز آن جارحه دیگر رجوع ندارد مانند گوش بشنیدن مشغول است و بدیدن
و ببوئیدن رجوع ندارد و چشم بدیدن مشغول است خاصه چشم به بوئیدن رجوع ندارد و دماغ
ببوئیدن مشغول است و بدیدن و شنیدن رجوع ندارد پس ملائکه که در رکوع کننده مانند در رکوع
و سجود رجوع ندارند و آنها که در سجودند هرگز بقیام و غیر رجوعی ندارند و هر یک بآن شغل
که مشغول اند مطلق بدل و خستگی ندارند مثل اینکه چشم و گوش و دماغ هرگز از دیدن
و شنیدن و بوئیدن خستگی ندارند و انسان که اشرف از ملائکه است بهمین سبب است که در عبادت
هم قیام و هم رکوع و هم سجود بجا می آورند و با وجودی که قوت و غضب و شهوت نیز دارد
و از عبادت محض آفریده نشده است و ملائکه از عبادت محض آفریده شده مانند اند

حاصل چون خالق عالم امر کرد بملائکه که سجده برای عظمت و جلال خدا کنند بسبب این خلقت
عجیب و غریب که خلق نموده است پس آن ملائکه که سجده کننده بودند بارها که ایستاده بودند و
بارها که در رکوع بودند همه یکبار سر بر درگاه خدا بسجده نهادند و آن ملائکه که مدام در سجده بودند بامر خدا
سر از سجده برداشتند و اندکی آرام گرفتند و دوباره باتفاق سایر ملائکه بسجده نهادند و علت
فعل ایشان اینست که ملائکه در هر رکعتی دو سجده میکنند و سجده اول بمعنای اینست که
ما را خدای تعالی برای سجده و تعظیم کردن آفریده است و دایم براین حال خواهیم بود و سر برداشتن از سجده
بمعنای موجود شدن قالب است و در دنیا و سجده دویم ترک قالب و سجده تعظیم است و دوباره
نمودن خلاصه همه ملائکه بسجده افتادند الا ابلیس که از جماعت جنیان بود و نامش حارث بود و او را خدای تعالی
ابلیس نام کرده بود بسبب این که مردم را حیران میکنند و از جاده حق بوادی ضلالت و حیرت می‌اندازند
آن ملعون سجده نکرد حق تعالی فرمود که ای ابلیس ما لک الا تکون مع الساجدین یعنی
ترا چه شد که سجده نکردی باتفاق ملائکه ابلیس گفت انا خیر منه من بهتر از آدم چراکه
خلقتنی من نار و خلقته من طین مرا از آتش صاف خالق آفریدی و او را
از گل ظلمات سرشتی خطاب الهی رسید که ای ملعون تو مامور شدی بسجده کردن تو را چه کار
باین که مسجود تو خاکیست یا نور است ترا مامور کرده ام که عمل بکنی بهر چه که فرموده ام نه باید که عمل
بکنی ترا لایق نیست که اراده بر حکم خالق خود بیاوری ابلیس گفت هرگز امر ترا اطاعت
خواهم کرد

خواهم کرد مگر همین که سجده باین جسم ظلمانی کنم حق تعالی فرمود فاخرج منها فانک
رجیم پس بیرون رو از این مکان مقدس که تو از درگاه رحمت ما رانده شدی و نا امید شدی
و ان علیک لعنتی الی یوم الدین که بر تو است لعنت من تا روز قیامت یعنی
آن روزی که این آدم با فرزندان او در یک صحرا جمع کنم و حساب اعمال ایشان بتمام رسانم
کسان سخن شنیده گفت خداوندا عبادتها که کرده‌ام مزد آنها را بمن بده حق تعالی فرمود که مزد آنها
را در دنیا میخواهی یا در آخرت که تمام شدن ندارد ابلیس گفت نقد را بنسیه نمیفروشم در همین دنیا
مزد مرا بده حق تعالی فرمود که چه میخواهی مزد عبادتهای خود را ابلیس گفت انظرنی الی یوم
یبعثون یعنی مرا مهلت بده تا روز قیامت که آدم و فرزندان او محشور خواهند شد
خطاب الهی رسید که ای ابلیس فانک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم
یعنی ترا مهلت دادم ... تا روزیکه عالم تکلیف بانتها رسد و پیغمبران و اوصیا هم از
از دنیا رحلت کنند و خاتم پیغمبران یعنی محمد صلعم هم رحلت کند و آخرین فرزندان او که نام مبارک او
مهدی آل محمد صلعم است و از ظلم رعیت غایب شده باشند پس چون آن حضرت ظاهر شود یوم الوقت المعلوم
تا آن زمان ترا مهلت دادم که زنده بمانی و آن روز بدست آن جناب بجهنم خواهی رفت ابلیس گفت مرا
بر فرزندان آدم تسلط بده که ایشان را از راه ببرم به نحوی که من ایشان را ببینم و ایشان مرا نبینند
خطاب الهی رسید که ای ملعون ترا تسلط دادم و هر چه خواهی بکن ابلیس گفت فبعزتک لا

لأغوينهم أجمعين يعني قسم بعزت تو كه تمام فرزندان آدم را گمراه خواهم كرد إلا عبادك
منهم المخلصين مگر بندگان تو كه خالص كرده باشند اطاعت خود را حق تعالى فرمود كه اى
ملعون إن عبادي ليس لك عليهم سلطان يعني بدرستيكه مر ترا بر بندگان من
تسلطى نيست و نميتوانى كه ايشان را از راه حق بيرون برى إلا من اتبعك من
الغاوين مگر كسى كه پيروى تو كند از گمراهان ابليس گفت پروردگارا فبما أغويتني
لأقعدن لهم صراطك المستقيم يعني بسبب آنكه مرا محجوب ساختى از درگاه
رحمت خود را من هم بر سر راه ايشان مى نشينم و راه راست را بر ايشان مى بندم كه
اطاعت و امتثال امر تو نكنند ثم لآتينهم من بين أيديهم ومن خلفهم
وعن أيمانهم وعن شمائلهم بعد از آن از پيش روى ايشان خواهم آمد كه راه ايشان را بزنم پس اگر
عاجز شدم از عقب ايشان خواهم رفت كه شايد راه ايشان بزنم پس اگر عاجز شدم از جانب
راست ايشان خواهم آمد كه ايشان را گمراه كنم بطريقى كه مرادات خود بيندارند و ايشان را از بعضى
بطريقى كه ايشان مراد دوست دارند و بسبب سستى رزگان كنند و اعمال بد ايشان را به نظر ايشان
نيكو جلوه دهم كه ايشان بر گناهان خود فخر كنند و ذوق و شادى كنند مانند كه الحال
در ميان جهال متداول است كه كسى كه بكسى فحشى بدهد و آن ديگرى از جواب عاجز است

اين بدبخت

اين بدبخت كه فحش داده است بخود چنان شادى ميكنند و ميگويد كه ديدى چگونه عاجز شده
كه زبانش از جواب بسته حركت نداشت و بر خود مى بالد و فخر ميكند و هم چنين كه اگر كسى شعرى
مجازى يا قصيده يا قطعه يا نظم هرزه يا هجو مؤمنى يا مدح بدبختى كند يا اعانت ظالمى كند يا پاى
بر مظلومى زند فخر كند كه ديدى كه چگونه آنكس را عاجز كردم و چگونه دستش را بر سنگ بستم و از اين مقوله سخنان
ميگويد كه بلا كلام سخن او را ملعون ميكنند و هم چنين از راه الحمقى مؤمنى با حرف زدن يا بشعر
گفتن هجو كنند آن كلمات را كه گفته و يا نوشته كه گفته بر رفقاى خود بيان ميكنند و فخر ميكنند كه ببينيد
كه چگونه سخنى بفلان كس گفتم كه جواب نداشت يا بيتى و شعرى در هجو فلان مؤمن گفته ام كه مانند ندارد
يا اينكه فلان مال كسى را دزديده يا نظر بنامحرم يا فعل قبيح و شنيع ديگر فخر ميكند كه من امروز اين قدر
انتفاع كرده ام و اين قدر مشغول شده ام گفت اى بدبخت اين چه فخر است كه تو ميكنى و بايد كه ذره ذره
در روز محشر جواب بگوئى و دينارى هر ده دينار بعد حسابش رد كنى و انتقام از تو خواهند كشيد
پس هر يكى از جهال اين زمان و ساير زمانهاى ديگر بر عملهاى بد خود فخر كرده اند حتى عمر ابن سعد
عليه اللعنة والعذاب در وقتى كه سر مبارك جناب سيد الشهداء را بر سر نيزه قرار داد كه و نيزه را
بلند كرد بر ساير لشكر كفار فخر كرد و فخرش اين بود كه بآواز بلند گفت الله اكبر تا صداى حسين را
تمام لشكر شنودند و فخر كنند كه اين چنين فتحى نمايان و چنين خدمتى بر يزيد كرده است و يكى فخر ابن
ولد الزناى اين بود كه سر مبارك سيد الشهدا را با نام سر كوفه داخل كرد و به مجلس نحس يزيد ملعون وارد
كه رجز ميخواند اين نوع بود آن ملعون بر يزيد پليد گفت املأ ركابي فضة أو ذهبا

اوذهبا فقتلت خير الناس اماً وابا يعني پر كن ركاب مرا از طلا و نقره چرا كه كشته‌ام كسي را كه بهترين ازهم
مردمان بپدر و مادر او پس يزيد ملعون گفت هرگاه ميدانستي باين مرتبه است پس چرا كشتي او را گفت چرا كه براي
حواله تو كشته‌ام كه مادرش دختر پيغمبر آخر زمان است و پدرش امير المؤمنان است ● كشتنم از مسخ
كر ازل تا روز حشر ● مثل انور كجا بت كس نباشد در جهان ● از پدر فرزند شد لافتي خير البشر
ام زمادر دختر پيغمبر آخر زمان ● در شجاعت از عرب هرگز كسي چون او نبود ● در سخاوت صيد جا حاتم
برادر او بيرنان ● در فصاحت ناطق تاويل ايات عتيق ● در صباحت مطلع شمس و بساط قدسيان ● بقتلش
در خاك محنت در ريخت و كريد ● دل بحسرت در غم طفلان بچشم خونفشان ● سر نهاده تقدير
در ذكر ماره ● عفو آمرزش طلب كرد از براي شيعيان ● كرد لبيك اندر انجا بود زين غم ميشد آب
هر كه ديگر بود ميداد تش در ان رغبت امان ● من براي خاطر دلجوي و احسان تو ● چشمه خون از علوي
تنتنش كردم ردان ● اين چنين مسخ نمايي و از نيسان ضمي نه كسي كرده نه خواهد كرد از خلق و جان
فخر اين بس كه خوشنودي تو از من اي يزيد ● خاتم حاصم چه پروا با مرم بود از ديگران ● اي محبان حسين
اي شيعيان جان نثار خاك غم بر سر كنيد از ماه آه فغان الا لعنة الله على القوم الظالمين
حقد صه ابليس ملعون قسم ياد كرد كه خداوندا چنان فرزندان آدم را از راه بيرون برم كه در هر عمل بدي كه
بكنند در نظر ايشان جلوه كند و زينت دهم بر ايشان عملهاي بد ايشان را و لا تجد اكثرهم
شاكرين و نخواهي يافت بيشتر ايشان را شكرگذارنده يعني مؤمنان خالص و شيعه اثنا عشريه اندك
خواهند بود پس ابليس لعين گفت پروردگارا لأضلنهم هر آينه گمراه خواهم كرد ايشان را و لا
ميكنم

ولأمنينهم هر آينه بآرزوها خواهم افكند ايشان را و لآمرنهم هر آينه امر ميدي خواهم كرد ايشان را
فليبتكن اذان الانعام پس هر آينه هر آينه گوش چهارپايان را ببرند البته شيطان ملعون اول
بدام حيله و تزوير خود اسير كرده است واي بحال كسانيكه گوش و دماغ اهل ايمان ميبرند و چشم اهل
ايمان را بيرون مي آورند بدون حكم خدا و رسول خدا ● حقد صه شيطان ملعون گفت باز ايشان را
بامتثال خواهم افكند فليغيرن خلق الله پس هر آينه ايشان تغيير خواهند داد آفرينش خدا را
و اين ايه شريفه دلالت ميكند بر اينكه هر كس تغيير خلق ضرر داده است چرا كه خداي تعالى خلقوي
نيكو خلق كرده و انسان كه همين كه تابع شهوت و غضب ميشود و كج خلق ميشود چنانكه در باب عالم روح
و در كيفيت لشكرهاي عقل ذكر شده چرا كه پشيمان شدن از عقل است و كسيكه غضب ميكند در حال غضب
مانند ديوانه‌ها است و از عقل بيگانه است چنانكه رسيده است از جناب امير المؤمنين عم از غضب
حضرت فرموده اوله جنون و آخره ندم يعني اول غضب ديوانگي است و آخر غضب پشيماني
است پس معلوم است كه در حال غضب عقل نيست و جهالت و حق تعالى تكليف به بندگان در عالم روح
كرد كه تابع عقل شوند پس هرگاه تابع عقل نشوند تابع جهل شدند آن خلقي كه خدا كرده است تغيير داده‌اند
يعني ايشان را بصفت عقل خلق كرده است بصفت جهل و هم چنين ساير افعال شنيع بلكه حق تعالى
در عالم روح كه اعضا و جوارح كه بشما عطا ميكنم هر يك امانتي است و بايد امانت را خيانت نكنند عقل
اينكه بايد دل شما محل خدا و محبت من و محبت محمد و آل محمد باشد چون ابليس ملعون شرط
كرد كه ذريت آدم را از جاده حق بيرون برد حق تعالى فرمود كه اي ابليس هر كس از فرزندان آدم

يعني [illegible] ... اولاد اسماعيل

که در عالم تکلیف بواسطهٔ پیغمبران و پیشوایان اطاعت من نکرد و اطاعت تو کرد و سخن پیغمبران را
نشنید من ترا با وی شناسانیدم و دانست که تو دشمن فرزندان آدمی و بعد از این دلیلهای
واضح و برهانهای ساطع طاعت تو کرد و متابعت تو کرد و او را بدام تذویر و حیلهٔ خود
میتوانی آورد و آن طایفه که پیروی تو کنند لشکر تو می باشند و من ترا و پیروان ترا بجهنم
خواهم برد و تو در دلهای ایشان و در مالهای ایشان و فرزندان ایشان شریکی وَشَارِكْهُمْ
فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ و شرکت با ایشان کن در مالهای ایشان و فرزندان ایشان
وَعِدْهُمْ و ایشان را وعدهٔ فریب و حیله بکن و ایشان را بدام خود بیاور که حجت من بر ایشان
تمام شده است إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ بدرستیکه ترا تسلط بر
بندگان من نیست و معنی بنده که اینست که بهر نحوی که پروردگار عالم امر کرده باشد بجا آورند
و در هر جا که فرموده است در آنجا باشی باید هرگز از آنجا منفک نشوی و از هر جا نهی
کرده است باید هرگز در آنجا نباشی چنانکه ابوذر رضی الله عنه از جناب رسول خدا مسئلت
کرد که هدایت شوم یا رسول الله مرا موعظه کن حضرت فرمودند که اعبد ربک کانک
تراه یعنی بندگی کن پروردگار خود را بنحوی که که گویا تو پروردگار خود را
می بینی فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ چرا که هرچند تو خدا را نمی بینی خدا
جسم نیست که دیده شود لیکن خدا ترا می بیند و ابوذر عرض کرد که یا رسول الله تقوی
چیست حضرت فرمود که التقوی ان لا یراک الله حیث نهاک و لا

یفقدک

وَلَا يَفْقِدُكَ حَيْثُ أَمَرَكَ در جایی که ترا از آنجا نهی کرده است و همیشه ترا ببیند
در جایی که ترا امر کرده است که آنجا باشی حق تعالی با ابلیس ملعون فرمود که ترا بر بندگان تسلطی نیست
إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ مگر کسی که پیروی تو کند از گمراهان وَإِنَّ جَهَنَّمَ
لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ و بدرستیکه جهنم وعده گاه ایشان است که همگی بجهنم خواهند رفت لَهَا
سَبْعَةُ أَبْوَابٍ جهنم را هفت در است لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ از برای هر دری
گروهی از ایشان معین شده اند که از آن در داخل جهنم شوند بعد از آن حق تعالی فرمود که آدم تسبیح
تقدیس من کرد و مرا منزه بود از صفات نقص و در عالم روح آنچه بآدم تعلیم داده بود از حقیقت اشیا همه را
آدم ع تعلیم داشت و آخوند ملا محسن فیض علیه الرحمة در تفسیر خود فرموده است که حق تعالی حضرت آدم ع را در بهشت
خلق کرد و حوا صلوات الله علیها را در کنار حضرت آدم در طرف چپ آدم ع از بقیهٔ گل آدم ع خلق کرد
و اشیائی که در عالم امکان وجود بهم رسانیده بود همه را بر ملائکه عیان کرد چنانکه حق تعالی فرموده است که
وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ یعنی حق تعالی حقیقت ار
چیزها را بحضرت آدم علیه السلام تعلیم فرمود و بعد از آن که آدم را بعالم جسمانی منتقل ساخت و روح آدم را
تعلق در قالب کرد حق تعالی آن اشیاء را بملائکه عیان کرد فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ
هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ بعد از آن فرمود که ای ملائکه مرا خبر دهید که حقیقت این اشیا

اگر ادعا علم میکنید ملائکه گفتند سُبحانَكَ لا عِلمَ لَنا اِلّا ما عَلَّمتَنا
اِنَّكَ اَنتَ العَليمُ الحَكيمُ خداوندا ترا از صفات ذمیمه و نقص منزه میدانیم خدایا آنچه ما را
تعلیم ندادی نمیدانیم و هر کسیکه گمان توانای دلالت کرد از که میدانا که علم هر چیز بهم لایق است عطا کنی
و هر کس را لایق هر چه میکنی موافق مصلحت حال اوست پس ما لایق دانستن حقیقت اشیا نبودیم و اگر ما را لایق
دید بودی بما تعلیم داده بودی حق تعالی فرمود که لایق علم بکمال هر چیزی و لایق تعلیم بر حقیقت و خاصیت هر چیزی
که جامع است و کمالات دارد همچون مخلوقیست که جسم ظلمانی را با وعطا کرده ام و قدرت کامله خود را بوجود او و شناختن هر کدام
بعد از آن بحضرت آدم ع خطاب فرمود که یا آدَمُ اَنبِئهُم بِاَسمائِهِم یعنی ای آدم خبر ده بملائکه از
حقیقت و خاصیت و صفات هر چیزی از محسوسات و معقولات عالم امکان پس حضرت آدم ع حقیقت
هر چیز را با صفات و خاصیت هر چیزی از جزئیات و کلیات عالم بملائکه خبر داد بنحوی که ملائکه از
علم و کمالات آنحضرت تعجب کردند و قدرت کامله خالق عالم را بطریقی وجدان یافتند فَلَمّا اَنبَأَهُم
بِاَسمائِهِم پس چون حضرت آدم ع از حقیقت و خاصیت اشیاء بملائکه خبر داد حق تعالی بملائکه فرمود
اَلَم اَقُل لَكُم اِنّی اَعلَمُ غَیبَ السَّماواتِ وَالاَرضِ وَاَعلَمُ ما تُبدونَ وَما كُنتُم
تَكتُمونَ یعنی ای ملائکه آیا نگفتم که من میدانم خبرهای آسمانها و زمین را که بر شما پنهان
و شما نمیدانستید که این مخلوق محترم چه قدر قابلیت و تقرب دارد که قابل تعلیم حقیقت اشیا میباشند

وشما را بالقوه

[illegible]

بالقوه بزرگ شمردن این امر عظیم نمود و من میدانم که شما در نیتهای خود فکر کرده که آیا این خلق عجیب و
غریب را چه قابلیت مستعد است که قابل برداشتن تکلیف و امانت است و میدانم که شما را نظر
افزوده باید که آنچه من کرده ام عین حکمت است پس حق تعالی تقرب و احترام حضرت آدم ع را
بر ملائکه بیان کرد باین طریق که آخوند علامه محسن فیض رحمة الله در تفسیر فرموده است که حق تعالی فرمود
که ای ملائکه بدانید که خلقت روح این مخلوق سبب عجیب این بود که از ذریت او پیغمبر
بوجود بیاید و جناب علی بن ابیطالب و سایر ائمه الطاهرین علیهم السلام و طریقه بندگی بنحوی
که لایق بزرگی و ربوبیت و جلال من باشند نمیتوانستند که بجا آورند و وجود ممکنات عالم بطفیل وجود
ایشان خلق شده است بنحویکه حضرت آدم ع شما را خبر داده است و از جمله حقیقت اشیا و عالم که حضرت
آدم ع خبر داد که چون مذکور در طلاله جلی(؟) رضوان الله علیه در در تحفه خود بیان فرموده اند این است که
حضرت آدم ع ملائکه را مخاطب ساخته بعد از آن که حمد و ثنای الهی بجا آورد و صلوات بر محمد و آل محمد
علیهم السلام فرستاد بطریقه که خالق عالم با آنحضرت تعلیم نموده بود بعد از آن فرمود که ای ملائکه بدانید که خلقت
آسمان و زمین برای خلقت وجود محمد و آل محمد بود چون ایشان اشرف مخلوقات اند خلقت
ارواح و اجساد پس روحی که در عالم موجود شده است بطفیل انتظام عالم است و هر جسمی که در عالم
موجود شده است بسبب کمال آن روح است و در آن وجود عالم از اعلا و اسفل بهم ممزوج و مربوط
میباشند مجموع ذرات عالم بسبب بقای وجود ائمه طاهرین است و این خطبه را در بحث بیان فضایل
جناب علی بن ابیطالب علیه السلام بطریق واضح بیان خواهیم کرد انشاء الله تعالی

والحال در خصوص شریعت آن حضرت است ... تألیف کتاب از بیان مقالات حضرت
بیان نمایم بطول انجامد و مقصود ما اینست که چون خالق عالم ملائکه را از رتبه و شأن آدم ع خبر کرد
بعد از آن حوا علیها السلام را از فرط حسن و جمال بر حضرت حوا عطا فرمود که حضرت آدم ع را معقول خواسته
و بعد از خلقت حوا خطاب الهی رسید که ای آدم تو بنده منی و این کنیز من است و این محبوبه
برای تو آفریده‌ام که مونس تو باشد و دل تو بصحبت این محبوبه تسلی یابد پس او را از من
بطلب که او را بتو عقد کنم حضرت آدم ع عرض کرد که پروردگارا تو مرا از بنوه آفریده و تاج شریعت
بر سر من نهادی و از علوم غریبه الهیه دادی اکنون مرا که بنعمتی دیگر مشعوف سازی از لطف تو
بعینه شیت خطاب الهی رسید که ای آدم عقد کنیز من منحصر است بر صداقی که با ادای آن عقد کنی حضرت آدم ع
عرض کرد که پروردگارا من مطلع نیستم که صداق کنیز تو چیست خطاب الهی رسید که صداق کنیز من
این است که بگوئی اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله
و اشهد ان علیاً ولی الله و وصی رسول الله پس حضرت آدم این شهادت را
ادا کرد و حق تعالی جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل علیهم السلام را گواه گرفت و در عقد
عقد ایجاد فرمود باین طریق که از احادیث و اخبار علیهم السلام مرویست و آن خطبه بصورت خطبه آدم ع
و آن خطبه این است که ملائکه و از حضرت آدم ع و حوا شنیدند که بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد ثنائی بعظمتی حمدی که از ابتدا بود و در جای در عالم تا انتهای عالم از زبان هر حامدی

برون آمده

برون آمده و برون خواهد آمد نهایت که لایق ذات من است والکبریاء ردائی و بزرگی و عظمت
اصل ذات عزت من آمیزد والعظمة ازاری و بزرگواری عین ذات است والخلق کلهم اولیائی
عبیدی و امائی و تمام خلق بندگان و کنیزان من میباشند والرسل اولیائی و پیغمبران دوستان خالص منند
از جانب من و محمد حبیبی و رسولی و جناب محمد المصطفی ص دوست است و پیغمبر من است و علی
اخی و علی بن ابیطالب علیه السلام برادر خلق من است از جانب من والائمة امنائی و دوازده امام
که جانشین آن حضرت خواهند بود امینان من میباشند در زمانه واکنون در هدایت اعلموا یا ملائکتی
و سکان سبع سمواتی و ارضی بدانید ای ملائکه من و ای ساکنان هفت آسمان و زمین انی
زوجت بین الاشیاء لیتسببوا بها علی وحدانیتی بدرستیکه من تزویج قرار
داده میانه هر چیزی که از روی صفتی جفت جفت آفریدم تا اینکه پی ببرند باین سبب بر یکتائی من و بدانند
که مرا شریک نیست و من خالقم و ایشان مخلوق و بدانستند که بهر نحوی که خواستم ایشان را آفریدم
اشهدوا یا ملائکتی گواه باشید ای ملائکه من انی قد زوجت بدیع فطرتی و صنیع
قدرتی آدم حوا امتی بدرستیکه من تزویج کردم آدم و حوا را که ابتدای خلق عالم و اصل جمیع آدمیان و
ام میباشند بر علی صداق تسبیحی و تنزیهی و تقدیسی و تحمیدی و صدق
ایشان را قرار داده کردم که مرا بپاکی یاد کنند و منزه بدانند مرا از صفات نقص و خالق دانند

ذات مرا از احتیاج ذات و صفات و حمد من بجای کی بجای آورند و مرا بزرگوار بدانند و لیشهادة ان لا
اله الا انا بشهادة اینکه نیست هیچ معبودی بحق مگر من ای آدم و ای حوا ادخلا جنتی داخل شوید در آن بهشتی
که من برای شما ایجاد کرده ام وکلا من ثمرتی و بخورید از میوه های که من برای شما آفریده ام ولا تقربا
هذه الشجرة یعنی نزدیک درخت گندم مروید و از میوه آن درخت مخورید که هرگاه از آن میوه بخورید فتکونا
من الظالمین و آنوقت از ستمکاران خواهید شد والسلام علیکما علیکما ورحمتی وبرکاتی
و سلام و رحمت و برکت من بر شما باد ای آدم و حواء والحمد لله رب العالمین و حمد مخصوص خداوند است
که پروردگار عالمیان است بعد از آن حق تعالی خطاب فرمود که ای بنده من آدم که این محبوبه دلخواه و ای
حوراء یعنی حضرت حوا که کنیز من است بعقد تو میدهم که از او بهره و لذت بری و بوصال او شادمان
شوی عقد بمقابل صداق که ده مرتبه صلوات است بمن بخوان که اللهم صل علی محمد وآل محمد حضرت آدم
عرض کرد که خداوندا قبول دارم خطاب الهی رسید که زوجتک امتی حواء علی الصداق المعین
یعنی بتزویج و عقد تو دادم کنیز خود حوا را جواب بالفاظ گفت که قبلت التزویج لنفسی
علی الصداق المذکور یعنی قبول کردم تزویج حوا را برای خودم بنا بر همین صداق که گفته شد یعنی ده صلوات
و بعد از آن خطاب الهی رسید که یا آدم و یا حواء یعنی ای آدم و حواء ادخلا جنتی داخل بهشت شوید
آن بهشتی که من برای شما آفریده ام پس حضرت آدم عم عرض کرد که خداوندا حبیبه من که کنیز تو است و او
بمن عطا فرمودی تمنا دارم که او را از روی خاطر جمعی مشاهده کنم و با او صحبت بدارم چرا که دلم مفتون

دیالیت او است و بسیار آرزو دارم که او را تماشا و مشاهده کنم خطاب الهی رسید که ای آدم رخصتی
او را است بهمه کس برخیز و برو نزدیک او و او را بانجا طرجمعی مشاهده کن و از وصلت او آرام بگیر و بدان
که من بطابت تمام عالم البقای وجود ترا آفریدم و وجود ترا بطفیل وجود جناب محمد المصطفی
آفریدم و حوا را نیز بتو ارزانی فرمودم که با او صحبت بداری و الهام بتو خواهم کرد در وقتی که با او هم صحبت شوی
طریق هم صحبت شو بتو الهام خواهم کرد و بار دیگر شاد کام شوید و از نسل شما اولاد بهم رسد و زمین از ذکر نام
من سنگینی شود و اولاد تو مرا عبادت کنند و از عبادت من فیض دنیا و آخرت ببرند و دماغ شیطان
برخاک مالیده شود و لذت تماشا و فیض به اولاد شما برسد عشق و خواهش در میان زن و شوهر قرار داده کنم و
زنان بنظر شوهر زینت دهم و مال و اولاد و زراعت و حیوانات و طلا و نقره را برای ایشان خلق کنم
و بر ایشان زینت دهم و این معنی حق تعالی در قرآن فرموده است که زین للناس حب الشهوات
من النساء والبنین والقناطیر المقنطرة من الذهب والفضة والخیل
المسومة والانعام والحرث یعنی خدای تعالی زینت داده است برای مردمان دوستی
و خواهشهای ... از زنان و فرزندان و طلا و نقره و اسپان نشاندار و چهارپایان و زراعت ذلک
متاع الحیوة الدنیا یعنی این ها بهره زندگی دنیاست والله عنده حسن
المآب و نزد خدای تعالی است مکان نیکوی برای باز گشتن مومنان در آخرت خلاصه ... است آینده
عالم را در باب مواصلت فرزندان او اعلام فرمود و چندان تعریف مواصلت بر حضرت آدم عم
منکشف شد که دلش بیطاقت شده و حق تعالی او را امر کرد که برخیز ای آدم برو بسوی حوا و وصال او

بر تو مبارک باشد بعد از آن حضرت آدم هم بنزد حوا آمد رفت و حوا هم نیز چنان مشتاق روی آدم بود
که نزدیک بود باستقبال آدم رود اما برای اینکه مردان باید به رحم و محبت و شفقت زیاده از زنان
داشته باشند از این سبب حق تعالی امر فرموده که آدم هم بنزد حوا رود و حوا را نیز الهام نموده که
حضرت آدم هم ... پس چون اطاعت امتثال امر آدم را مامور شده حضرت حوا آمد از پیش روی
برخواست و آدم دست حوا آمد را گرفته او را در پهلوی خود نشانیده دولت ... که
و دل آید بگفتار خنده ... از بسکه آدم هم شوق حوا آمد را داشت دلش طاقت نداشت که روی او را
نه بیند و دست مبارک خود را دراز کرد و پرده حریر بهشت که بر صورت حوا آمد حایل بود برداشت
چون نظرش بر آن جمال نورانی افتاد و آن چهره روحانی را دید طاقتش از دست برفت و بیقرار شد
و آن صورت زیبا را مشاهده نمود دلش مایل شد و حوا نیز از شوق آدم علیه السلام آرام گرفت دیده یکدیگر را
در آغوش گرفتند چنانکه حق تعالی فرموده است در قرآن مجید که فلما تغشاها حملت حملا
خفیفا فمرت به یعنی چون حضرت آدم هم حوا را تنگ در آغوش گرفت حوا آمد حامله شد
پس ایشان در آن بهشت میگشتند و عبادت الهی میکردند و حدیث وارد شده است که خلاف
در باب اینکه آیا کدام بهشت بود آدم و حوا در آن بودند و ملقا شدند آخوند ملا محسن فیض رضوان الله علیه
در تفسیر فرموده است که آن بهشت مغرب بود که در روی زمین است و معصوم همان حدیث فرموده که
که اگر در بهشت آسمان بودند هرگز ایشان را از آنجا بیرون نمی کردند خود حضرت آدم
با حوا که

و حوا آمد در آن مکان مقدس بعبادت حق تعالی مشغول شدند و شیطان ملعون بر ایشان حسد برد
و عداوتی که داشت زیاده شد و هر چند فکر کرد که چه کار کند که آدم و حوا را از درجه قرب و منزلت
بیندازد تا آخر فکرش بر این داشت که چون حق تعالی حضرت آدم و حوا را نهی کرده است که در بقعه معینه
منوره مقدسه که در میان بهشت واقع بود در آنجا داخل نشوند و عبادت نکنند و آن شجره
که خدای تعالی ایشان را از تناول آن منع کرده بود و در آنجا درختی بود که از جمیع میوه ها در آن درخت
بود از انگور و انجیر و انار و سیب و به و گندم و سایر میوه ها که در عالم میباشد و حق تعالی منع کرده بود
که آدم و حوا را که آن بقعه نشوند و از آن درخت میوه نخورند و سایر بقعه ها و میوه ها را بر ایشان مباح
کرده بود پس چون ابلیس ملعون دید که حضرت آدم و حوا از روی تضرع و ابتهال عبادت خدا میکردند
فکری کرد که باید ایشان را بطریق نصیحت و خیرخواهی از راه بیرون برم و عملی را که خدا ایشان را منع
کرده است همان عمل را بر ایشان زینت دهم تا ایشان مرتکب آن عمل شوند شاید که از درجه قرب و منزلت
بیفتند و دلش ساکن شود پس آن ملعون بنزد مار آمد و گفت ای مار بدان و آگاه باش که حق تعالی مرا
غضب کرده است و از درگاه رحمت خود رانده است و ملائکه مرا نمیگذارند که به بهشت شوم و سیر بهشت بکنم
اگر مرا در دهان خود جای دهی و داخل بهشت شوی که در دهان تو سیر بهشت را کنم البته اجر و ثنا
نزد خدای تعالی خواهی داشت مار بر احوال ابلیس رحمش آمد و او را در دهان خود جای داد و داخل بهشت
شد پس شیطان ملعون زبان مار را مضمحل کرد که سخن نتوانست کرد و آن ملعون بجای زبان
به سخن آمد و حدیث دیگر وارد شده است که ابلیس ملعون بشکل مار شده و داخل بهشت شد و این حدیث صحیح تر است

غرض آن ملعون بصورت شخصی نزد حوا آمد و چون ماری در بهشت بود که با حضرت حوا هم سخن و رفیق بود
و دوستی با حوا آمد داشت و پس گفت ای حوا بدان که مکان قرب و منزلت و جای رفتن برای عبادت که
مناسب است همان بقعه است که حق تعالی شما را نهی کرده است که در آنجا نروید و اگر شما در آنجا بروید و عبادت
کنید لذت ذوق عبادت خواهید برد حوا گفت چگونه بتوان رفت که معبود ما را نهی کرده در داخل شدن
بر آن مکان و پس در داخل در آن مکان نروم و در آنجا عبادت کنم که حضور قلبم شد ابلیس گفت آنچه تو گفتی
راست است اما حق تعالی شما را نهی کرده است که در آنجا مجاور نباشید اما اگر آنجا را عبادت خانه قرار دهید
و بعد از عبادت در سایر اطراف بهشت سیر کنید حق تعالی راضی است و شما را از این مکان منع کرده که
نباشید مانند آنکه از این تحت گو زبده که ملک باشید اما اگر خواهید که انس باشید و خوراک بکنید و عبادت
بکنید البته شما را منع نمیکنند از داخل شدن در این بقعه و از خوردن میوه این شجره چنانکه حق تعالی
میفرماید که ابلیس ملعون گفت بایشان که یا آدم و حوا که ما نهیکما ربکما عن هذه الشجرة
الا ان تکونا ملکین او تکونا من الخالدین یعنی پروردگار شما شما را نهی نکرده است
از نزدیک شدن باین درخت مگر آنکه خواهید فرشته شوید یا خواهید که در آن بقعه مدام مجاور باشید
وقاسمهما انی لکما لمن الناصحین و قسم یاد کرد نزد ایشان که بخدا قسم که من برای شما
از جمله خیرخواهانم فدلیهما بغرور پس ایشان را فریب داد و چون حضرت حوا از شیطان این
نصایح و خیرخواهی را دید نزدیک آن شجره رفت و در آن بقعه مشغول عبادت و تسبیح
و تهلیل خواسته و رفت بسیاری از خود دید و معلوم است که در مکانی که مقام محمد و آل محمد علیهم السلام

باشد

باشد رفعت حاصل میشود پس چون حضرت آدم ع و حوا را در آن مکان دید گفت ای حوا چرا اینجا رفتی
حوا گفت که اگر تو نیز بیایی و از این شجره تناول کنی و در این مقام عبادت کنی ذوق عبادت خواهی برد
حضرت آدم ع از راه شوق عبادت داخل در آن مقام شد و از آن شجره تناول کرد خطاب الهی رسید
که ای آدم و حوا الم انهکما عن تلکما الشجرة واقل لکما ان الشیطان لکما
عدو مبین یعنی آیا شما را نهی نکردم که نزدیک این درخت نروید و آیا شما نگفتم که بدرستیکه شیطان برای
شما دشمن است ظاهر حضرت آدم و حوا از کرده خود پشیمان شدند و گفتند ربنا ظلمنا انفسنا
یعنی پروردگارا ستم کردیم بنفس خود وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
و اگر تو ما را نیامرزی و بر ما رحم نکنی هر آینه ما از جمله زیانکاران خواهیم بود خطاب الهی رسید که ای آدم ع
و حوا بیرون روید از این بهشت و پایین روید بر زمین و کجا نیز وی زمین شیطان و مار را نیز بیابند و شما
در زمین قرار دهیم و بهره زندگانی داریم چنانکه حق تعالی فرموده است اهبطوا بعضکم لبعض
عدو یعنی پایین روید از بهشت و بر زمین روید در حالیکه بعضی از شما دشمن بعضی باشید یعنی شیطان
و مار دشمن شما خواهند شد ولکم فی الارض مستقر ومتاع الی حین و برای شما
در زمین جای قرارگاه و بهره است تا وقت معین پس حضرت آدم ع و حوا را از آن مکان بیرون آمدند و لباس
بهشتی از بدن ایشان افتاد چنانکه حق تعالی فرموده است ینزع عنهما لباسهما لیریهما
سوآتهما بیرون کرد شیطان ملعون از آدم و حوا که لباسهای ایشان را تا بنماید بایشان عورتهای ایشان را
باین سبب که محتاج به لباس شوند و در تحصیل لباس و طعام تصدیع و مشقت کشند و روز اول با آدم ع تعلیم

دلفریب فریفته بود إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَّكَ وَلِزَوْجِكَ فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ
یعنی ای آدم بدرستیکه شیطان دشمن تست و دشمن زوجهٔ تو حوا است پس مبادا که شما را بحیله و تدبیر
از بهشت بیرون کند که اگر از بهشت بیرون رفتید بمشقت و تعب خواهید افتاد باید تحصیل خوراک
و لباس و جا و مسکن برای خود بکنید و اگر در بهشت بمانید مدام در عیش و عشرت و ناز و نعمت خواهید بود
إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ بدرستیکه قرار داد کردیم برای تو و زوجه ات حوا که در
بهشت گرسنه نشوید و برهنه نشوید یعنی محتاج و لباس و خوراک نشوید وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَ
لَا تَضْحَىٰ و قرار داد کردیم برای تو و زوجه ات که در بهشت تشنه نشوید و سرما و گرما نه بینید و هوای
بهشت معتدل است و دائم در عیش و عشرت خواهید بود و چون این عهد را از آدم گرفته بود و آدم در دست
وسوسه و فریب شیطان که حوا را فریب داده بود و فراموش کرده بودند در آن وقتیکه آدم علیه السلام بطلب حوا
بقعهٔ مبارکه رفته بود حق تعالی فرموده است وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ یعنی بدرستیکه
که عهد و پیمان از حضرت آدم هم گرفتیم پیش از آن که شیطان او را فریب دهد پس آدم فراموش کرد آن پیمان
که از او گرفته بودیم یعنی آدم را بخاطر نمانده بود که ما تعلیم او داده بودیم که شیطان دشمن تست و از فریب
میدهد مبادا فریب او را بخوری پس چون سهو و نسیان لازمهٔ انسان نهاده است که السهو و النسیان
كَالطَّبِيعَةِ الثَّانِيَةِ فِي الْإِنْسَانِ یعنی سهو و فراموشی مانند جبلی است که در انسان سرشته
است از این سبب آدم هم غافل شد بوسوسهٔ شیطان تغافل کرد که بهتر کنند ندانست که فریب است و بعد از خوا
داد کرد که بجو بجوز آدم خطور کرده بود که شیطان فریب میدهد هرگز فریب نمی خورد چنانکه حق تعالی فرموده است

ولم نجد

وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا یعنی در خوردن گندم و داخل شدن در آن بقعهٔ مبارکه از فریب و تزویر شیطان
آگاه نبود چنانکه در حدیث وارد شده است که حضرت آدم علیه السلام هرگز گمان نمیکرد که کسی خدا را بدروغ قسم بخورد
و هرگز پیش از آن شیطان ملعون کسی را بازی نداده بود و مکر او این بود که آدم علیه السلام این گمان داشت که کسی
قسم بدروغ بخورد هرگز فریب نمیخورد چنانچه خطاب الهی رسید که ای آدم و حوا بیرون روید از بهشت
و تحصیل لباس و خوراک برای خود بکنید بامر حق تعالی هر دو از آن مکان مقدس بیرون آمدند پس چون دیدند
که لباسهای بهشت از بدن ایشان ریخت هر دو از زردی خجالت پیشانی و سر نهفت از کردار خویش آدم علیه السلام هر دو
دست مبارک خود بر سر خود زد و حدیث وارد شده است که یکی از علمای یهود از معصوم علیه السلام پرسید که
سبب چیست که باید در غسل تمام اعضا شسته شود و در وضو چهار موضع معینه شسته شود حضرت فرمودند
که چون آدم علیه السلام گندم را بخورد و لباسهای بهشت از بدن مبارک او ریخت که آدم هم از خجالت دست بر سر خود
زد پس چون خواست که بعبادت مشغول شود خطاب الهی رسید که ای آدم بدان که تو باید تمام بدن
بیائی و تقرب بدرگاه ما بجوئی و چون از تو ترک اولی صادر شده است الهی و بنوب زد مشغول
عبادت شو پس اعلام فرمود با آدم علیه السلام که دهان خود را بشوی و مضمضه کن که گندم خورده است و دماغ
خود را بشوی و استنشاق کن که بوی گندم شنیده است و صورت خود را بشوی و دست خود را بشوی
که متوجه درخت گندم شده است و هر دو دست خود را تا مرفق بشوی که بوی گندم چیدن حرکت کرده است
و سر خود را مسح کن که دست حسرت بر سر زده و پشت پاهای خود را مسح کن که پا بجانب درخت

بهمین طریق و صورت خشت و بر او و بر اولاد او قرار داده شد که وقت نماز و ضرب زنند که رفع حدث بشود
و حدث اثری را گویند که آن اثر مانع است از دخول در عبادت و باید رفع آن مانع بکنند تا نماز
مباح شود چرا که در حالت محدث بودن حرامست که نماز کنند پس چون رفع آن مانع بشود نماز مباح
و حلال میشود و رفع آن مانع بوضو میشود یا بغسل پس اگر حدث اصغر باشد رفعش بوضو میشود و نماز مباح
میشود و اگر حدث اکبر باشد رفعش بغسل میشود و نماز مباح میشود و اگر حدث اکبر و اصغر و وظیفه وضو
در رساله ارزه مسئله ذکر کرده ام خلاصه چون آدم هم مأمور شد که از بهشت بیرون آید مانند خجالت
زدگان شرمسار با دیده اشکبار از بهشت بیرون آمد از بسکه خجالتی از پروردگار خود داشت بطرف حوا
نبود و با وجودیکه حوا هم از طینت آدم هم سرشته شده بود و در عالم روح نیز با هم جلیس و انیس بود نه
از حسرت و ندامت حوا را فراموش کرد و گریه کنان در آن بیابان میرفت تا بزمینی رسید که اطل
شهر سراندیب است و در آنجا چشمه آبی و مرغزاری پرگیاهی دید همان جا با چشم گریان و دل بریان
و صورت خشت مشغول عبادت شد و بزبان تضرع و نیاز بدرگاه پادشاه بی نیاز مینالید دعا نمند
فواره اشک حسرت از دیده میبارید و میگفت ◦ الهی منم عاصی روسیاه ◦ که روزیم سیاه
دارم تباه ◦ چگونه بطاعت تمنا کنم ◦ چگونه سر از شرم بالا کنم ◦ کریمی رحیمی بکن یاریم ◦ رحیمی رحیمی ببین زاریم
بعز و زاری خجالتی دادرس ◦ نباشد مرا هیچ فریادرس ◦ مرا گر ابلیس اغوا نمود ◦ بنزد تو مهجور و رسوا نمود
درین عیب من از کرم پرده پوش ◦ که جز تو نباشد کسی پرده پوش ◦ خدایا نظر کن باحوال من ◦ ببین
پریشانی حال من ◦ که از تخت عزت فتادم بخاک ◦ شدم از برای خود شرمناک

خلاصه

خلاصه حضرت آدم هم در راه حوا در تفرقه بگذر از آن جانب حوا هم نیز از خجالت پروردگار خود از بهشت
بیرون آمده و آدم را از راه اد رفته و با گریه و زاری در آن بیابان دویدن گرفته و میرفت تا رسید به بیابانی
خوش آب و هوائی که در آن چشمه و مرغزاری دید در همان آب چشمه و صورت خشت و روی نیاز بدرگاه
خالق بی نیاز کرد و بعبادت حق تعالی مشغول شد و آن مرغزار که نامیست الحال شهر سولابطات
و در آن صحرا حوا هم گشته و خوابیده و از تار گیسوی او در آن صحرا بر گیاه پیچیده و زعفران و دار چینی
و حیل و فلفل از آن جزیره بعمل می آید و آن گیاهها بسبب ربط گیسوی حضرت حوا آمده گرفته است
راوی گوید حوا که در آن مرغزار مینالید و اشک حسرت از دیده میبارید و میگفت
خدایا تو آگه از حال من ◦ عیانست پیش تو احوال من ◦ ز فعل بد خود شدم شرمسار ◦ بکن در گذر از جرم
من ای کردگار ◦ بدرگاه لطف تو دارم امید ◦ نخواهی نمودن مرا ناامید ◦ بود در کریمی امیدی بکس
درگهت امید من از لطف و رحمت بس ◦ بجز تو پناه دگر نیستی ◦ تو ای قادر و عالم دادرس ◦ مرا زین مصیبت نجاتم رس
القصه حضرت حوا با دیده گریان و دل بریان شب و روز با ناله دلسوز بدرگاه خدا مینالید و میگفت
رَبَّنَا ظَلَمْنَا اَنْفُسَنَا یعنی پروردگارا ستم کردیم برحال خود وَاِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ
مِنَ الْخَاسِرِيْنَ و هرگاه مرا نیامرزی و رحم برحال ما نکنی هر آینه خواهیم بود از زیان کاران خلاصه
حضرت حوا با هزاران آه و فغان بسر میبرد و در هر طرف نظر میکرد مونس و غمخواری نمیدید و از فراق بهشت
و از حسرت طعامهای بهشت و هجران حضرت آدم هم اشک حسرت از دیده میبارید و این میگفت
که مونس تنهائی من در شب هجران ◦ تا چند کنم ناله درین دشت بیابان ◦ یا رب تو بکن رحم برین دیده گریان
هم جانب من کن نظر رحمت احسان ◦ خلاصه حضرت بجای میوه های بهشت خون جگر میخورد و حضرت
آدم هم نیز بانواع و زاری میگذرانید و از فراق بهشت و دوری از رحمت پروردگار شب نوحه میکرد

ناگاه یکروزی حضرت آدم م مناجات و دعاهای بسیار و گریه‌های بیشمار کرد و بیهوش شد
و ساعتی آرام گرفت پس چون بهوش باز آمد خود را در آن بیابان تنها دید و بیادش حوا
افتاده که هم صحبت او بود آه سرد از جگر پر درد برکشید و روی حسرت در بیابان گذاشت و حیران
و سرگردان در آن بیابان میرفت که شاید اثری از نشان غمخوار خود بیابد و در آتش
فراق حوا و به حسرت لباس و حرمان قرب رحمت خدا به نحوی ناله و فریاد میکرد که دشت
صحرا از ناله و فغان او بافغان آمدند راوی گوید که در آن بیابان روزی از روزها
پای مبارکش ناگهان بر سنگی برخورد و بزانو درآمد و بروی خاک افتاد و خون از پای
مبارکش بر آن زمین جاری شد دل آدم علیه السلام در آن بیابان غبار گرفت و آه سوز
ناله اش زیاده شد از راه عجز و بیقراری و از آن رنج پر غم و بلا گشت و رو بدرگاه
خالق دانای اسرار و عرض کرد پروردگارا امر چیست که در این مدت که در روی
زمین سیر کردم مانند این مکان جائی غمناک و مکانی المناک ندیدم و دلم در این
زمین غبار بسیار و المم بیشمار گرفته است خداوندا مرا ازین سر آگاه کن خطاب الهی
رسید که ای آدم بدان که این زمین پر بلا و صحرای کربلا است که در این زمین گروهی بیوفا
و طایفه اشقیا که خود را از امت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله محسوب خواهند
کرد تیغ جفا بر روی جگر گوشه آنجناب خواهند کشید و فرزند علی ابن ابیطالب ع
و سرور سینه حضرت خیر النساء و تاج سر شیعیان و نور دیده متقیان و نور چشم
زمین و آسمان و گزیده ثقلین و شمع شبستان حرمین و بهترین خلق کونین یعنی

حضرت امام

حضرت امام حسین علیه السلام تشنه و جگر سوخته و بدن پاره پاره در این زمین شهید خواهند کرد و هفتاد و دو تن از فرزندان
و برادران و یاوران او را در این صحرای پر جفا بجای گناه بکشند و دختران و خواهران و اهل حرم آن مظلوم را اسیر کرده بجانب
سر بلاد کوفه و شام و سر گرفته بنزد یزید ابن معاویه ملعون یزید ولد الزنا ببرند نظم **ابیات**

اندرین صحرا بحکم ناکس ملعون یزید • میشود نوباوه لبان بسینم شهید • با لب تشنه گروه اشقیای پر جفا • سر جدا سازند
از تن آن شهسوار دین جدا • میشود صد فوج میان غم در این دشت بلا • نام این صحرا ازین ره گشته ارض کربلا •
جسم اطهر گشته بی غسل کافور کفن • میشود صد فوج میان نعش هفتاد و دو تن • اهل حرم را در کسی نیست جان مظلوم
شمل او از غیش دنیا هیچکس محروم نیست • نوجوانان عزیزش اندرین دشت بلا • همچو شمشاد خزان در یک خشد زیاد •
دختران خواهرانش با جمعی غمگین بی زار • از فراقش زار نالان با دو چشم اشکبار • میشود اولاد امجادش در این •
صحرا اسیر • اهل بیت عصمتش گردند اینجا دستگیر • اندرین صحرا گذر کردن بهنگام غم است • منزل کربلا
جای حزن ماتم است • اندرین ماوا اگر آهو رسد گریان شود • گر پلنگ آید در اینجا خوار طرز حیران شود •
مرغها اینجا اگر پروازشان سازد عبور • بالهاشان بشکنند در سر این منزل طیور • مرغ ماهی یک جگه
تا بروز قیام • در عزای او پریشان شد در این صبح و شام • مرغ ماهی از زمین تا ذروه عرش مجید
ورد شان دایم همین باشد که لعنت بر یزید • ای آدم اکنون الهی که در روز قیامت در زمره شیعیان و محبان
و دوستان و تعزیه داران آنجناب باشی و با ایشان محشور شوی لعنت بر قاتلان امام حسین علیه السلام

سعادت برسی

و سرزارِ بحوی از دشمنان و قاتلان آنحضرت و گریه و زاری کن در مصیبت آنحضرت تا روز قیامت بدرجه
ای آدم ع برگزیدهٔ روزگار مانند حسین مظلوم شهید ندیده و هرگز گوش فلک ظلمی مانند ظلم یزید پلید
ولد الزنا نشنیده ای آدم خواهی دید روز قیامت شیعیان و نوحه داران و دوستداران آن مظلوم را
بدرجهٔ رفیعهٔ اعلا علیین بتاج کرامت و خلعت و عزت امتیاز و سرافراز گردانم و دشمنان و
قاتلان آن حضرت را بدرکات اسفل السافلین جهنم بعذاب ابدی و انتقام سرمدی معذب و مخلد سازم
ای آدم در تعزیهٔ آنجناب گریه کن که گریه در تعزیهٔ آن مظلوم دریاهای معصیت را خشک میکند و کوههای
آتش غضب مرا خاموش میکند راوی گوید که حضرت آدم ع دران صحرای پربلا بخاک محنت و ابتلا غلطید
و اشک حسرت از دیده میبارید و میگفت ای امام حسین حزن و اندوه و محنت و غم و ماتم من برای غم
و اندوه تو میباشد وا حسرتاه من فقدانک یا ابا عبد الله الحسین ای امام حسین ع
دلهای شیعیان و محبان تو حسرت زده خواهد شد و از فقدان خاطر جان تو تمام از حسرت تو
دیدهٔ گریان شفیع باد ٥ بر قاتلت مدام عذاب شدید باد ٥ بد خواه تو ز رحمت حق ناامید باد ٥ تا روز حشر
لعن خدا بر یزید باد ٥ ای نور چشم احمد مختار یا حسین ٥ ای یادگار حیدر کرار یا حسین ٥ چون بشنوم
که در صف میدان کربلا ٥ کردی شهید بیکس و بی یار یا حسین ٥ خلاصه چون حضرت آدم ع در ماتم آن
مظلوم شهیدان شربار از جلوه غوار بگریست و اشک حسرت خونبار از دیده بریخت بعد از آن که
از آن مکان گذشت در بیابان سرگشته و حیران بود و دلش از فکر بهشت و در جستجوی حوا بیرون

رفته بود

رفته بود و مدام در فکر تو بر ستیده مشغول بود که ناگاه خطاب الهی رسید که ای آدم ع توبهٔ تو در بارهٔ فرزند
پیغمبر ما بدرگاه ما قبول شد و ترا از شیعیان آن مظلوم حساب خواهیم کرد الحال نظر کن بر جانب عرش اعظم
به بین چه می بینی حضرت آدم ع نظر کرد دید که بر ساق عرش نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله
علی ولی الله فاطمة بنت رسول الله الحسن و الحسین سبطا رسول الله پس چون حضرت آدم ع این
پنج نام مقدس را دید خطاب الهی رسید که ای آدم اگر خواهی که از تقصیر تو بگذرم و خطای ترا ببخشم مرا
بحرمت صاحبان این پنج نام مقدس قسم ده تا من ترا بیامرزم حضرت آدم ع عرض کرد اللهم انی
اسئلک بحق محمد و انت المحمود یعنی خداوندا ترا قسم میدهم بحق جناب محمد مصطفی ص
و حال آنکه توئی ستایش کرده شده و بحق علی و انت الاعلی و ترا قسم میدهم بحق علی بن
ابی طالب و حال آنکه توئی خداوند بلند مرتبه و بحق فاطمة و انت فاطر السموات
و الارض و ترا قسم میدهم بحق فاطمه زهراء و حال آنکه توئی آفریننده آسمان و زمین و بحق الحسن
و انت المحسن و ترا قسم میدهم بحق حضرت امام حسن علیه السلام و حال آنکه توئی نیکوکار و
بحق الحسین و انت قدیم الاحسان و ترا قسم میدهم بحق حضرت امام حسین علیه السلام
و حال آنکه توئی همیشه با احسان کنی و نیکی داری الا تفضلت علی بالمغفرة و الغفران
و همچنین ترا بحق این پنج نام بزرگوار قسم میدهم تا اینکه مرا بیامرزی و از سر تقصیرات و خطاهای
من درگذری خطاب الهی رسید که ای آدم ع قد غفرت لک و تبت علیک و علی

مَنْ عَصٰی وَ اَنابَ مِنْ ذُرِّیَّتِکَ یعنی ای ادم بدرستیکه ترا امرزیدم و توبهٔ ترا
قبول کردم و قبول هم کرد توبهٔ هر یک از فرزندان ترا که خطا کنند و باز گشت کنند بسوی من و این است
معنی این ایه که حق تعالی میفرماید فَتَلَقّٰی اٰدَمُ مِنْ رَبِّهٖ کَلِمٰاتٍ فَتٰابَ عَلَیْهِ یعنی ادم
از جانب پروردگار خود ماٴمور شده که پنج آل عبا علیهم السلام را شفیع گناه خود کند پس چون ایشان را شفیع
گناه خود کرد از سر خطا و لغزشهای او گذشت و توبه براو فرستاد و در حدیث وارد شده است که چون شیطان
ملعون دید که خدای تعالی توبه برای ادم هم فرستاد و وعده کرد که هر یک از فرزندان او که گناه کنند و توبه
کنند ایشان را خواهد امرزید و توبهٔ ایشان را قبول خواهد کرد شیطان ملعون ازین کدورت واندوه
چنان فریادی زد که تمام اعوان و انصار او بر دور او جمع شدند و گفتند ای سید ما تو را چه شده که چنین ناله کردی
شیطان ملعون گفت چگونه ناله نکنم که حق تعالی توبه برای ادم هم در فرزندان او فرستاد که ایشان هر معصیتی که کنند
چون توبه کنند خدای تعالی ایشان را خواهد امرزید شیاطین هر یکی دلداری به شیطان ملعون دادند و گفتند
ای اقای ما کدورت مکش که ما فرزندان ادم را بگناهان مشغول کنیم که توبه نکنند و بی توبه از دنیا بروند
آن ملعون گفت که خدای تعالی با ادم وعده کرد که فرزندان او هر گناه کنند چون باز گشت کنند و عذر خواهی
حق تعالی توبهٔ ایشان را قبول کند و از سر تقصیرات ایشان در گذرد یکی از شیاطین گفت من فرزندان ادم را
بطمع دنیا گرفتار میکنم شیطان گفت چون توبه کنند خدا او را میامرزد دیگری گفت من ایشان را بجمع کردن
مشغول میسازم یکی گفت من ایشان را بغیبت کردن مشغول میسازم یکی گفت من ایشان را به تکبر کردن از
راه میبرم خلاصه هر یک یک نوع گناه را گفت شیطان در جواب ایشان گفت که این کارها همه بتوبه قبول میشود

ناگاه خناس ملعون

خناس ملعون که از جملهٔ کردان اعظم ابلیس بود گفت ای اقای ما کدورت مکش که من کاری بفرزندان ادم
میسازم بنحوی که هیچیک امرزیده نشوند و از دنیا نروند ابلیس گفت چگونه فکر است که در بارهٔ ایشان کرده
خناس گفت که در سینهٔ بنی ادم خواهم نشست هر چند معصیت کنند ایشان را دلداری دهم و گویم
کدورت مکش ای فرزند ادم که این گناه که تو کرده که در برابر فلان گناه فلان کس سهل گناهیست
و تو شرمندگی مکش که خداوند عالمیان اندک بپذیرد و بسیار بخشش است و بعد از این عذر خواهی کرد که
کفارهٔ این گناه بشود و در باب این گناه کدورت مدار که این سهل گناهیست پس گناهان را در نظر
او کوچک میسازم و او را مغرور میکنم و هر گاه خواهد که توبه کند او را وسوسه میکنم یعنی بدل او وسوسه
میکنم که هنوز وقت توبه نیست و تو هنوز جوانی الحال توبه مکن که گاه است بعد از این گناهی
از تو صادر شود و توبهٔ خود را بشکنی و این توبه کردن تو از این گناه که کرده بدتر میشود پس بهتر آن
است که بر گنی تا وقتی که پیر شوی و مرگت نزدیک شود از عمرت چیزی باقی نمانده آن وقت توبه بکن
که دیگر باقی فرصت گناه کردن نداشته باشی پس او را باین حیله و تزویر از توبه کردن باز میدارم
که بکلی مشغول معصیت میسازم تا وقتی که اجلش بسر رسد و موعدش بانتها میرسد و بی توبه از دنیا
میرود چون خناس ملعون این سخن را گفت ابلیس گفت کار تو درست است و فکر تو نیک است و این
فکر که تو کردی هرگز در خواطر هیچ خطور نکرده براو تحسین کرد و افرین بسیار بر خناس کرد و دروی او را
ببوسید و این حکایت بسیار شباهت دارد با حکایت این عمر خلیفهٔ ناحق و منافقان که چون
دیدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله برخم جناب علی ابن ابیطالب را بامر خدای تعالی و صی و جانشین خود نمود

داد و ابر خلق عالم و عالمیان اختیار کرد و فرمود که مَن کُنتُ مَولاه فهذا علیٌّ مولاه یعنی هر کس
من صاحب اختیار او بودم بعد از من علی بن ابی طالب صاحب اختیار اوست یعنی هر کس مرا به پیغمبری قبول
داشته است باید علی را بامامت قبول داشته باشد چون این سخن از زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله
بیرون آمد و این گوهر کلام بحکم ملک علّام از دهان در فشان آن یگانه گوهر بحر رحمت نمایان شد رنگ
آن کافر بدتر ملعون از شرار آتش حسد و عداوت چه شد زعفران شد و دلهای پر نفاق آن
منافق سبط ان پرست از غم و کدورت مانند دجله خون شد و با یکدیگر پنهان از مردم گفتند که ای
چه امری عظیم و بلای جلیل است که امروز بر پا شد و این چه محنت عظمی و مصیبت کبرای است که از پرده
غیب پیدا شد • گر چنین کاری شود واقع بگیتی روزگار • ای خدا از آسمان آتش ببار بر ما بیار
یا عذابی آنچنان زودی عیان کن در جهان • تا نه بینیم این چنین کاری بچشم خود عیان • خلاصه آن
سه بدبخت ملعون منافق که خلفای باطل میباشند با یکدیگر گفتند که راضی شده ایم که سنگی از آسمان
بر فرق ما ببارد و یا خدا عذابی دردناک برای ما بفرستد که به چشم خود نه بینیم که جناب علی علیه السلام بجای
پیغمبر نشینند • کی بود طاقت برای ما ماندن در روزگار • این چنین ظلمی نمایان ما به بینیم آشکار
ما مطیع حکم فرزند ابی طالب شویم • چاره باید نمودن تا بر او غالب شویم • و در این باب جناب
احدیت فرموده است که وَاِذ قالوا اللّهم اِن کانَ هذا هو الحقّ مِن عِندِک
فامطِر علینا حجارةً مِن السماء اَو ائتِنا بعذابٍ الیم یعنی یاد کن ای محمد صلی چون گفتند
منافقان که خداوندا اگر علی را تو نایب پیغمبر خود کرده پس از آسمان سنگ ریزه بر فرق ما بباران یا عذابی

دردناک

دردناک برای ما بفرست و این سخن آنست که منافقان اعتقاد بخدا و رسول خدا نداشتند و سخن
ایشان آنست که اگر خدای هست و این شخص پیغمبر است و بامر خدا علی را جانشین خود کرده است
ما راضی میباشیم که خدا سنگی از آسمان بر فرق ما بباراند یا عذابی دردناک برای ما بفرستد و ما میدانیم
که محمد صلی دروغ میگوید نه جبرئیلی نازل میشود و نه وحی از جانب خدا می آورد و این کارها ساختگی است
و محمد صلی از خود دامی زده بود بحیله و تزویر مردم را تابع خود کرده و کتابی درست کرده و بمردم گفته که
جبرئیل بر من نازل میشود و این آیات را می آورد جبرئیل کجا بوده است و وحی کجا نازل شده است چنانچه
یکه معاویه ملعون در قصیده خود گفته است که لا خبرٌ جاءَ و لا وحیٌ نزل یعنی خبری از آسمان بر محمد نیامده است
و نه وحی نازل شده است خلاصه آن سه ملعون منافق گفتند که اگر واقعی خدا این امور را مقرر
داده است پس کوه آتشی بفرستد و ما را بسوزاند یا سنگ از آسمان بر فرق ما ببارد یا آنکه مقرر کند که
این کارها حیله و تزویر است و خواهش احمد صلی الله علیه و آله شده است که اولاد که خودش از دنیا برود
و داماد و پسر عمش جانشین او شود و پادشاه و بزرگ کند خلاصه آن سه ملعون در فکر
فتادند و کدورت داشتند چه تدبیر کنند که دست علی را از خلافت کوتاه کنند و دست خود را
بند کنند ناگاه از میانه ایشان خناس لئیم حرامزاده اول و ابر و زعفر ملعون که خلیفه دوم
است مانند خناسی نظر بجانب مکر و حیله و تزویر خود کرد گفت من علاج این واقعه عظیم و دفع این درد
را احوال و بیم را میکنم گفتند چه کار میکنی گفت بجای بیعت که بهمه اول من با علی بیعت میکنم بعد از آن
شما بیعت کنید بعد از آن مردم بیعت کنند پس چون احمد صلی الله علیه السلام از دو روزگار رحلت کند جمع
شده روزی که احمد از دنیا برود و بمردم میگوییم که احمد هم کارها بجا کرده الا همینکه از خواهش او قصه بود

که علا لیاری از بزرگان قریش را کشته است و علی را جانشین خود کرده الحال اگر علی را بجای پیغمبر
بداریم بزرگان بزرگان قریش از ما دل بسر بر میدارند و علی را بجای پیغمبر نمیگذارند و بیضهٔ اسلام شکسته
میشود پس بهتر آنست که بزرگ مردی پیکنای را بجای پیغمبر بداریم تا دین رونقی بگیرد بعد از آن علی را
بجای او بداریم و باین حیله و تزویر مردم را از راه میبردند تا کارها بکام میشود چون آن منافق از
خناس این صفت شنیده بود خوشوقت شدند مانند خوشوقتی که ابلیس از خناس بهم رسانیده
خلاصه چون خناس بیان حیله خود کرد ابلیس خوشحال شد ازین سبب جناب احدیت سورهٔ مبارکه
قل اعوذ برب الناس را بر جناب رسول خدا نازل کرد و در آن سورهٔ مبارکه اشاره بفعل زفر
ملعون و سایر شیاطین الانس کرده است چنانکه فرموده بسم الله الرحمن الرحیم قل اعوذ برب الناس
یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که پناه میبرم به پروردگار آدمیان ملک الناس پادشاه آدمیان اله الناس
معبود آدمیان من شر الوسواس الخناس از شر وسوسهٔ خناس الذی یوسوس فی صدور الناس
آن خناسی که وسوسه میکند در دلهای آدمیان و توبه ایشان را بتاخیر می اندازد من الجنة والناس
خواه آن خناس از شیاطین جن باشد و خواه از شیاطین انس باشد پس معلوم شد که هر کس بکسی
فریب دهد و مانع از توبه کردن او شود و او را دلداری دهد که بر معصیت قوی شود او خناس است
خواه از جن باشد و خواه از انس باشد و از آنجمله میباشند کسانی که میگویند ای برادر هنوز تو جاهلی
الحال عمر در عیش و عشرت کن و چون پیر شدی توبه و بازگشت کن و اینقدر گریه و زاری
مکن و از خدا مترس که خدا مهربان است نمیدانند انسان باید بقدر بالقوه و استطاعت خود عبادت کند
و معصیتهای

معصیتهای کبیره را ترک کند اگر معصیت صغیره که ترک کردنش محال است و معصیت جبلت انسان است
و اگر معصیت نکند معصوم میشود و غیر از چهارده معصوم کسی دیگر بالقوه ندارد که معصیت نکند چرا که اهل جبلت انسان
از عناصر اربعه است و تقاضای عناصر اربعه این است که انسان معصیت کند خلاصه این ملعونهای منافق
و خناسهای ملعون فاسق اهل ایمان و صلاح و تقوی را از جادهٔ شرع بیرون میبرند و ایشان را بر معصیت جرئت
میدهند و حدیثها و دلیلها از قول سنیها برای می آورند و تفسیرهای که سنیان آن تفسیرها را بجا
میخوانند و دلیلهای عقلی که از عقل کثیف بزرگان اهل جهنم عیان شده است برای فقرای بیعقل
نقل و بیان بکنند و این بیچارهها چنان در معصیت ثابت قدم میکنند که اگر معصیتی بکنند دل جمع باشد
احادیث و تفسیرهای سختی آمده و میخواهد که گریه و زاری و توبه و انابه کند باید آن احادیث دلش آرام
بگیرد و گناهانش در نظرش کوچک میشود و حال آنکه جناب رسول خدا فرموده که اکبر الکبائر فی الصغائر
یعنی بزرگتر از گناهان بزرگ آنست که گناه را کوچک بشماری و معلوم است که تو باید نظر بآن کسی بکنی
که تو معصیت او کرده و هر چند معصیت کوچک باشد اما نگاه کن که تو معصیت او کرده آن کس بزرگوار است
که گناه کردن لایق درگاه عظمت و جلال او نیست و در جنب عظمت و آلاء و نیکوهای او که نسبت بتو کرده
معصیت کردن تو سزاوار نیست خلاصه مردمان هر شیاطین انس از راه میبرند بهر نحوی که باشد بعضی بموعظه کردن
و بعد بشکستن و بتفسیر قرآن کردن و بدلیل عقل نحس منافقین و بعضی بفضیلت دعاها که هر کس فلان
دعا را بخواند گناهان او آمرزیده شود اگرچه زنای محصنه بجا آورده باشد و بعضی بقصهها و افعال بیخوان که افترا به
بیخوان بسته اند و تفسیرهای باطل میکنند مردم را از راه حق و توبه کردن باز میدارند و بیان هر یک ازین
زمینها بنا بر خواهش بعضی از اهل ایمان در این رساله بطریق اختصار ذکر میکنم و در هر یک تو نیز بطریق

بطریق استدلال در پهلوی همان ذکر میکنیم انشاء الله تعالی اما دروغهائیکه بیان هر یکی از این زبیرکی
گفته میشود باید بمردم بیان کنند که این کار افترا و دروغ است و رد آنها را نیز بایشان بیان
کنند بعد از آن مجلس متفرق شوند که مبادا خدا نکرده کسی از عاصیان یکی از آن حدیثهای دروغ
و دلیلهای سستی بشنوند و رد آنها را نشنوند و آن حدیث دروغ و تفسیرهای باطل را
که ضبط کنند و بدیگران بیاموزند باعث هلاکی بسیاری از عاصیان بشود چنانکه بعضی از واعظان
کم سواد در بالای منبر علی رؤس الاشهاد تفسیرهای سستها و حدیثهای دروغ
و اعمال سستی هم بیان میکنند و مردم را مانند غول بیابان ضلالت از جادهٔ هدایت بوادی
هلاک میکشانند و مالکاران کارهای بد شان را جزا بوقت میدان نیز بیشتر بجهالت میرسانند
و فوج فوج از عاصیان را در روز محشر از عقب سر خود برده و در دار البوار جهنم و بئس القرار
هاویه در جوار ابا سفیان و معاویه مخلد میسازند و از آن جمله احادیث دروغ که اهل
حدیث گفته اند اینست که میگویند که حدیث وارد شده است که چون ملائکه دیدند که بنی
آدم اطاعت خدا نمیکنند و با وجودی که این همه نعمتهای خدا بایشان عطا کرده است باز
معصیت خدا میکنند ملائکه زبان طعنه بر بنی آدم گشودند و عرض کردند خدایا بنی آدم چه
بسیار بی قباحت میباشند که نعمت ترا میخورند و هم معصیت ترا میکنند خطاب الهی رسید
که ای ملائکه سخن بیجا مگوئید اگر شما نیز جبلت انسان داشته باشید زیاده از ایشان
معصیت خواهید کرد ملائکه از این سخن ابا کردند و قبول این سخن نکردند حق تعالی فرمود که

کدام

کدام یک از شما در عبادت ثابت قدم میباشید ملائکه گفتند هاروت و ماروت که عبادت ایشان
از همه بیشتر است خطاب الهی رسید که ای هاروت ماروت اگر خواهید که شما را جسم جبلت انسان
عطا کنم و شما را بر زمین بفرستم تا در زمین عبادت می کنید خواهش دارید یا نه هاروت و ماروت گفتند
این سخنها آرزوهای ماست حق تعالی فرمود که اگر شما بشکل انسان شوید و در زمین معصیت
کنید شما را عذاب و عقوبت خواهم کرد ایشان گفتند البته آنوقت ما لایق عذاب و عقوبت هستیم
و اگر ما در قالب بشریت و جبلت انسانی معصیت نکردیم هر عذابیکه از آن بدتر باشد ما را با آن
عذاب معذب کن پس حق تعالی ایشان را جبلت انسانیت عطا کرد و بر زمین فرستاد و ایشان
در شهر بابل نازل شدند و بخانهٔ زهره رسیدند او را دیدند عاشق او شدند و تمنای زنا کردند و زهره
ایشان را بشراب خوردن تکلیف کرد ایشان شراب خوردند و آدمی از در داخل شد زهره گفت
این شخص میرود ما را رسوا میکند هاروت ماروت آن شخص را کشتند گفتند الحال ما را کامیاب بکن
زهره گفت شما چه قبیله اید و چه طایفه میباشید ایشان گفتند ما دو ملک مقرب خدائیم در زمین
آمدیم که اطاعت و عبادت خدا کنیم و با خدا شرط کردیم که اگر معصیت خدا کنیم ما را عذاب کنند
زهره گفت شما چگونه از آسمان بزمین آمدید گفتند اسم اعظم خواندیم که بزمین آمدیم زهره
گفت آن اسم اعظم را بمن تعلیم دهید که مطلوب شما را حاصل کنم ایشان اسم اعظم را بزهره
تعلیم دادند زهره اسم اعظم را خواند و باسمان رفت هاروت ماروت در زمین ماندند و پادشاه
از حال ایشان خبردار شد و ایشان را در چاهی آویزان کرده است که دیوارهای آن چاه مجموع از تیغ
و خنجر و شمشیر است و ایشان سرنگون شده و سرنگون در آن چاه آویخته اند و زنجیرها در پای ایشان

٥

در پاهای ایشان بسته‌اند و آب تا زیر گردن در آن چاه آویخته‌اند و مدام از این طرف آن طرف جا
میخورند و زخم شمشیر و خنجر بر بدن ایشان میرسد و هر کس بسر آن چاه میرود در ایشان او را سحر تعلیم
میدهند و همیشه تا قیامت باین عذاب گرفتارند پس چون این عمل از هاروت و ماروت صادر شد ملائکه
دانستند که بنی آدم تقصیری ندارند که گناه میکنند بلکه جبلت ایشان است که معصیت کنند پس هرگاه
که معصیت کنند از جبلت ذات و خلقت ماهیت او است و از کسی اطاعت کنند و ترک معصیت کنند از باب
حسن است و خدای تعالی او را می خلقت کرده است پس این حدیث تغییر یافته است که خدای تعالی ایشان را لعنت
کند چنانکه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در وقتی که این حدیث را شنیدند فرمودند که خدا را نسبت
ناسزا میگویند که بناء ظلم بخدای تعالی داده اند و چنین درست کرده اند که خدای تعالی ایشان را بنحوی خلق کرده
که معصیت لازم ذات ایشان افتاده است و این بهتان و افترا است که بر خدا بسته اند بعد از آن حضرت
حدیث حق و تغییر حق را فرمودند بنحوی که در کتاب تفسیر اسرار از جناب آخوند ملا محسن فیض علیه الرحمه مذکور شده
است بیان آن حدیث این است فرمود بدانید ای شیعیان که در زمان فترة یعنی فاصله میان نبی
حضرت عیسی و جناب رسول خدا بود مردمان بسیاری ساحر شده بودند و سحرهای عظیم میکردند و مردم را
از راه میبردند که میگفتند ما پیغمبر خدائیم و این ها معجزه‌های ما است و مردم حیران بودند حق تعالی ملک
مقرب را که هاروت و ماروت باشند بر زمین فرستاد چون پیشتر ساحرها در شهر بابل بودند و چاهی
در نزدیک شهر بابل است که هر کس وارد شهر بابل شود لامحاله عبورش از سر آن چاه میشود یا بی
شخصی که آن منزل است که وارد شهر بابل میشود و غیر از آن آبی که در آن چاه است آبی در آن منزل نیست

پس فافهم

پس فافهم بر سر آن چاه بار میریزند و از آن چاه آب میکشند که بچهارپایان خود بدهند و بخورند پس حق تعالی
بهاروت و ماروت را فرمود که در این چاه بعبادت من مشغول شوید و هر کس بر سر این چاه آید
سحر را بآن کس بگوئید تا سحرها را دیگر دهد چون سحر را باطل چون وارد بابل شود و آن سحرها را ببیند فریب
آن ساحران را نخورد و بداند که این ها سحر است و کار ساحران نیست شود پس آن دو ملک مقرب
در آن چاه بعبادت خدا مشغول شدند و هر کس بسر آن چاه می آمد ایشان را صدا میکردند که ای شخص
بدان که خدای تعالی ما را برای اعلام شما در اینجا فرستاده که سحر را بشما بیاموزیم که کافر نشوید و اعتقاد بسحر
ساحرها نکنید چنانکه حق تعالی فرموده است که وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَا
رُوتَ وَمَارُوتَ و آنچه از خدا امر شده است بهاروت و ماروت که در چاه بابل بوده اند وَمَا
يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ و هر کس
بر سر آن چاه میرفت باو میگفتند که ما را خدای تعالی حجت کرده است بر شما که اعتقاد بسحر ساحرها نیاورید
پس اسم هر یک را تعلیم میدادند که از فلان کس فلان عمل به این بهره این چنین و چنان حیله میکنند مبادا فریب
او را بخورید خلاصه سحرها با ایشان تعلیم میدادند که مردم فریب ساحرها نخورند تا زمانی که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
به پیغمبری مبعوث شدند و معجزات پیغمبری نمود و ساحرها منفعل شدند و حق آمد و باطل زایل شد امر خدا شد
که هاروت و ماروت نیز باسمان رفتند و به معبد خود بعبادت خدا مشغول شدند پس تفسیر و حدیث اهل
ضلالت را شنیدی و تفسیر حدیث اهل بیت را نیز شنیدی و حدیث دیگر از اهل سنت این است که میگویند که
حضرت داود علیه السلام به نماز مشغول بود یعنی ناگاه بشکل مرغی خوش رنگی با خط و خال و خوش رو با

ودر برابر محراب حضرت داود عم نشست و آنحضرت در حال نماز چنان دلش مایل آن مرغ شد که
که از یاد او نماز رفت و از محراب عبادت بیرون رفت که آن مرغ را بگیرد و آن مرغ پرواز کرد و
بر لب خانهٔ همسایه نشست حضرت داود بر بام رفته خواست مرغ را بگیرد و از لب دیوار پرواز کرد
و از کرد در بستان رفت حضرت داود را نظر بر زن اوریا افتاد که برهنه بود و غسل میکرد
حضرت داود عم عاشق آن ضعیفه شد و از بام بزیر آمد هر چند نفس را منع کرد علاج نکرد
آخر اوریا را بجنگ فرستاد و سعی کرد که اوریا کشته شد و حضرت داود عم زن اوریا را
عقد کرد و نود نه زن غیر از آن زن داشت تا صد نفر شدند پس چون چند روزی
گذشت حضرت داود عم لذت وصال از آن ضعیفه برد یکروزی در محراب عبادت بود
ناگاه دید دو نفر از محراب عبادت داخل شدند و حضرت داود عم ترسان شد آن دو نفر
ملک بودند که جزای نفس ایشان را بشکل انسان کرده بود و بخدمت حضرت داود عم
فرستاد که او را آگاه کنند چنانکه حق تعم فرموده است اذ دخلوا علی داود
ففزع منهم پس ترسید ای محمد وقتیکه آن دو ملک داخل محراب داود شدند
حضرت داود از ایشان ترسید قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض
گفتند مترس ای داود که ما دو برادریم دعوا کردیم فاحکم بیننا بالحق
ولا تشطط پس حکم میانهٔ ما حکم کن و حیف میل مکن واهدنا الی سواء

الصراط

الصراط و ما را براه راست هدایت کن ان هذا اخی له تسع و تسعون نعجة
ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها وعزنی فی الخطاب این برادر من نود و نه
میش دارد و من یک میش دارم و این برادر من گفت این یک میش دیگر را بمن بده که من صد میش داشته
باشم و تو هیچ نداشته باشی داود عم گفت ستم کرده است پس داود دانست که این عقده
زن اوریا است و از کار خود پشیمان شد و توبه کرد و استغفار کرد خطاب الهی رسید که ای داود عم
اگر خواهی از سر تقصیر تو درگذرم برو بر سر قبر اوریا که او صاحب حق است و از و بحل بودن طلب
حضرت داود از منزل خود بیرون کرد و رفت بجایی که قبر اوریا بود و بر سر آن قبر گریه و زاری کرد
و بحل بودن از او را طلب کرد حق تعم از سر تقصیر او درگذشت پس جایی که پیغمبر خدا چنین
متابعت نفس کند که امتان چگونه میتوانند که ضبط خود کنند حدیث وارد شده است که
که چون حضرت امام جعفر صادق علیه السلام عرض شد حضرت فرمود که دهان آنها را بشکنند که افترا
بحضرت داود گفته اند و تفسیر قرآن را غلط کرده اند پس حضرت فرمود که چون حضرت داود عم
مشغول حکم میانه خلق بود حق تعم خواست که او را حکم کردن و محاکمه و مرافعه تعلیم دهد از جهت
دو ملک را امر کرد که بشکل انسان شدند و از محراب عبادت داخل مجلس شدند حضرت داود علیه
از ایشان بترسید و آن دو ملک گفتند لا تخف مترس ای داود عم خصمان و برادران که

ما دعوا کاریم و باهم نزاع داریم بغی بعضنا علی بعض ستم کردیم یکی بر دیگری حضرت
داود ع پرسید که نزاع شما بر سر چیست یکی از ایشان گفت ان هذا اخی له تسع
و تسعون نعجة ولی نعجة واحدة بدرستیکه این برادر من نود و نه میش دارد
و من یک میش دارم فقال اکفلنیها و این برادر من میگوید که این یک میش خود را بمن
بده که صد میش داشته باشم و تو هیچ نداشته باشی وعزنی فی الخطاب و در وقت مجادله
بر من غالب و مسلط میشود حضرت داود ع چون هنوز دعوای خصمین را نشنیده بود و مدعا علیه
نزد او نیاورده بودند و خبر نداشت که حاکم باید سخن مدعی را که شنیده از مدعی علیه بپرسد
که تو قبول داری سخن مدعی را اگر قبول کرد و اتوقف حالی حکم کند و اگر قبول نکرد از مدعی بطلبد
بطلبد تا مدعی ادعای خود را بشهادت شهود ثابت کند و اگر از اثبات عاجز شد آنوقت
حاکم حکم کند که مدعی اگر خواهی قسم بمدعی علیه بده چنانکه حدیث وارد شده است که البینة
علی من ادعی والیمین علی من انکر یعنی شاهد آوردن بر کسی است که ادعا کند و قسم
خوردن بر کسی است که منکر شود خلاصه حضرت داود ع از محاکمه در آن دفعه آگاه نبود چون سخن مدعی
را شنید فرمود لقد ظلمک بسؤال نعجتک الی نعاجه یعنی از آینه بدرستی ستم
کرده است این شخص تو را بسبب طلب کردن یک میش که میخواهد خود صد میش داشته باشد و تو
یک میش هم نداشته باشی پس چون این حکم را فرمود بعد از آن زجر ظالم را فرمود که ان کثیرا

من الخلطاء

من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض بدرستیکه بسیاری از رفقا و دوستان ستم
میکنند بعضی بر بعضی الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات مگر کسانی که ایمان آورده اند
و عملهای شایسته میکنند وقلیل ما هم و اندکی میباشند پس چون حضرت داود این حکم را
کرد ایشان غایب شدند وظن داود انما فتناه یعنی حق تعالی میفرماید که دانست
داود علیه السلام که ما او را طریقه محاکمه در آن دفعه تعلیم دادیم و داود طریقه محاکمه را ندانست فاستغفر
ربه وخر راکعا واناب پس طلب آمرزش کرد از پروردگار خود بسجده افتاد و بازگشت
بسوی پروردگار خود کرد که چرا از مدعی علیه نپرسید که سخن مدعی راست است یا دروغ بعد از آن
حق تعالی وحی فرمود بر داود علیه السلام یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض ای داود
ما ترا بزرگ خلق زمین کردیم که دیوان مردم بکنی فاحکم بین الناس بالحق
ولا تتبع الهوی فیضلک عن سبیل الله پس حکم کن میانه مردمان با
ثابت کردن مدعی ادعای خود را بشهادت شهود یا اقرار مدعی علیه و پیروی مکن خواهش
خود را ای داود اگر از پیش خود کاری بکنی آن خواهش نفس تو ایشان را از جاده شرع
بیرون برد ان الذین یضلون عن سبیل الله لهم عذاب شدید بما
نسوا یوم الحساب بدرستیکه کسانی که از راه حق بیرون رفته اند برای ایشان است
عذاب سخت بسبب آنچه فراموش کردند روز حساب را خلاصه حکایت معلوم حضرت داود علیه السلام

چنانچه بوده است اینکه پیغمبر خدا [illegible] که از دنبال مرغی رود در بام بخانه مردم مشرف شود و نظر بزنان مردم کند
و شوهر ضعیفه را بجهد و تندی بقتل رساند و زنش را بعقد خود درآورد و این افترا را هم کسی به پیغمبر خدا
به بنده خدا از روی انتقام خواهد کرد و حدیث دیگر که بدروغ بافته اند و تفسیر قرآن را بباطل کرده اند
این است که میگویند که حضرت ابراهیم علیه السلام از حق تعالی خواهش کرد زنده شدن خلق را که در محشر
زنده میشوند در دنیا بحضرت ابراهیم بنمایانند و آیه مبارکه را تفسیر کرده اند وَاِذْ قَالَ اِبْرَا
هِیمُ رَبِّ اَرِنِی کَیْفَ تُحْیِ الْمَوْتٰی یعنی یاد کن ای محمد ص وقتی را که حضرت ابراهیم علیه الرحمن
گفت پروردگارا بنمایان بمن که چگونه زنده میکنی مرده ها را قَالَ اَوَلَمْ تُؤْمِنْ خطاب الهی رسید که
که ای ابراهیم مگر اعتقاد نداری که من مرده ها را زنده میکنم قَالَ بَلٰی حضرت ابراهیم عرض کرد که
پروردگارا اعتقاد دارم وَلٰکِنْ لِیَطْمَئِنَّ قَلْبِی ولکن میخواهم که در دنیا ببینم چگونه زنده
میشوند و دلم آرام بگیرد قَالَ فَخُذْ اَرْبَعَةً مِنَ الطَّیْرِ خطاب الهی رسید که چهار مرغ بگیر و
فَصُرْهُنَّ اِلَیْکَ بعد از آن سرهای آن مرغها را از بدن ایشان جدا کن و بدنهای ایشان
بهم بکوب و از پر و بال و استخوان و گوشت و پوست بنوعی که بدنهای آن چهار مرغ را در یک
هاون بیکبار نرم بکوب ثُمَّ اجْعَلْ عَلٰی کُلِّ جَبَلٍ مِنْهُنَّ جُزْءًا بعد از آن اعضای
کوبیده مرغها را ده حصه کن در بالای هر کوهی یک حصه از آن ده حصه بگذار بعد از آن
سرهای آن مرغها را بدست خود بگیر ثُمَّ ادْعُهُنَّ یَاْتِیْنَکَ سَعْیًا بعد از آن هر سری
از سرهای مرغان را بدست بگیر و همان مرغ را طلب کن از آن ده جزو و ذرات جدا جدا

خواهد شد

خواهد شد بشکل روز اول پس سر مرغ دیگر را بدست بگیر و او را طلب که ذرات او نیز از آن ده جزو
پرواز کند و بیاید و بر آن سر بچسپد تا آن مرغ نیز درست اندام شود و هم چنین تا چهار مرغ را طلب کنی
و هر یک بیایند و بر سر خود وصل شوند وَاعْلَمْ اَنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ حَکِیْمٌ و بدان ای ابراهیم که
خدای تو غالب است و درست کردار است و چون این حدیث را باین گونه تفسیر کردند معصوم
عرض کردند حضرت فرمود که خداوند دشمنان ما را لعنت کند که تفسیر آیات قرآن را بباطل میکنند و حال
اینکه ایشان قابلیت تفسیر کردن قرآن ندارند و بعد از آن فرمود که کار دروغ است که نسبت میدهند حضرت خلیل
الرحمن را بدروغ و حال آنکه او خلیل خدا بود و صفی خدا بود و برگزیده است و نسبت میدهند باین سخن ناشایسته
که ابراهیم علیه السلام اعتقاد بمعاد جسمانی نداشته باشد و از خدا طلب کرده که در دنیا باو بنمایانند که مرده ها را در روز
قیامت چگونه زنده خواهد کرد و دلش آرام بگیرد مگر حضرت ابراهیم ع دلش آرام نداشت یا شک داشت
باینکه حق تعالی مرده ها را زنده نمیتواند کرد راوی گوید عرض کردم فدای تو شوم یابن رسول الله پس تفسیر این آیه قرآن
چیست حضرت فرمود که تفسیر قرآن را باهلبیت پیغمبر [illegible] و اگر دانسته ایشان تفسیر قرآن را موافق
حق و حقیقت است خواهند کرد و بعد از آن فرمود که روزی خالق عالم بحضرت ابراهیم علیه السلام
وحی فرمود که ای ابراهیم بدان که یکی از تاج خلعت و دوستی خود را بر فرق تو خواهم گذاشت
و ترا خلیل خود خواهم کرد حضرت ابراهیم ع شعف ناک شد و پرسید که پروردگارا چه وقت مرا باین
کرامت ممتاز و باین خلعت سرافراز خواهی کرد خطاب الهی رسید که وقتی در دنیا بتو بنمایانم که
مرده ها را در روز قیامت چگونه زنده خواهم کرد آن که تو در دنیا دیدی که مرده ها چگونه زنده میشوند آن وقت
ترا خلیل خود خواهم کرد حضرت ابراهیم از این مژده شعف ناک شد و دایم در فکر بود تا چنین سعادتی

که شامل حال او میشود که بخلعت پروردگار عالم سرافراز شود و باین مژده بکام مراد برسد خواهد رفت
پس فرشته‌ها عبور کردند منتظر رد رفت که شاید مرده را زنده کند تا بمطلوب خود برسد پس چون
مدتی گذشت و اثری از آن بظهور نرسید آنحضرت دعا کرد که خداوندا که رب ارنی
کیف تحیی الموتی تا ببینم پروردگارا این بچشمان زنده شدن خلق را که چگونه ایشان را زنده میکنی
در محشر تا من بمشاهده این حال لایق خلعت خلت شوم و مرا خلیل خود گردانی که دیگر دلم طاقت
ندارد خطاب الهی رسید که ای ابراهیم ع اولم تؤمن آیا ایمان نداری باینکه ترا خلیل خود خواهم
کرد یعنی آیا خود را قابل خلت و دوستی مانند نمی بینی یا از کار من تعجب داری ابراهیم ع عرض کرد
که پروردگارا اعتقاد دارم باینکه تو حق آنی ولکن لیطمئن قلبی ولکن میخواهم دلم آرام گیرد
که مرا خلیل خود کنی که از آرزوی خلت و دوستی تو ابجدی دارم که دیگر طاقت ندارم
که ابر در بر خود بسوزد پس حق تعالی فرمود که فخذ اربعة طیرا من الطیر یعنی ای ابراهیم ع چون شوق
خلت و دوستی تو بانتها رسیده است پس چهار مرغ بگیر و بهم بکوب و بهر جا که چه گونه زنده
میشوند که بعد از آن عمل ترا خلیل خود خواهم کرد پس حضرت ابراهیم ع چنان کرد چون مرغها
بامر خدا زنده شدند حق تعالی فرمود که یا ابراهیم انت خلیلی یعنی ای ابراهیم ع تو خلیل
منی چنانکه حق تعالی فرموده است که واتخذ الله ابراهیم خلیلا و حدیث دیگر از
طریق مخالفان و منافقان بتفسیر باطل از آیه قرآن آیات است که در باب سجده و نسبت
بت و با آفتاب پرستی و با ماه پرستی در این مقدمه به حضرت ابراهیم ع بنحوی موافق آیهٔ

قرآن

افترا بسته اند که غیر از علمای شیعه که فرقه ناجیه اند و از معصوم تفسیر حدیث آن را گرفته اند کسی دیگر نمی فهمد
که تفسیری که این بدبختها کرده اند از باطلات و تفسیر باطل ایشان و حدیث دروغ ایشان در باره حضرت ابراهیم ع
اینست که میگویند که چون از بت پرستی و جمعی از منجمان و کاهنان بعلم نجوم و کهانت دانسته بودند
که ابراهیم اساس دین و شریعت را بر پا خواهد کرد ایشان خواستند که ابراهیم را بسبب بت پرستی پرورش دهند
پس چون ابراهیم بدنیا آمد ابراهیم را در خانه زیر زمینی پرورش دادند تا وقتی که بحد تکلیف رسید پس او را ادب
بت پرستی آموختند و رسم زنار بستن و طریقه ستایش به بت پرستی کردن باو تعلیم کردند پس ناگاه یکروزی
ابراهیم مادر خود را غافل کرد و از آن زیر زمینی بیرون آمد و هرگز روی دنیا را ندیده بود و نجوم و ماه
و آفتاب را هم نکرده بود چون بروی زمین آمد وقت مغرب بود فلما جن علیه اللیل
رای کوکبا قال هذا ربی پس چون شب تاریک شد ابراهیم ع ستاره را دید گفت این
است پروردگار من فلما افل قال لا احب الافلین چون آن ستاره غروب کرد آن
حضرت گفت که از نظر پنهان میشود بکار من نمی آید فلما رای القمر بازغا قال هذا ربی پس چون
ماه سرزد و ماه را درخشان دید گفت این پروردگار من است فلما افل قال لئن لم
یهدنی ربی لاکونن من القوم الضالین پس چون ماه غروب کرد ابراهیم گفت
که این نیز پروردگار من نیست و یقین میدانم که اگر پروردگار من مرا راه حق ننمایاند از گمراهان
خواهم بود فلما رای الشمس بازغة قال هذا ربی هذا اکبر پس چون غ‌ب

طلوع کرد آفتاب درخشان دید گفت این پروردگار من است این بزرگتر است فَلَمَّا
أَفَلَتْ قَالَ يَا قَوْمِ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ پس چون آفتاب غروب کرد ابراهیم گفت
که ای گروه من بیزارم از آنچه آن شریک خدا میدانید خدا را بعد از آن ابراهیم ع دانست
که خالق عالم خلقت ستاره و آفتاب و ماهتاب کرده است بعد از آن که آفتاب و ماه و ستاره را
که ستایش کرده بود خدا را ستایش کرده بود و بیگانه پرست شد و آخر خدای تم او را پیغمبر کرد
پس چه بار است که پیغمبران نیز صفت خدا کرده باشند هرچند ستاره پرستی و آفتاب باشد و این سخن
تفسیر باطل و این حدیث دروغ است از حضرت معصوم ع عرض کرده اند حضرت فرمود که خدا دهان
دشمنان را بشکند که افترا بر پیغمبر خدا البته اند آیا چگونه دل ایشان راضی میشود که نسبت بت پرستی
بحضرت ابراهیم ع بر مانند راوی عرض کرد که فدای تو شوم پس تفسیر آیه مبارکه فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ
را تا آخر بیان فرما که بدانیم حضرت فرمود که حضرت ابراهیم ع معصوم بود و هرگز بت پرستی
آفتاب و ماه پرستی نکرده بود و تفسیر آیه تفسیرش این است که چون جماعتی از زمان حضرت ابراهیم
آفتاب پرست بودند و جماعتی ستاره پرست بودند الخلاصه خواست که ایشان را از آن کفر
و شرک باز دارد و به راه حق هدایت کند پس نزد ستاره پرستان آمد و با ایشان رفیق شد
بنحوی که ایشان اعتماد خاطر جمعی باو بهم رسانیدند پس چون دانست که ایشان سخن او را
خواهند شنید یک شبی نزد ایشان نشسته بود ناگاه ستاره طلوع کرد و ایشان در نزد آن

ستاره

ستاره طلوع کرد و ایشان در نزد آن ستاره سجده کردند حضرت ابراهیم ع بطریق استفهام از آن جماعت
پرسید که هَذَا رَبِّي یعنی این ستاره پروردگار من است باین معنی که این ستاره بالقوه دارد که کسی
تربیت دهد یعنی بالقوه دارد پس ایشان گفتند بلی این معبود ماست حضرت ابراهیم گفت که معبود
باید طلب رفع ضرر از بنده خود بکند ایشان تعجب کردند و بفکر افتادند و حضرت ابراهیم ایشان را نصیحت کردند
تا دل ایشان نرم شد پس چون آن ستاره غروب کرد حضرت ابراهیم ع بآن جماعت گفت لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ
یعنی خدای که از نظر پنهان شود من او را دوست نمیدارم چرا باید کسی که عبادت میکنند که آن معبود دایم موجود
باشد که مدام لایق عبادت باشد و معلوم است که این کوکب که شما او را معبود خود میدانید مخلوق است و
خالق دارد و البته همان کسی که خالق اوست لایق عبادت است پس چون پرستان این موعظه
نصایح و دلایل را از حضرت ابراهیم ع شنیدند از خواب غفلت بیدار و از مستی ضلالت هشیار شدند
و ایمان بخالق عالم آوردند پس حضرت ابراهیم رفت با ماه پرستان رفیق بنحوی که با ستاره پرستان
رفتار کرده بود با ماه پرستان نیز رفتار کرد و چون ماه طلوع کرد ایشان ماه را سجده کردند حضرت
ابراهیم ع از راه تعجب بایشان گفت هَذَا رَبِّي یعنی این ماه پروردگار منست ایشان گفتند این معبود
ماست حضرت ابراهیم ع فرمود که معبود باید دفع ضرر از بندگان خود بکند آیا این جمعی که شما عبادت
میکنید نفعی بشما میرساند ایشان گفتند او را قابلیت نیست حضرت فرمودند که پس عبادت او بیجا است
پس چون ماه غروب کرد حضرت ابراهیم ع فرمود لَئِنْ لَمْ يَهْدِنِي رَبِّي لَأَكُونَنَّ مِنَ الْقَوْمِ
الضَّالِّينَ یعنی هر آینه اگر پروردگار من مرا راه حق ننمایاند هر آینه از گمراهان خواهیم شد پس ایشان

پس ایشان نیز بطلان عمل خود را بچشم بصیرت دیدند و اسلام آوردند و خداپرست شدند بعد از آن
حضرت ابراهیم ع نیز بر آفتاب پرستان رفت و با ایشان رفاقت کرد تا بجایی رسید که آن جناب
پیغمبر را ایشان قبول میکردند یکی روزی وقت طلوع آفتاب در مجلس ایشان بود که ایشان سجده نهادند
حضرت از راه تعجب با ایشان گفت هٰذا رَبّی هٰذا اَکبَر یعنی این پروردگار من است این بزرگتر
از همه بزرگان پیشتر است پس ایشان گفتند بلی این معبود ماست که او را عبادت میکنیم حضرت فرمود که
معبود میباید که دفع ضرر از بندگان خود بکند و نفعی با ایشان برساند آیا این آفتاب دفع ضرر از شما
میکند و نفع میرساند یا نه ایشان گفتند آفتاب آسمان است و ما در زمین چگونه میتواند که با ما
نفع رساند یا دفع ضرر کند و بعضی گفتند که روشنای آفتاب نفع دارد و دفع سرما و ظلمت میکند ابراهیم
فرمود که اگر مدام نفع داشت دفع ضرر میکرد باقی بود اما شبها که از نظر پنهان میشود و نفع و ضررش
مساوی است پس ایشان بفکر افتادند تا غروب آفتاب شد پس چون آفتاب غروب کرد حضرت ابراهیم ع
رو بآن جماعت کرد گفت اِنّی بَرِیٓءٌ مِمّا تُشرِکون یعنی ای قوم بدرستیکه من بیزارم از آن
چیزی که شما او را شریک خدا میدانید اِنّی وَجَّهتُ وَجهِیَ لِلَّذی فَطَرَ السَّمٰوات
وَالاَرض یعنی بدرستیکه من خالص گردانیدم عبادت خود را مخصوص خداوندی که آفریده است
آسمانها و زمین را حَنیفاً در حالتی که رو بحق آورده ام و از باطل رو گردان شدم مُسلِماً
در حالتیکه اطاعت کننده ام پروردگار خود را وَمَا اَنَا مِنَ المُشرِکین و من از جمله شریک
آورندگان نیستم پس آن قوم با آن حضرت مخاصمت کردند و آخر ایشان نیز بدین حق دلالت کرد

حکایت

پس این تفسیر بحق این معنی آیه کلام الله است و از خانه دانشوران رسالت و امامت و حجج بار لسان اهل بیت
بیرون آمده است و بسیاری از آیات قرآن را که اهل ضلالت بناحق و باطل تفسیر کرده اند که بیان
آنها محل طول دارد و احادیث در باب فضیلت دعا هم رسیده اند که محض کفر و ضلالت و جهالت
به بیابان حیرت سرگردان کرده اند گفته اند که دعا خواندن باعث کفاره گناهان میشود بطریقی که جاهلان
مغرور باشند و معصیت کنند و همیشه دعا خوانند از آن جمله در شرح دعای ورد الاکبر مخالفان گمراه کننده
خلق چنین روایت کنند که زنی بسیار صاحب جمال و عابده بود و همیشه دعای ورد الاکبر را
میخواند پس شیطان بر عبادت آن ضعیفه حسد برد و او را بر پسرش عاشق کرد و آن ضعیفه پسر را
به شراب خوردن تکلیف کرد تا آنکه یک شبی پسرش مست شراب بود مادرش در پهلوی پسر آمد با
او مقاربت کرد و آن ضعیفه حامله شد و حمل خود را از پسرش پنهان کرد تا چار اراده حج کرد
و در راه کعبه دختری زائید و بدایه سپرد و بحج رفت و آن ضعیفه قصه خود را بهمسایگان خود گفت
و نشان داد که دختری از پسرم بعمل آمده است در فلان شهر بفلان کس سپرده ام خلاصه آن ضعیفه برحمت رفت
شد و همسایگان او را دفن کردند و پسرش از حج برگشت و همان دختر را که مادرش در راه حج
سپرده بود و عقد کرد و بشهر خود آورد و چون همسایگان آن دختر را دیدند از آن احوال پرسیدند که
این زن را از کجا آورده پس گفت از فلان جاه و از فلان کس چون نشان داد دانستند که این دختر
از همان زن است و نطفه همین مرد است او را دلالت دادند پس آن پسر متعجب شد گفت من نعش
مادرم را از قبر بیرون می آورم و میسوزانم پس چون سر قبر او شکافت نوری دید که

ازان قبر ساطع بود چون تخت لحد را برداشت دید تختی از زمرد که انداخته و حریر گسترده و مادرش
لباس بهشت پوشیده و بر بالای آن تخت نشسته پسر ازین حال متعجب آمده از پرسش مادرش
که تو چنین عمل قبیحی کرده بودی با نه مادرش گفت بلی کرده بودم اما هر شب جمعه دعای ورد الاکبر را
میخواندم چون مرا بلحد خوابانیدند جناب رسول خدا صلعم آمده و لباس های بهشت به بر من پوشانیده
و در این تخت نشانیده تو هم ای فرزند دعای ورد الاکبر را بخوان که گناهی که بکنی آمرزیده میشوی
چنانکه من به برکت دعای ورد الاکبر آمرزیده شدم پس آن پسر لحد را پوشیده دعای ورد الاکبر را
میخواند خلاصه این منافقان روسیاه چنین حدیثهای دروغ ساخته اند که جهال نادان جرئت بر
معصیت بهم رسانند پس نمیبایست مکر و حیله و وسوسه این خناسهای ملعون را گوش کنی
این ها دزدان راه شریعت میباشند خلاصه باید هر حدیثی که در کتابها نوشته ببینند از مجتهد عصر
و نایب امام زمان ع تحقیق کنند که مبادا در این بیابان حیرت براه ضلالت بیفتند و مقصود
ما در اینجا بود که حضرت آدم ع توبه کرد و از آنجا بامر پروردگار خود روانه شد و خطاب الهی رسید که
که ای آدم ع برو بطلب حوا در وادی انیس بوده است و او را پیدا کن و با او زندگانی کن پس آدم ع
از آنجا روانه شد و میرفت و ذکر و دعا و تسبیح و تقدیس جناب احدیت میکرد و از آن طرف حوا علیها
گریه و زاری و بیقراری داشت و طلب آدم را از خدا میکرد و آمدند بکوه عرفات در روز نهم ذی حجه
که روز عرفه میباشد بهم رسیدند و یکدیگر را شناختند و از این سبب نام آن روز را عرفه و نام آن کوه را

عرفات

عرفات گذاشتند خلاصه چون حضرت آدم ع و حوا با هم مقابل و رو برو شدند حوا از غلبه شوق
از دیده ها رسید و آه و فغان میکشید آدم ع پرسید از حوا که ای حوا چگونه بود در این مدت دوری و دراز
پس هر دو دست در گردن یکدیگر آوردند و سخن گریستند تا ملال ایشان از دلشان رفت و بعد از آن وضو
ساختند و مشغول عبادت شدند و بدرگاه ذوالجلال عرض التماس میکردند و ساعتی نزد یکدیگر
نشستند و از یکدیگر احوال گذشته را پرسیدند و بعد از آن حضرت آدم ع قضیه تعزیه زمین کربلا و بلا
و قضیه زخم شدن پای مبارک خود و حکایت شهادت جناب امام حسین ع را نقل کرد و بعد از آن ستمهای
ظالمان را بحوا بیان کرد و حضرت حوا و آدم ع در تعزیه جناب امام حسین ع بسیار گریستند و لعن بسیاری
بر قاتلان آنحضرت کردند و بعد از آن عبادت و تضرع و زاری مشغول شدند ۝ چه خوش باشد که بعد از
انتظاری ۝ بامیدی رسد امیدواری ۝ کشیده شاهد اقبال در آغوش ۝ نماید سختی ایام فراموش
خلاصه چون حضرت آدم ع و حوا بیکدیگر ملاقات کردند و راز با یکدیگر گفتند خطاب الهی رسید که ای آدم ع
بدان که شما را برای عبادت آفریدم و عبادت آنست که [illegible] آنچه فرموده من باشد بجا بیاورید
و آنچه شما را از آن نهی کرده ام ترک کنید ای آدم بنای عمارت و زراعت بگذار که ترا و زوجه
ترا از سرما و گرما محافظت کند و حیوانات درنده صحرا بر شما مسلط نتوانند و زراعت باعث
قوت بدن شما باشد که با آن قوت استعداد عبادت بهم برسانید پس تخم گندم و سایر حبوبات
و درختان را حق تعالی برای حضرت آدم ع فرستاد و حضرت جبرائیل ع بخدمت آدم ع آمد

اورا از درخت نخست شدن و گندم کشتن و زراعت رسانیدند و جهانبانان و سایر امورات را تعلیم داد و بحکم
جناب احدیت گشت زراعت کردند و حق تعالی بحضرت آدم و اولاد در راحت فرمود و ایشان بزرگ شدند
و بامر زنده کاشتن مشغول شدند و گوسفند و گاو و اسب و چهارپایان را حق تعالی برای ایشان آفرید و از شیر
حیوانات حلال گوشت روغن و گوشت و پنیر بعمل آوردند و سایر امورات که الحال در میان اولاد او
هستند و لیست همگی در آن روز اول قرار داده شده از لباس و خوراک و درخت خواب و زن و شوهر
و سایر اشیا که الحال در میان بنی آدم شایع است و بدان که یک عمودی از نور حق تعالی در میان
زمین و آسمان آفریده است که آن مکان قبله است و در برابر همان عمود نور بایست عبادت
کنند و بآن جانب رو کنند و آن عمود از تحت الثری تا فوق الثریا … فرموده است و حق تعالی
فرمود که جبرئیل آمد و بحضرت آدم علیه السلام تعلیم کرد که برابر آن عمود در مکان زمین خانه کعبه را ساخت
که قبله اهل اسلام باشد و دینی که خدای تعالی قرار داد فرموده است دین اسلام است که از عهد آدم تا
بحال هر پیغمبری که آمده است مأمور بدین اسلام بوده اند چنانچه حق تعالی فرموده است إِنَّ الدِّینَ
عِندَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ یعنی بدرستیکه دینی که خدا قرار داد کرده است اسلام است و هر دینی که در
عالم هست همه باطل و ناحق است و هر را مردمان از پیش خود قرار و بنا گذاشته اند بنحوی که خواهش
نفس ایشان بوده است که چون نقل زردشت ملعون آیین دین مجوسیان را قرار داده که
و سامری آیین دین گوساله پرستان را قرار داد کرده و … دین آیین … قرار داد
کرده است

قرار داد کرده است و دیگر آنجا بطول می انجامد و بیان آن معرفت ندارد فی الجمله باید دانست که
حق تعالی دین یهود و نصاری و مجوس و هندو و ستاره پرستان و بت پرستان را قرار داد نکرده
است و هر یک از این دینهای باطل را هر کس موافق خواهش خود قرار داد کرده است که مردم تابع
آن زمان چون ظاهر بت پرست بوده اند و الحال نیز ظاهر بت پرست میباشند چون میدیدند
که پیغمبران خدا که مردم را بدین حق دلالت میکردند هیچکدام لباس در کار اساس و دولت دنیا را
نداشتند و آنها که دین باطل برپا کرده اند همه آلات شده و صاحب لباس و اساس بودند از این
سبب مردم تابع دولت دنیاداران شدند و دین باطلی که ایشان قرار داد کرده بودند قبول
کردند و دین حق را قبول نکردند مگر اندکی از اهل عقل که فهمیدند زینت و زخارف دنیا نبود
بلکه راه حق را می طلبیدند و سخن پیغمبران را قبول کردند و اسلام آوردند پس هر کس اهل
دنیا بود و دین باطل را بسبب دنیاداران قبول کردند دین حق را قبول نکردند چنانکه الحال هم
مردم این زمانه نظر بلباس و لباس میکنند و حق را در میان اهل دولت و ثروت میدانند و حال
آنکه غلط فهمیده اند چرا که حق مرکزی دارد و غایات مرکز باریک است چنانکه مشهور است که راه حق
باریک است یعنی اهل حق بسبب … دروغ بر هم نمی بافند و سخن خود را جلوه نمیدهند
و خودنمایی و مردم فریبی نمی کنند و برای خود مردم را بابر دینی و عمل زینت دعوت نمیکنند
بلکه آنچه موافق احادیث اهلبیت بضرورت نقل میکنند و بمردم میگویند و این راه بسیار

باریک است و مردم از دنبال ایشان نمیروند مگر غافلان که نور ایمان در جبههٔ ایشان ساطع است و اما جهال
و دنیا پرستان تابع اهل دنیا و لباسهای فاخر ایشان شوند چنانکه شاعر طعنی بر اهل دنیا پرستان زده است
و علمای حق بملک نسبت داده است و علمای باطل را با الاغ نسبت داده است و گفته فی المثل
جبهٔ شعرا که ملک پوشد ۰ پیش چشم جهانیان خاراست ۰ خر اگر سرخ و سبز میپوشد ۰
السلام السلام در کار است ۰ و این بدیهه است که گنج در ویرانه است و علم در خزانهٔ سینهٔ عارفان
است اِنَّ دُرَرَ الحِکمَةِ المَکنونَةِ فی اَصدافِ صُدُورِ العارِفِین یعنی بدرستی که
درهای علم و احکام شریعت پنهان است در صدفهای سینهای اتقیا عشریه وَاِنَّ جَواهِرَ العُلُومِ
المَخزونَةِ فی زَوایا قُلُوبِ العارِفِین بدرستیکه جواهر علم در خزانهای گوشهای
دلهای اهل عرفان است پس هر کس که علم را میخواهد باید از ایشان طلب کند و هر کس دنبال اهل دنیا
رفت مانند قوم فرعون به بلیهٔ ضلالت گرفتار خواهد شد و در دریای غضب الهی با فرعون زمان
خود غرق خواهد شد چراکه فرعون در وقتی که حضرت موسی علیه السلام را در نظر خلق خار کند و خود را
عزیز کند و دولت و اساس دنیا را که در تفرقه خود داشت بایشان نمود و فقر و بی چیزی موسی علیه السلام
نیز بایشان نمود خرهای بی فسار و بی لجام بدام تزویر آن ملعون افتادند و اطاعت امر آن لعین
کردند از جادهٔ شریعت غرّا بیرون رفتند ببلیهٔ ضلالت افتادند و آخر کار ایشان آن بود که غرق
شدند و این مقدمه را خالق عالم در سورهٔ مبارکهٔ حم فرموده است که فرعون ملعون رو بقوم خود
کرد گفت با قوم یعنی ای گروه اَلَیسَ لی مُلکُ مِصرَ یعنی آیا پادشاهی مصر مخصوص من نیست

باین معنی

باین معنی که من پادشاه مصرم وَهذِهِ الاَنهارُ تَجری مِن تَحتی و این نهرهای آب
در زیر قوم و تحت من و زیر عمارت من جاری میشود اَفَلا تُبصِرُونَ آیا نمی بینید یعنی نظر
کنید و ببینید که دولت و اساس و بارگاه و لباس من چه گونه است اَم اَنا خَیرٌ مِن هذا
الَّذی هُوَ مَهِینٌ آیا من بهترم یا این موسی علیه السلام که یک لباس پشمینه و مندرس پوشیده است و جبه
کهنه زینت و اساس دنیا ندارد وَلا یَکادُ یُبِینُ و سخن نیز بفصاحت نمیتواند گفت
و من نهایت فصاحت و خوش کلامی دارم و نهایت دولت و کامرانی دارم پس چون مردم نظر کردند
و دیدند که موسی نه لباسی و نه اساسی دارد و هم گفتند فرعون راست میگوید و سخن فرعون حق است
و از خداوند عالمیان پیغمبری فرستادن می بایست فرعون را پیغمبر کند خدا چه بهمین سبب که حضرت موسی
اسباب و اساس و آلت دنیا را ندارد و فرعون اساس آن را داشت مردم بفرعون ملعون گرویدند
و ایمان بحضرت موسی علیه السلام نیاوردند و در حدیث وارد شده است که حق تعالی حضرت موسی را بجانب
فرعون و فرعونیان فرستاد و او را مامور به پیغمبری کرد که پیغمبری ایشان کند و امر کرد که اول پیغام خدا
بفرعون برساند باین طریق که خطاب الهی رسید که اِذهَب اِلی فِرعَونَ اِنَّهُ طَغی یعنی ای
موسی برو بسوی فرعون بدرستیکه فرعون از در کلام من یاغی شده است فَقُل هَل لَکَ اِلی
اَن تَزَکّی بفرعون بگو آیا تو اراده داری که از این راه باطل برگردی و براه حق بیایی وَاَهدِیَکَ
اِلی رَبِّکَ فَتَخشی و من ترا راه حق بنمایانم و تو راه حق را بگیری و از خدا بترسی و گمراه
نکنی مردم را پس چون حضرت موسی علیه السلام بمصر آمد و بدر خانهٔ فرعون رفت و بجاجان فرعون [illegible]

که بفرعون بکویید که یک شخصی سخن دارد و میخواهد بتو بکوید و نحوی کیند که مرا بطلبید حاجبها
چون وضع لباس موسی ع را دیدند ترسیدند که اگر بفرعون بکویند و فرعون این شخص را بطلبد
با این اوضاع مارا بقتل خواهد رسانید که چرا اذن چنین کس را بنزد من کردید چه قابلیت دارد
از این ترس عرض موسی ع را بفرعون نکردند تا چهل روز تا روز چهلم که سخن موسی ع اعتنا نکردند
چون بعد از چهل روز صدای موسی ع را فرعون شنید از حاجبها پرسید که کیست این مرد که اذن
داخل شدن در مجلس ما می طلبد کفتند شخصی دیوانه خولیده بوضع کدائی میباشد که الحال چهل روز است
که میخواهد بعرض حضور شما برسانیم که اورا بطلبید فرعون کفت اورا بطلبید تا به بینیم که چه میکوید
پس موسی ع داخل شد فرعون ملعون اورا شناخت و از ترس بر خود لرزید اما بظاهر اعتنا نکرد
حضرت موسی ع فرمود که ای فرعون إِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ بدرستیکه من پیغمبرم
بسوی شما از جانب پروردکار عالمیان و مطلب من این است که پیغام پروردکار عالمیان
بر شما برسانم فرعون کفت وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ کیست آنکه تو میکوئی پروردکار عالمیان
حضرت موسی ع فرمود رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِن كُنتُم
مُّوقِنِينَ یعنی پروردکاری که آسمانها و زمینها و آنچه میان آنها میباشد همه را او آفریده
اگر شما ایمان و یقین دارید که این ها را خالق و پروردکاری است فرعون خواست که دفع
فهم مردم کند بمردم کفت أَلَا تَسْتَمِعُونَ آیا کوش نمیدارید که این دروغ کوی و نادان
چه میکوید من از ذات میپرسم او صفات میکند من میکویم خدا کیست او میکوید آنکه است

کما هاها

و آسمانها و زمین ها را آفریده است اگر تو راست میکوئی خدا را نشان من بده نا آنکه صفتهای
اورا بمن نمائی خلاصه اول سخن کوئی که در عالم برای ذات و بهیات کفته شد از زبان
نحس نجس فرعون جاری شد و این شکها و فتنهائی که در عالم بر پا شده است همه از ریشه
آن ملعون است که خواست معارضه با حق تمام کند و مغالطه با اهل حق کند و مغالطه حق را باطل کند
و در جواب حضرت موسی ع نکوید و رو بحاضران کرد کفت به بینید که من میپرسم که خدا چکونه چیز است
و این شخص صفتهای اورا بمن نشان میدهد اگر راست میکوئی خدا است خدا را بمن نشان بده
پس آن قوم سیه روزگار فریب خورده و عقلهای ناقص بقِلَّتِهِ الْجُهَّالِ قبول سخن فرعون
کردند و سخن موسی ع را قبول نکردند بنحوی که الحال بعضی از احمقها دنبال سخنان اهل اشراق و حکمت رفته اند
و از اهل شرع رو کردان شده اند و جاده شریعت را پشت سر انداخته اند و بر احادیث اهل بیت علیهم السلام
نکات بی معانی بیفایده بسیار چیده اند خدا محافظت کند خلاصه چون فرعون سخن بیهوده
و خاصیت را کفت حضرت موسی ع فرمود رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ یعنی پروردکار شما
و پروردکار پدران شما که پیش از شما کذشته اند فرعون کفت ای مردم إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْ
سِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ یعنی بدرستیکه بسوی کما ادعا میکند از جانب خداوند آمده است دیوانه است
سخن عاقلانه نمیکوید حضرت موسی ع فرمود رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا یعنی پرور
دکاری که مرا بسوی شما فرستاده است پروردکاریست که مشرق و مغرب را آفریده است فرعون کفت

ای موسی لَئِنِ اتَّخَذْتَ اِلٰهًا غَیْرِی لَاَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِینَ یعنی
اگر تو بعد ازین ادّعا کنی که خدای غیر از من هست البته بدان که ترا بزندان خواهم
فرستاد خلاصهٔ مطلوب باین بود که احمقهای نادان گوش بسخن اهل حق
نمیکنند و بلباس و اساس نظر میکنند مثل قوم فرعون که نظر بلباس و دولت
فرعون کردند و سخن او را قبول کردند و سخن موسی را علیه السلام قبول نکردند و هم چنین
در هر زمانی که هر پیغمبری را که خدای تعالی فرستاده است همگی از اهل زمان خود
فقیرتر بوده اند باین سبب که مردم بدانند که دولت دنیا نزد حق تعالی قدری
و منزلتی نیست و اهل تقوی را خدای تعالی دوست میدارد و ازین سبب که اهل دنیا
نظرشان بدولت و زخارف و زینت دنیا بود اعتنا به پیغمبران نکردند و گفتند که
اگر این شخص پیغمبر بود چرا بایست دولت و اساس داشته باشد و میگفتند که چگونه
چیز است که این شخص که ادّعای پیغمبری میکند دولت و اساس ندارد و این سخن را
نسبت بحضرت پیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز گفتند چنانکه حق تعالی
فرموده است وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هٰذَا الْقُرْآنُ عَلٰی رَجُلٍ مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ عَظِیمٍ
یعنی امت محمد المصطفی صلی الله علیه و آله که بعضی از امتهای ظاهری بودند که بباطن
منافق بودند و بعضی که بظاهر نیز اقرار نداشتند بیکدیگر گفتند که چرا این قرآن بر ابوجهل ملعون

که دولت بسیار

که دولت بسیار و فرزندان بسیار دارد نازل نشده و چرا بر عبد الله ابن ابی ملعون که صاحب دولت
و اهل قبیله است نازل نشده خلاصه اهل دنیا همیشه نظرشان بمال و زینت دنیا بوده است و
الحال نیز اگر کسی پیدا شود که مرد خدا باشد و فقیر باشد و سخن حق بگوید کسی قبول نمیکنند بلکه اندکی
جماعتی که اهل حق و تقوی میباشند اما اگر شخصی صاحب دولت و اساسی خوش لباسی که
پیدا شود و سخن دروغ باطل و هرزه بگوید اهل دنیا بسبب آنکه لباس و اساس که دارد قبول میکنند
و این معنی را حق تعالی در سورهٔ منافقون بیان فرموده است و سبب اش این بود که جناب محمد
به پیغمبری مبعوث شد و مردم از هر طرف هجرت کردند و پسرها ترک پدر و مادر و اقوام خود کردند
و غلامان ترک آقای خود کردند و بخدمت آن جناب آمدند که ایمان آوردند و دست تسلط
کفار از سر ایشان کوتاه شد پس چون غلامان و پسرها و مهاجرین ترک مال و اسباب و خانهٔ خود
کردند و بمکهٔ معظمه بخدمت رسول خدا صلعم آمدند فقیر بودند و چیزی نداشتند آنجناب مقرر نموده
بود که دولتمندان مکه از قریش و انصار بهر جهت اخراجات مقرری به مهاجرین میدادند پس چون جناب
خاتم الانبیاء باین نحو مقرر فرموده بود چون مهاجرین با آنجناب بمدینه بود و مهاجر و انصار نیز همه در مدینه
آمده بودند و عبد الله ابی ملعون صاحب دولت و اساس بود حضرت رسول صلعم که مقرر فرموده بود که والتماس
چیزی بمهاجرین فقیر دهند عبد الله ابی ملعون برفقای خود میگفت که به بینید که مردم چگونه احمق
و نادان اند که اطاعت سخن شخصی را میکنند که قادر بر اخراجات و عیال خود نیست و دیگران که از
خانهای خود هجرت کرده اند و نزد او آمده اند که در پهلوی او زندگانی کنند چه قدر احمق و نادان میباشند

گفت باید تدبیری بکنیم که ریشهٔ احمد و اصحاب او را از زمین بکنیم که کار را بما تنگ کرده است و نزدیک است
که تمام مدینه مطیع و منقاد حکم او شوند خلاصه عبدالله ابی ملعون با پنج نفر دیگر حیله بود و مدام با رفقای
خود مصلحت میدید که جناب رسول خدا را از مدینه بیرون کنند و میگفت ما عزیز و عزیزتر از تمام
خلق مدینه میباشیم و خوارتر و ذلیل‌تر از رسول خدا کسی نیست و ما میتوانیم او را از مدینه بیرون
کنیم و شما به بینید که اخراجات این گداها بپای ما گذاشته است ما بایشان میدهیم و از تکلیف میکنند
که دیگر هم بدهیم این هم تقصیر ماست اگر ما اخراجات با این فقرا ندهیم از دور و برش او بروند و از هم
بپاشند و کسی دور او نماند بروزی احمد را میتوانیم از شهر بیرون کنیم خلاصه مدام ایشان در این فکر
بودند که آنحضرت را از مدینه بیرون کنند و خودشان سرکرده و بزرگ‌تر خلق باشند قضا را در آن مدت
آنحضرت با لشکر اسلام بجهاد رفته بودند و آن لعینان منافقان نیز در خدمت آنحضرت بودند چون فتح کردند
و مراجعت بجانب مدینه کردند چون نزدیک مدینه رسیدند خیمه زدند و عبدالله ابی نیز
خیمه زد و با رفقای خود در آن خیمه نشستند و زید ابن ارقم از خلصان صحابه که طفل بود در خیمهٔ ابی
وارد شد و در مجلس ایشان نشست و با هم صحبت میداشتند و بفکر این بودند که زید خبر از ایشان ندارد که بخدمت
جناب رسول خدا خواهد برد پس از هر جا سخن گفتند عبدالله ملعون گفت که احمد چه بسیار حمایت این
گداها میکند خصوص سلمان و ابوذر و مقداد و عمار ابن یاسر و قنبر و بلال و این فقیرها و شما است
که اخراجات با این گداها میدهیم که ایشان بدور احمد جمع شده اند بعد از این باید که چیزی با این

اشخاص

اشخاص ندهید که شاید از دور احمد پراکنده شوند و غلامان نزد آقای خود روند و سرکج بر نزد [illegible]
آنوقت او را از مدینه اخراج کنیم چرا که ما از همه کس عزت و مایه بیشتر است پس چون این سخنان در مجلس آن
منافق ملعون مذکور شد زید ابن ارقم تمام را شنیده و از آنجا بخدمت جناب رسول خدا صلعم آمده همه را
عرض کرد حضرت در غضب شده و آن ملعون را طلبیده آن ملعون با سایر منافقان که رفقای او بودند
با هم چاره کردند که گویا کسی خبر برده است و باید برویم و انکار نمائیم پس از خیمهٔ خود بیرون آمده و بحضور رسیده
میگفتند و گویش میدادند که به پیغمبر که سخن ایشان است باز خلاصه چون داخل خیمهٔ رسول
عبدالله ملعون سلام کرد و تعظیم پیغمبر خدا کرد و از راه نفاق و تملق سخن داشت گفت نشهد انک
لرسول الله یعنی گواهی میدهیم که تو پیغمبر خدای پس جناب رسول خدا این طریقهٔ ادب و اخلاص
و ارادت شد انوقت بدو از سایر رفقای بدبختان او نیز بر سخن زید ابن ارقم تعجب
۹۱۰۱۲ فرمودند و رفقای بجانب زید کرد زید بیچاره متحیر ماند و علاج و صلاح ندانست پس عبدالله ابی
با رفقای خود سخن گفتن و صحبت داشتن با رسول خدا مشغول شدند حضرت گوش بسخنان ایشان
میداد و زید غمناک نشسته بود که ناگاه جبرئیل نازل شد و سورهٔ منافقین بر جناب رسول خدا صلعم
نازل کرد و احوال آن ملعون منافق را و رفقای او را و خلوص ارادت زید ابن ارقم را بر آنجناب
ثابت کرد هم چنانکه بیان فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم اذا جاءک المنافقون

قالوا نشهد انک لرسول الله یعنی چون منافقان که عبدالله ابن ابی و رفقای او باشند
نزد تو می آیند و میگویند که شهادت میدهیم باینکه براستی که تو پیغمبر خدای این سخن ایشان دروغ
و حیله و دفع اذیت از خود کردن است ایشان هرگز ایمان بتو نیاورند ای محمد صلی الله علیه و آله والله
یعلم انک لرسوله و خدای تعالی میداند که تو پیغمبر او میباشی والله یشهد ان
المنافقین لکاذبون و خدای تعالی شهادت میدهد که عبدالله ابن ابی ملعون و رفقای او ملعون
میباشند و هر یک از منافقین دروغ گویند و سخنان با اعتقاد شان یکی نیست اتخذوا ایمانهم
جنة این قسمها که میخورند سپر بلای خود کرده اند که جان و مال ایشان با امان باشند فصدوا
عن سبیل الله پس برگشتند ایشان از راه خدا و از طریقه شرع انهم ساء ما کانوا
یعملون ایشان هر عملی که میکنند بد است و عمل ایشان هرگز نیک نیست ذلک بانهم
امنوا ثم کفروا این نفاق ایشان و بطلان عمل ایشان بای سبب است که بزبان ایمان می آورند
و بدل اعتقاد ندارند فطبع علی قلوبهم فهم لا یفقهون پس خدای تعالی مهر غفلت
بر دلهای ایشان زده است و ایشان سخن حق را نمی فهمند و اذا رایتهم تعجبک اجسامهم
و هرگاه ایشان بخدمت تو می آیند ای محمد صـ تو ایشان را می بینی جسمهای نحس ایشان بنظر مبارک

تو جلوه

تو جلوه میکنند که خیال میکنی ایشان مومن خالصند با صورتهای ایشان خوش و مرغوب
آفریدیم و ان یقولوا تسمع لقولهم از بس فصاحت و خوش زبانی دارند
هرگاه سخن میگویند تو گوش بسخن ایشان میداری کانهم خشب مسندة
چنان قیاس کن که ایشان چوبهای خشک شده اند که در میان دیوار بکار بر نیامده اند یعنی ایشان
هیچ قرب منزلتی نزد ما ندارند و این صورتهای دلفریب ایشان طعمهٔ اهل جهنم است و این
جثه خوش ترکیب ایشان مارها و عقربهای جهنم است و این زبان خوش اختلاط ایشان
مخصوص وای وای گفتن است در جهنم ای محمد صـ این کسانی غیبت تو کرده اند و باهم
سفارش کرده اند که این دفعه ترا از مدینه بیرون کنند هر جا که هرکس بر سند و می بینند که
باهم سخن میگویند از کار خود شان تشویش دارند یحسبون کل صیحة علیه
علیهم گمان میکنند که هر سخنی که گفته میشود از ایشان در میان آورده اند هم العدو
فاحذرهم ایشان دشمن خدا و پیغمبر خدای محمد صلی الله علیه و آله پس تو از ایشان حذر کن
و اعتقاد بسخن ایشان میاور قاتلهم الله خدا ایشان را لعنت کند انی یؤ
فکون چگونه از راه حق برگشته اند و چگونه حیله و تزویر و نفاق با اهل ایمان کنند
خلاصه چون این سوره نازل شد جناب رسول خدا بعبدالله ملعون گفت ای ملعون
روسیاه تو در خیمه خود چنان و چنین با این بدبختها میگویی و در حضور من تعارف

میمهی بر بستم پس آن ملعون خجل شده از مجلس آنحضرت بیرون رفت و با بر رفقای منافقون
پس جمعی از حاضران رفتند و بآن لعین گفتند ای مرد این چه خیال باطلی بود که تو کردی بیا برگرد بخدمت
آن منبع سخا و رحمت و شفقت بگو که توبه دهد ترا و طلب آمرزش برای تو کند آن ملعون از سخن
ایشان برشش آمد و سر خود را به پیچید و گفت که شما مردم فرمودید هستید اوّل با من گفتید بیا ایمان آوردم
آوردم و گفتید که مال خود را بگداها بده دادم بعد از من بردوم حالا مرا سجده کنم دیگر کاری باقی نمانده
است چون آن ملعون این سخنان را گفت آیه نازل شد وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا
يَسْتَغْفِرْ لَكُمْ رَسُولُ اللَّهِ لَوَّوْا رُءُوسَهُمْ یعنی همین که اهل ایمان با آن منافقان
میگویند که بروید بخدمت رسول خدا و طلب آمرزش کنید برای شما ایشان سرهای خود را می‌پیچند
و گردنهای خود را بر می‌تابند و از راه استغنا با اهل ایمان میگویند که ما را حاجتی نیست به پیغمبر برای
ما استغفار کند وَرَأَيْتَهُمْ يَصُدُّونَ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ و خواهی دید ایشان را که از راه
حق برگردند و گردن کشی کنند در باب طلب آمرزش کردن تو برای ایشان سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ
أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ تفاوتی ندارد برای
ایشان خواه طلب آمرزش برای ایشان بکنی و خواهی مکن که خدا هرگز ایشان را نمی‌آمرزد إِنَّ
اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ بدرستیکه خدا کرده نافرمانان را بجود ایشان وا
گذاشته است هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَى مَنْ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى

ينفضوا

يَنْفَضُّوا ایشان کسانی هستند که میگویند اخراجات بایشان که دائم که نزد پیغمبر خدا صلی الله علیه وآله
آمده اند مدهید تا که ایشان پراکنده شوند و هر کس دنبال کار خود روند و محمد صلی الله علیه وآله
تنها بماند وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ و حال آنکه خزانهای آسمانها و زمینها و
به تحقیق خداست وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ و لکن منافقان این معنی را
نفهمیده اند يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ
مِنْهَا الْأَذَلَّ میگویند آن منافقان بدبخت که اگر این دفعه بسوی مدینه برگردیم محمد صلی الله
بیرون خواهیم کرد باین سبب عزیزتر از همه کس ما باشیم و محمد خار تر از همه کس است وَلِلَّهِ
الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ و حال آنکه عزت مخصوص خدا و پیغمبر خدا و اهل ایمان است
وَلَٰكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ و لکن منافقان این معنی را نه نفهمیده اند خلاصه مطلوب
این بود که دینی که خدا قرار داده کرده در زمان حضرت آدم علیه السلام دین اسلام بود که خدای تعالی
مامور کرد حضرت آدم را که اسلام را شعار باشد و سایر پیغمبران نیز بدین اسلام مامور کرد چنانکه در
باب حضرت ابراهیم ع فرموده است مَا كَانَ إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا
یعنی حضرت ابراهیم ع نه یهودی بود و نه نصاری بود وَلَٰكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُسْلِمًا
ولکن ابراهیم علیه السلام رو از دینهای باطل گردانیده بود و رو بجانب حق آورده بود و مسلمان بود
وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ و از جمله مشرکان نبود خلاصه این حق دین اسلام است و خلاف کلام اول

اول بار در زمین بنا کرده شد خانهٔ کعبه بود که بمکهٔ معظمه است چنانکه حق تعالی فرموده است
إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَهُدًى لِلْعَا
لَمِينَ یعنی بدرستیکه اول خانهٔ که وضع شد برای مردم در زمین البته خانهٔ کعبه است که بمکه مبارک
است و راه نمای اهل عالم است فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ در آن خانه معجزهای روشن است
و از آنجمله مقام ابراهیم علیه السلام میباشد که حضرت ابراهیم وقتیکه مامور شد که ستونهای
خانهٔ کعبه را بلند کند با حضرت اسماعیل ع آنوقت ستونهای خانهٔ کعبه را بلند کردند اما
اصل خانهٔ کعبه را حضرت آدم علیه السلام بنا کرد خاصه چون آن خانه را بلند کردند در اطراف
آن خانه مسکن و ماوا گرفتند در صحرای مکهٔ معظمه سکنا گرفتند و حق تعالی هفتاد دو پسر بآدم ع
عطا فرمود و مادر همگی حوا علیها بود چون هابیل را قابیل حسد برد و او را کشته کرد حق تعالی
حضرت شیث را بآدم علیه السلام بعوض هابیل عطا فرمود نام مبارک او را شیث گذاشت
و لقب او را هبة الله گذاشت و فرزندان دیگر که خدا بآدم هم داد و هر یک را آنحضرت بدین
اسلام مامور کرد و او آئین اسلام را بایشان آموخت و وصیت بایشان کرد که بعد از من وصی
من هبة الله است که حضرت شیث باشد و باید اطاعت او کنید و خدا را بنده
کنید از راه اخلاص و هر یک برای خدا قرار شد همه و در اوقات نمازها مشغول نماز شوید
و نماز را بآرام و خضوع و خشوع بجا بیاورید و در حالت الات احراق نکنید و احسان و مروت

با اهل ایمان

با اهل ایمان بکنید و با دشمنان خدا دوستی مکنید و زکوة مال خود را بمحتاجان بدهید
و حج خانهٔ خدا را بجا بیاورید که احسان بخویشان و حقوق ارحام خود بکنید و سایر موعظها و
نصیحتها که لایق و سزاوار ایشان بود بایشان گفت و مدام بایشان مهربانی میکرد و
هر یک را از جماعت بری و بحری خدای تعالی عطا کرد و از ایشان اولاد بسیار بهم رسید
و هر یک از اولاد خود را نام گذاشت و هر یک از فرزندان خود گوسفند و گاو و دواب و سایر
مواشی قسمت داد و هر یک چیزها برای خود و عیال خود زدند و در جای ایشان از یکدیگر جدا
میگردند با امر خدای تعالی و هر یک بشغلی مشغول بودند و گاهی حضرت آدم ع میخوابید و فرزندزاده
گان آنحضرت می آمدند و بر سر و صورت و سینهٔ آنحضرت بالا میرفتند و آزار میرسانیدند و
بعضی از فرزندان آنحضرت بیکروزی عرض کردند که ای پدر بزرگوار چه میشود که این طفلها را
منع کنی که اذیت بتو نرسانند آدم ع فرمود که ای فرزندان من در بهشت یک حرکتی که از من
از بهشت بیرونم کردند میترسم که دیگر حرکتی بکنم و بلای دیگر بر من نازل شود باین سبب جفای
این طفلان سخته ام و مرویست که یکروزی حضرت آدم علیه السلام در صحرای خوابیده بود
و دو فرزند آنحضرت که یکی از ایشان لای اسم داشت و دیگری لوی اسم داشت آن دو
پسر در نزد آدم ع آمدند قضارا باد پیراهن حضرت آدم ع را بالا افگند و آن پسر که اسم
او لای بود نظر بعورت حضرت آدم کرد و آن پسر که لوی اسم داشت آمد او را منع کرد و

و پیراهن او بر بدن مبارک آنحضرت پوشیده بود نیز لالی پیراهن را بالا کرد بر بدن مبارک پدر نظر کرد
و لوی او را منع کرد حضرت بیدار شدند و از این واقعه اطلاع یافت بر لالی نفرین کرد و گفت که خدا ترا
و اولاد ترا رو سیاه کند و ترا با اولاد تو کنیز و غلام این برادر و اولاد این برادر کند پس بموجب دعای
حضرت آدم ع روی لالی با تمام بدنش سیاه شد و با همان رو سیاهی که بود بمنزل خود آمد و
حکایت برای زن خود بیان کرد و چون فرزندان از ایشان بعمل آمدند سیاه شدند و هم چنین
هرچه اولاد که خدای تعالی بایشان عطا کرد همگی سیاه بودند مدتی گذشت برادران بر حضرت شیث ع
حسد بردند و گفتند سبب چیست که پدر ما شیث ع را بر ما برگزید که امر کرد که بعد از پدر اطاعت شیث ع
کنیم پس با یکدیگر عهد کردند که پدر را بقتل رسانند چون این خبر بحضرت آدم ع رسید عرض کرد پروردگارا
دفع شر ایشان را از من دور کن خطاب الهی رسید که ای آدم ع دل جمع دار که من شر ایشان را
از تو خواهم کرد و بدان که این خیالها که ایشان کرده اند فایده بسیاری دارد و این عمل از قوه ایشان
بفعل نخواهد آمد پس چون آن شب گذشت و صبح شد برادران از خواب بیدار شدند هر کدامی لفظی
آموخته بودند مخالف لفظ دیگری بنحوی که دو برادر نبودند که یکدیگر را بفهمند و آن هفتاد و دو
نفر هفتاد و دو لفظ بهم رسانیده بودند حضرت شیث ع لفظ سریانی که پدرش داشت همان لفظ
داشت پس چون برادران یکدیگر را ملاقات کردند و با هم متکلم شدند و زبان یکدیگر را نفهمیدند
از هم ترسیدند و از نزدیک یکدیگر فرار کردند و هر یک زنان و فرزندان و اسباب خود را برداشتند
و از آن مکان

و از آن مکان فرار کردند و در آن بیابان میرفتند تا هر یکی بیک چشمه آبی رسیدند
و در همانجا منزل کردند و خیمه زدند و بتدریج عمارت ساختند و هر یک از ایشان شهری
بنا کردند که الحال آن شهرها بر پا است و از آنجمله شهر حبشه است که لالی که سیاه بود با زن و
فرزند خود در آن منزل جا گرفتند و در آن جای شهری ساختند و آن طایفه که از نسل لالی
مانده است سیاها حبشی اند و بعضی بجانب زنگبار رفته اند و آن جماعتی که از اولاد آدم ع
مانده که نسل ایشان است و بعضی فرزندان بدکار و از آنجمله پسر یکی از آن فرزندان آدم ع که ورخه
لوی بودند دختری از دختر لالی که سیاه بود عقد کرد و از آن شوهر نطفه و زن سیاه فرزندان
که بعمل می آمدند یعنی از نسل لالی و لوی که الحال ایشان را لولی میگویند و این است که جماعت
لوی را نا نجیب میدانند مسئله بدانکه خالق عالم این عالم را بجای انسانی ماننده است یا شخص از رو است
این شخص عالم را اعضا و جوارح میباشد و از جمله اعضای شخص سر هر شخص اشرف همه اعضا است
و برای هر عضوی لباسی قرار داده است و برای سر تاج را آفریده است و این عالم مانند شخص
است و سر این عالم عرش اعظم است و تاج عرش جناب محمد المصطفی صلی الله علیه و آله است که جای
آنحضرت عرش است و چون ... بسبب آنکه آنحضرت راه نمائی خلق باشند آنحضرت را بر زمین
جا داد و برای اینکه بر خلق ثابت شود که آنحضرت تاج سر عالمیان است جسم مبارک آنحضرت
را بعرش بردند تا آنکه حق بمرکز خود قرار گیرد بعد از آن آنحضرت را بر زمین باز آوردند تا

ما زاده نمای خلق باشد و بغیر از جسم مبارک آنحضرت هیچ جسمی باسمان نرفته است و هر کس این
قایل شود که جناب علی بن ابیطالب بعرش رفته است افترا در حق جناب علی بن ابیطالب ع
گفته است چرا که هیچ جسمی قابل آسمان نیست و نخواهد بود مگر جسم جناب رسول خدا صلی الله علیه
اما رتبه و شان و قدر منزلت جناب علی بن ابیطالب ع بعد از پیغمبر زیاده از جمیع پیغمبران و صدیقان است چنانکه
رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی جناب علی بن
ابی طالب بهترین خلق است و هر کس این سخن را قبول نکند کافر است و فضایل آنحضرت در
کتابها مشهور است و بسیار ذکر شده است و شرافت و فضیلت آنحضرت بر همه پیغمبران از آفتاب روشن
تر است اما جسم مبارک آنحضرت باسمان نرفته است و جسم آنحضرت هیچکس غیر از جناب رسول خدا صلعم
بعرش نرفته است و اما جسم عیسی ع و ادریس ع که باسمان رفته است سبب هر یک بیان میشود
اما جسم حضرت ادریس ع که باسمان رفته است سببش این بود که ملکی از جمله ملائکه بسبب تقصیری
از آسمان بر زمین افتاده بود چون با حضرت ادریس ع ملاقات کرد التماس دعا کرد که حضرت ادریس علیه
نزد حق تعالی دعا کند که خدای تعالی از سر تقصیر او درگذرد و او را در صف ملائکه جای خود را بدهد
چون ادریس ع دعا کرد خدای تعالی بالهای آن ملک را باز داد و آن ملک بحضرت ادریس علیه
عرض کرد که ای پیغمبر خدا تو در حق من نیکی کردی الحال هر حاجتی که داری که از من بر آید
از من طلب کن تا من آن حاجت ترا بعمل آرم تا تلافی شود بنیکی تو حضرت ادریس علیه السلام

نزد

که فرمود من از قبض روح خود تشویش دارم میخواهم که با حضرت عزرائیل ع ملاقات کنم
و با او هم کلام و رفیق و مونس شوم تا در وقت قبض روح خود تشویش نداشته باشم آن ملک قبول
کرد و ادریس علیه السلام را بر بالای بال خود سوار کرد و بجانب آسمان پرواز کرد و او را باسمان برد
چون باسمان اول رسید دید که عزرائیل در آنجا نبود و از آنجا پرواز کرد و حضرت ادریس را باسمان
دویم برد چون در آنجا رسید دید که عزرائیل ع در آنجا نبود بعد از آن او را باسمان سیم برد چون
در آنجا هم نبود و باسمان پنجم رسید و از آنجا هم عزرائیل را ندید پرواز کرد در میانه راه آسمان
ششم حضرت عزرائیل را دید که [illegible] زودی آید آن ملک پرسید که ای عزرائیل بکجا میروی
عزرائیل گفت که خدای تعالی مرا مامور فرموده است که در میان آسمان ششم و پنجم قبض روح
ادریس علیه السلام بنمایم ادریس علیه السلام این سخن را شنیده بر خود لرزید و در آنجا عزرائیل ع قبض روح
مقدس حضرت ادریس را نمود اما حضرت عیسی ع چون قوم آنحضرت قصد قتل او کردند پادشاه
ایشان با لشکر خود بقصد قتل آنحضرت رو نمود آنحضرت بامر خدا داخل بیت المقدس شده
و آن پادشاه با بعضی از خواص خود در عقب آنحضرت داخل بیت المقدس شد پس بامر خدای تعالی
ملائکه از آسمان نازل شدند و حضرت عیسی ع را باسمان چهارم بردند و حضرت عیسی ع در آن آسمان
در معبدی که خدای تعالی برای او قرار داده فرموده است بعبادت خدا مشغول شد و خدای تعالی
آن پادشاه را بشکل حضرت عیسی ع متشکل گردانید و آن قوم چون چنان دیدند او را گرفتند و از
بیت المقدس بیرون کشیدند و اذیت بسیار رسانیدند هر چند آن ملعون گفت من پادشاه

شمایم چرا مرا ز جبر میکنید ایشان قبول نکردند و گفتند تو عیسی هر چند آن ملعون گفت
من عیسی نیستم قبول نکردند و آخر او را بر دار زدند و او را کشتند و گفتند ما عیسی را کشتیم
و حق تعالی در این باب فرموده است قَوْلِهِمْ إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ
مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ و یک سخن کفر ایشان این است که میگویند که ما کشتیم عیسی بن مریم
که پیغمبر خدا بود و حق تعالی تکذیب قول ایشان فرموده است باین طریق که وَمَا قَتَلُوهُ
وَمَا صَلَبُوهُ یعنی و حال آنکه نکشتند ایشان عیسی را و بر دار نزدند آنحضرت را وَلَكِنْ
شُبِّهَ لَهُمْ ولکن بادشاه ایشان بود بشکل حضرت عیسی شده بود و ایشان او را کشتند
بگمان اینکه آن ملعون بلکه عیسی است و از این سبب امر بر ایشان مشتبه شد و از برای تحقیق
جماعتی نصاری باز حق تعالی فرموده است وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و بر یقین بدانند که
نکشتند ایشان عیسی را بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلکه مرتفع است که خدای تعالی
حضرت عیسی را باسمان برده است چند نفر غیر از حضرت ادریس و عیسی علیهما السلام جمعی دیگر
باسمان رفته است اما در معراج بغیر از جسم مبارک جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله کسی نرفته
است و قدر شان و منزلت عالی اهل بیت زیاده از آن است که کسی تواند وصف کند
اما آنحضرت هرگز راضی نیست که افترا در حق او بگویند هر چند که آن افترا تعریف باشد
و در اصول کافی در این باب حدیثی وارد شده است که جناب امام محمد باقر علیه السلام
فرمود

فرمود که ای گروه شیعیان آل محمد مانند نمارق کوچک مجلس باشید تا آنکه غالیان بسوی شما
برگردند و تالیان بشما ملحق شوند پس مردی از انصار عرض کرد که فدایت شوم غالیان کیستند
حضرت فرمود که گروهی که در باب ما چیزی میگویند که ما در باب خود آن را نگفته باشیم از
تعریف و مدح و ثنا پس هر یک که تعریف کند بنحوی که یکی از ما ها خود را نکرده باشد پس آنکس
از شیعه ما نیست و ما نیز از و بیزاریم دیگر راوی عرض کرد پس تالیان کیستند آنحضرت فرمود
که آن شخص که اراده نیکی کند و بر نیکی خواهد رسید و مزد نیکی خود را خواهد دید
بعد از آن آنحضرت روی مبارک خود را بجانب صحابه کرد و فرمود بخدا قسم که خدای تعالی
برات از آتش بر ما عطا نکرده است میان ما و خدا خویشی نیست و ما را بر خدا
حجتی نیست و ما بسبب بندگی و طاعت کردن برحمت خدا نزدیک میشویم پس
هر یک از شما فرمان بردار خدا باشد دوستی ما باو نفع خواهد رسانید و هر کس نا
فرمان خدا باشد دوستی ما هیچ نفعی باو نخواهد رسانید خلاصه بعد از آن آنحضرت فرمود
که وای بحال شما بدوستی ما مغرور میشوید چرا که عمل باید موافق قول باشد پس دوست
جناب علی بن ابی طالب ع کسی است که آنچه آنحضرت در شان خود گفته فرموده است
بگوید نه زیاده و نه کمتر و آن احادیث ساختگی که جماعت غلات گفته اند اهم

اهر محض دروغ است که گفته اند جناب علی بن ابی طالب ع بهتر از رسول خدا صلی الله علیه و آله که روایتی سمنین

عین کفر است و محض افترا چراکه جناب علی بن ابی طالب ع مکرر میفرمودند که انا عبد

من عبید محمد یعنی من از جمله غلامان جناب محمد مصطفی صلی الله علیه

و آله و مکرر از آنحضرت در مسائل دین که معطل میشد از جناب مستطاب رسالتمآب سؤال میکرد

آنحضرت است محمد رسول الله بود و اطاعت و فرمان برداری امر جناب رسول صلی الله علیه و آله

میکرد و هیچ علی را نمیکرد و هرگز جبرئیل ع ندید و جبرئیل ع هیچکس بغیر از پیغمبر صلی الله علیه و آله

ندید و جماعت غلات مستند شان حدیث جناب رسول خدا است که حضرت فرموده است

انا مدینة العلم و علی بابها یعنی من شهر علم و علی دروازه آن شهر است

و از این سبب میگویند که جبرئیل از دروازه شهر علم داخل شده است و از دروازه شهر علم بیرون رفته است

معلوم است که هر مرتبه رسول خدا صلعم جبرئیل دیده است دو مرتبه علی ع دیده است و این سخن محض

غلط است و اشتباه است چراکه واقعی شهر علم دارد دیوار محسوسی نیست دارد و این سخن از معقولات است

پس غالیان معقول را بمنزله محسوس شمرده اند و چنین خطای عظیمی کرده اند و این از جمله تشبیها

ت است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرموده اند که من بمنزله شهر علم و علی بن ابی طالب ع

بمنزله دروازه آن شهر است من اراد الحکمة فلیأتها من بابها پس هرکس

حکم شرع بخواهد باید از علی بن ابی طالب ع باید تحقیق کند چراکه من تمام اسرار غیب

بعلی علیه السلام

بعلی علیه السلام تعلیم داده ام و آنچه بر مردم ضرور است علم آنرا بعلی ع سپرده ام و علی بعد از

من نایب و خلیفه من است و آنچه علی گوید چنان است که من گفته ام خلاصه علی بن ابی طالب ع

وزیر و نایب و جانشین رسول خدا است و در امر اداری که حضرت رسول صلعم آنحضرت را امر فرموده

اطاعت کرده است در حیات آنحضرت و خواه بعد از ممات آنحضرت مثل اینکه در حیات

خود بجناب علی بن ابی طالب ع در شب غار فرمود که بجای من بر تخت خواب من بخواب که دشمنا

ن ترا به بینند و اذیت بمن نرسانند آنحضرت اطاعت کرد بر تخت خواب رسول خدا آرام

خوابید که جان خود را فدای رسول خدا نمود کنند و وقتی که رسول خدا صلعم با آنحضرت فرمود

که یا علی ع اگر بعد از من یاوری بهم رسانی دست بذو الفقار زن و اگر یاوری نه بینی دست

بذو الفقار مکن پس چون جناب علی ع بعد از رسول خدا صلعم یاوری ندید گوشه اختیار

کرد و دست بقایمه ذو الفقار نکرد و آنچه جفا از مخالفین دید بر جفاهای ایشان صبر کرد خلاف

فرموده رسول خدا صلعم نکرد خلاصه جناب علی بن ابی طالب ع تابع و مطیع و منقاد حضرت رسول خدا

بود و هم در حال حیات و هم بعد از ممات آنحضرت پس چگونه میتوانند شد که بهتر از جناب رسول خدا

باشد و آن احادیث بطریق صحیح در فضایل آنحضرت وارد شده است از این جهت معلوم

آن احادیث چه بیان فرموده اند که مرتبه و شان جناب علی بن ابی طالب ع معلوم شود و دماغ

دشمنان آنحضرت برخاک مالیده شود و در فضایل جناب رسول خدا صلعم چه قدر فضیلت وارد

چنانکه حدیث وارد شده است که آن حضرت خود فرموده است که لی مع الله
وقتٌ لا یسعنی ملکٌ مقرّبٌ و لا نبیٌّ مرسلٌ یعنی بود بیگه
من با خدای تعالی یکوقتی دارم که هیچ ملکی مقرب و هیچ پیغمبری مرسل نمیتوانند که در آن
منزلت بمن برسد و حدیث دیگر وارد شده است که چون جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
بمعراج رفت خطاب الهی رسید که یا احمد لولاک لما خلقت الافلاک
یعنی ای احمد صلی الله علیه و آله اگر برای وجود مبارک تو نبود هر آینه افلاک هم خلق نمیکردم
و معلوم است که وجود جناب رسول خدا ص سبب وجود عالم بوده است و این مرتبه را هیچکس
بغیر از جناب رسول خدا ص نداره و حدیث دیگر این است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
سایه نداشت یعنی نور آنحضرت اطراف آنحضرت را فرا گرفته بود که جای از نور آنحضرت خالی
نبود که سایه بر زمین بیفتد و این نوع صفتی بزرگی نبود غیر علی ابن ابیطالب و نه بر دیگران
از ائمه علیهم السلام و حدیث دیگر این است که آنحضرت هر جا قدم مبارک میگذاشت اگر آن مکان
خاک بود اثر قدم آنحضرت معلوم نمیشد و اگر سنگ خارا بود اثر قدم مبارک معلوم میشد و حدیث
دیگر این است که از هر کوچه آنحضرت میگذشت تا سه روز بلکه تا یکهفته بوی خوش آنحضرت
از آن کوچه می آمد و این نوع صفتی با هیچکس دیگر نبود و سایر صفات آنحضرت که در کتابهای
حدیث مذکور است باید مکلفان بخوانند و ببینند که فضیلت و قدر منزلت جناب رسول خدا

دربرابر علی ابن ابیطالب

دربرابر علی ابن ابیطالب چه قدر زیاد شده دارد البته احادیث که جناب رسول خدا ص فرموده است
حجت است بر امتان آنحضرت و منطوق کلام ایشان با مفهوم موافق و مفهوم مخالف که می
سنجی الله منه حدیث را میفهمی و از آنجمله حدیث این است که حضرت فرموده که
انا کالشمس و علیٌّ کالقمر یعنی من مثل آفتابم و علی مثل ماه است و معلوم است که ماه
نور را از آفتاب بهم رسانیده است و ماه محتاج با آفتاب است و آفتاب هیچ احتیاجی بماه
ندارد و حدیث دیگر این است که چون روز غدیر جناب رسالتمآب ص مامور شد که علی ع را
بیلونشاد جانشین خود گرداند آنحضرت بسر پروردگار خود علی ع را طلبیده و او را گرفت و چنان بلند کرد
که زیر بغل مبارک رسول خدا ص نمایان شد و در روزیکه جناب رسول خدا ص علی را بجهاد میفرستاد
و بدست مبارک خود زره بر اندام مبارک علی ع پوشانیده و بجهاد فرستاد به سبب میمنت
دست مبارک آنحضرت بود که جناب علی ع فتح نمود در هر جا که جناب علی ع بجهاد میرفت
جناب رسول خدا ص زره ببدن مبارک او میپوشید و در هر جهادی که حضرت خاتم الانبیاء
میرفت علم را بدست مبارک علی علیه السلام میداد آنحضرت علمدار جناب رسول خدا ص بود و
پیش جبرئیل
حدیث وارد شده است که جناب مرتضی علی علیه السلام بود با من که جبرئیل ع آداب عبودیت
و طریقهٔ تحمید و تقدیس را از جناب علی ع آموخت چرا که علی ع خلیفهٔ مکتب خانهٔ جناب رسول
خدا بود و تعلیمش کرده‌ای جناب رسول که خلیفهٔ آنحضرت میداد و این مفوض نمودن امر
تعلیم دارند با آنحضرت بهمین سبب برای که رتبه و شان جناب علی ابن ابیطالب بر همگان افزون بود

رب یسر

و در آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرمانست که تعلیم بجبرئیل دهد و این بطریق صحیح است که
که چون حق تعالی نور مقدس ائمه الطاهرین علیهم السلام را آفرید بعد از ان ملائکه را آفرید و اول
روح را آفرید و بعد از ان جبرئیل را آفرید و بجبرئیل خطاب فرمود که ای جبرئیل برو در خزانه علم من
و از ایشان تعلیم بگیر که منکه ترا آفریده ام کیستم و تو کیستی جبرئیل بر در دولت سرای خاندان رسالت
و نبوت آمد و آن انوار مقدسه را مشاهده کرد از جانب خدا مامور شد که از راه ادب ایشان را سلام
کند پس جبرئیل هم بامر خدا گفت السلام علیکم یا اهل بیت النبوة یعنی
سلام خدا بر شما باد ای اهل خانه دارهٔ پیغمبری بعد از ان عرض کرد که خالق عالم مرا مامور کرده است
که طریقه بندگی و اخلاص و شناختن خالق خود را از شما تعلیم بگیرم پس جناب رسول خدا امر کرد بخلیفه
مکتب خانهٔ خود جناب علی بن ابیطالب علیه السلام که او را تعلیم بده جناب علی علیه السلام فرمود که
یا جبرئیل انت العبد الذلیل المحتاج جبرئیل و ربک الخالق الغنی
الجلیل یعنی ای جبرئیل توی بندهٔ خوار و محتاج جبرئیل و پروردگار تو آفرینندهٔ توانای بی نیاز
بزرگوار است پس چون این طریقه را آموخت و بمعبود خود بعبادت مشغول شد خطاب الهی رسید که ای جبرئیل
من انت و من انا یعنی تو کیستی و من کیستم جبرئیل عرض کرد پروردگارا انت الرب الخالق
القادر العفو الجلیل و انا عبدک الضعیف الذلیل المحتاج جبرئیل
یعنی خداوندا توی پروردگار آفرینندهٔ توانای بی نیاز بزرگواری بندهٔ ضعیف خوار و محتاج
بمقدار

بمقدار تو جبرئیل پس خطاب الهی رسید که رحمت خدا بر معلم تو باد ای جبرئیل و این حدیث را
جماعت غلات طایفهٔ ناشایسته گفته اند که افترا بستن ایشان از آفتاب روشن تر و نقل اخبار است
باین نحو که گفته اند که خدای تعالی وقتی که جبرئیل آفرید پیش از آنکه کسی او را تعلیم بندگی داده باشد
از او پرسید که تو کیستی و من کیستم جبرئیل گفت تو توی و من منم بعد از ان پر و بال جبرئیل را
شکست و بسوخت و بجزیره افتاد و مدتها در آن جزیره بود تا بار دیگر حق تعالی پر و بال باو داد و باز
حق تعالی او را طلبید و همان سخن را از او پرسید و او همان جواب را داد باز پر و بالش شکست و به
جزیره افتاد تا مدتی که باز پر و بال بهم رسانید و پرواز کرد و خواست بمکان قرب برود و
شخصی را دید که بر سر راه او ایستاده است و آن شخص از جبرئیل پرسید که کجا میروی جبرئیل گفت
چنین شخصی هست که از من چنین سخنی میپرسد و من چنین جوابی بگویم و پر و بالم شکسته آن
علی بن ابیطالب بود که بجبرئیل تعلیم داد که بگو انت الرب الجلیل و انا العبد الضعیف
جبرئیل پس چون جبرئیل بمنزل قرب رسید و خدای تعالی از او پرسید که تو کیستی و من کیستم جبرئیل
همان جوابی را که جناب علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده بود خطاب الهی رسید که رحمت خدا
بر معلم تو خلاصه این حدیث صحیح است اما ان حرفهای که خدا از مخلوق نادان بپرسد چیزی را
باو تعلیم نداده باشد و از او مواخذه کند دروغ است و احادیث را باید بخدمت مجتهد جامع
الشرایط عرض کنند تا صحیح و سقیم آن معلوم کنند و بعد از ان قبول کنند و عمل کنند نه اینکه مانند
غالیان از راه حق بیرون رفته اند و علی بن ابیطالب را بمرتبه خدا هم دانسته اند

دانسته متصوفین باشند که جماعت صوفیه ظاهری میباشند صوفیه بودن ندارند و معنی تصوف را
نفهمیده اند ولاف تصوف میزنند چنانکه حدیث وارد شده است که جناب علی ابن ابیطالب (ع)
یکی از صوفیان پرسید که تو چه مذهب داری گفت من صوفیم حضرت فرمود که ای مرد ادعای بزرگی
میکنی بیا بگو ببینم که اگر تو صوفی هستی آیا خبر از علم تصوف داری عرض کرد یا حضرت فرمود که
سرکرده صوفیانم و علم تصوف نزد من است اگر صوفی میباشی بگو ببینم که صوفیه یعنی چه عرض کرد
که معنی صوفیه را نمیدانم حضرت فرمود که وای بحال کسی که نام و لقب و مسلک خود را نفهمیده باشد
وادعا کند که من فلان مسلک دارم بعد از آن فرمود که ای شخص بدان که صوفی یعنی پشم باین معنی
که هر کس صوفیه باشد دنیا را پشم میداند یعنی قابلیت دنیا را مثل قابلیت پشم میداند و دل بکلی
بدنیا نبندد و بدانکه صوف سه حرف است صاد و واو و فا و هر یکی ازین سه حرف چندین
معنی دارد که هر یکی ازین سه حرف سه اسم بیرون می آید اما از صاد صدق و صبر و صفا
و از واو ود و ورد و وفا و از فا فرد و فقر و فنا و خالق عالم از صوفیان این نه خصلت را
خواسته است که اگر یکی ازین خصلتها با کسی نباشد و ادعا کند که صوفی است ادعایش باطل
است و دروغ گفته است و در این ادعا خطا کرده است و هر یکی ازین نه خصلتها در چند موضع
باید صبر کند اما صبر در وقت مرض باید جزع نکند صبر در بلا و در فقر و صبر در دولت که
در حال دولت مال خود را صرف معصیت و اسراف نکند و صبر در طاعت که در حال نماز
دل خود را متوجه نماز کند و دل از تمام امورات دنیا و آخرت دور کند و مشغول تعظیم

و تحمید خالق عالم

و تحمید خالق عالم باشد و نماز را به نیت تقرب بجا آورد و در حال رکوع بخاطر بگذراند
که خداوندا اگر گردن مرا بزنند که ایمان بتو دارم و در حال سجده اول قصد کند که
خداوندا تو مرا از قطره آبی گندیده در رحم مادرم آفریدی و من حال نطفه بمقدارم
که تو مرا باین صورت آفریدی خداوندا بمعصیتی که کردم از تقصیرات من درگذر
و در حال سر برداشتن از سجده اول بخاطر بگذراند این را که مذکور شد و بعد از آن استغفار
کند و خود را مشرف بر مرگ ببیند که گویا الحال عزرائیل آمده است که قبض روح او کند
پس چون بسجده دویم رود بخاطر بگذراند که خداوندا مرا ازین عالم منتقل بعالم آخرت
خواهی برد اول منزلی که در آخرت باید طی کنم منزل قبر است الهی قبر مرا گشاده گردان و
چهارده معصوم علیهم السلام را بر بالین من بفرست و سوال قبر را بر من آسان کن و چون سر
از سجده دویم بردارد قصد کند خداوندا دوباره مرا بمحشر محشور خواهی کرد و مرا بپای حساب
خواهی داشت خداوندا در صف محشر حساب را بر من آسان کن خلاصه باید در حال نماز دلش
متوجه نماز باشد و در حال روزه نیز باید صبر داشته باشد و تمام اعضا و جوارح او در روزه باشند
بنوعی که چشمش نظر بنامحرم نکند و نظر حقارت بمومنان نکند و زبانش فحش و دروغ و هرزه
و غیبت و افترا و فتوای ناحق و سخن بیفایده نگوید و گوشش صدای ساز و طنبور و نی
و عود و چنگ و دف و صدای نامحرم نشنود و دستش خیانت نکند و اذیت نرساند و پایش
بجانب حرام نرود و شکمش مال از حرام نگه دارد و فرجش را از حرام نگه دارد و در حال حج نیز

نیز باید صبر کند و هرچه خرج در راه حق قسمت میکند کدورت نداشته باشد و در جهاد نیز ثابت قدم
باشد و در سایر عبادتها باید صبر داشته باشد پنجم صبر در معصیت باین معنی که هرجا هر وقت که خواهد معصیت
کند دران حالت خودداری و صبر کند و به بیند که میتواند بدون عقوبت خدا بسر کند یا نه
پس اگر دران حالت صبر کند و بیاد عذاب جهنم و مواخذهٔ خدا بیاید به اتبعان معصیت
ترک میکند ششم صبر در بیماری که هرکه یک شب تب کند آن شخص عارف شود اگر صبر کند و شکایت
نکند ثواب یکسال عبادت دارد خلاصه باید صوفی دراین شش موضع صبر داشته باشد و اگر یکی
ازین موضعها صبر نکند صوفی نیست وادعای بیجا کرده است و اما صدق در چهار جا صدق لسان
که زبانش راست بگوید و صدق وعده که خلاف وعده نکند و صدق اعتقاد که دلش با زبانش در اصول
دین موافق باشد و صدق عمل که عملش محض رضای خدا باشد و این نیت که میکند که فلان عمل میکنم
قربة الی الله دران عمل باید رضای خدا منظور نظرش باشد و پس اگر یکی ازین صدقها نداشته باشد
صوفی نیست وادعای باطل کرده است و اما صفا در پنج موضع باید داشته باشد اول صفای
باطن که دلش صاف و خالص باشد و حیله و ریا و تزویر و نفاق و حسد و غل و غش نداشته باشد
دویم صفای ظاهر که بدنش شسته و پاک و پاکیزه از کثافت و چرک باشد و ریش رهایش چیده
باشد و موهای سرش آراسته باشد و ناخنها چیده باشد و تمام سنتهای پیغمبر را در بدن خود
بجا بیاورد و بوی خوش در اعضای خود استعمال بکند سیم صفای مجلس که باید مجلسش رفته
و پاک و پاکیزه باشد و فرشی موافق حالش در زیر پایش باشد و سخن هرزه و عبث در مجلسش نگفته

نگوید چهارم

چهارم صفای سخن که سخنش خالص باشد و غش و حیله را برای مسلمانان نیفکنده باشد پنجم
صفای خلق که در حالت غضب کج خلق نشود و حلم و بردباری داشته باشد پس یکی ازاین
پنج صفا با او نباشد صوفی نیست وادعای بیجا کرده است و اما دو دوستی یعنی دوستی با پنج کس
باید داشته باشد اول دوستی با خدا معلوم است که هرکس کسی را دوست میدارد باید موافق
خواهش آن دوستش عمل کند چنانکه شاعر گفته است تَعصِی الاِلٰهَ وَاَنتَ تُظهِرُ
حُبَّهُ یعنی نافرمانی خدا میکنی ولاف دوستی میزنی هٰذا لَعَمرُکَ فِی الفِعالِ
بَدیعٌ یعنی بجان خودت که این سخن تازه تعجب است که نابجا لاف میزنی که دوست نافرمانی
دوست خود کند لَو کانَ حُبُّکَ صادِقاً لَاَطَعتَهُ هرگاه دوستی تو راست
بود فرمان برداری خدا میکردی اِنَّ المُحِبَّ لِمَن یُحِبُّ مُطیعٌ چرا که هرکس دوست کسی
باشد فرمان بردار دوست خود میشود پس باید صوفیان دوست خدا باشند و حق تعالی فرموده است
قُل اِن کُنتُم تُحِبُّونَ اللهَ فَاتَّبِعُونی یُحبِبکُمُ اللهُ یعنی بگو ای محمد صلی الله
علیه و آله که اگر شما خدا را دوست میدارید پس پیروی مرا کنید تا خدا شما را دوست بدارد
و پیروی پیغمبر آنست که هرچه را آن حضرت از جانب خدا حرام داشته تو هم حرام بدانی و هرچه را
حلال داشته تو هم حلال بدانی انوقت که پیروی آنحضرت کردی دوست خدا میشوی هرگاه مخالفت
آنچه را آنحضرت فرموده خلاف کردی دشمن خدا میشوی خلاصه باید صوفی دوست خدا باشد
دویم دوستی با امامها که علی بن ابیطالب دوست داشته باشد و با فرزندان وی چرا که حق تعالی امر فرموده است

قل لا اسئلکم علیه اجراً الا المودة فی القربی یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وآله
که در عوض پیغمبر بودن و پیغام خدا بشما رسانیدن از شما مزدی نمیخواهم مگر دوستی که با خویشان من نزدیکی
بنمایند و صحابه از آن حضرت پرسیدند که خویشان نزدیکی تو کیستند حضرت فرمودند که علی ابن
ابی طالب علیه السلام و فرزندان معصوم او که امامان بحق میباشند پس هر کس صوفی باشد باید که
دوست من و فرزندان من که معصوم اند باشد و هر کس لات هست در حق ما نمیگوید چیزی را
که ما نگفته باشیم دوم تکبر نمیشود عطا را که ما نهی کرده باشیم سیم دوستی با اهل ایمان و شیعیان ائمه اثنا
عشریه باشد چهارم دوستی با فقرای شیعه پنجم دوستی با علما و با خادمان روضهای مقدسه ائمه اثنا
عشر علیهم السلام پس هر کس که این پنج چیز را از اینها مزور صوفی نیست و دادهای [illegible] است و
اما ورد در [illegible] جا باید [illegible] باشد اول ورد زبان که ذکر توحید و تسبیح و تهلیل خدای تعالی
و احادیث و اخبار [illegible] دوم ورد دل ایشان بفکر و ذکر خدا همیشه مشغول باشد یعنی دل ایشان
بیاد خدا باشد و از یاد خدا نروند چنانکه شاعر گفته است حضور قلب می باید و گرنه که لا اله
لفظ بی نام خدا نیست پس هر کس که دلش مشغول دنیا و ریا و طمع باشد و بزبانش ذکر خدا بگوید صوفی
نیست بلکه منافق است اما صوفی هم دلش در فکر است و هم زبانش در ذکر است سیم ورد عبادت
ایشان که مدام در عبادت خدا باشند و از مردم توقع نکنند و از کاسبی و مزدوری رزق خود را
پیدا کنند و بقدر احتیاج بهم رسانند و خرج کنند و ورد [illegible] ذکر مرگ باشد خواه بزبان بگویند
و خواه بدل قصد کنند که مرگ [illegible] باید پیش از همه چیز بدانند چرا که حق تعالی فرموده است فاذا جاء

اجلهم

فاذا جاء اجلهم لا یستاخرون ساعة و لا یستقدمون یعنی
همین که وعده ایشان بسر رسید نمیتوانند که یکساعت از وعده عقب اندازند و نمیتوانند پیش اندازند
پس باید صوفی همیشه در دلش بکار مرگ باشد و سعی کند که متوجه خود باشد که هر قدمی که از جا بر
میدارند و بر میبینند که بچه اراده بر میدارد که اگر آن قدم بمیرد و خدا از و بپرسد که بکجا میرفتی بگوید
که در راه بندگی تو میرفتم و متوجه خود باشد که سخنی که میگوید اگر در آن حالت بمیرد و خدا از و
بپرسد که چه میگفتی جواب بگوید که آنچه گفتم محض رضای تو بود خلاصه چنان باشد که او را احتیاج است
است چنان نباشد که نفسش میخواهد و مایل دنیا نباشد که دنیا فریب میدهد مایل دنیای دون
چون طفل از پستان درد [illegible] میخورد [illegible] که شیر با درد است پس هر کس دایم در دلش فکر حق
تعالی و فکر مرگ است و ورد زبانش ذکر حق او و حدیث و تفسیر ائمه علیهم السلام است صوفی
نیست و هر کس خلاف این میکند البته منافق است و صوفی نیست و افترا بر خود بسته است
و اما وفا در [illegible] باید بکند اول وفا بعهدی که با خدا بسته است در عالم روح در وقتی که حق تعالی از و
عهدی گرفت لا تعبدوا الشیطان یعنی بندگی شیطان مکنید و اعبدونی هذا صراط
مستقیم و بندگی من کنید که بندگی من طریق حق است و این شخص عهد کرد که در دنیا
بندگی خدا کند و بندگی شیطان نکند پس اگر بندگی خدا کرد وفا بعهد خود کرده است و صوفی است
و گرنه بندگی شیطان کرد صوفی نیست و حق تعالی فرموده است و اوفوا بالعهد یعنی وفا کنید

بعهد خود إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا یعنی بدرستیکه خدای تعالی در قیامت
از شما خواهد پرسید چرا وفا بعهد خود نکردید پس باید که وفا بعهد خود بکنند تا صوفی باشند سیّم وفا بنذر
و عهدی که با کسی کرده است و وفا بقسمی که با کسی خورده است یعنی اگر اراده نذر کرد یا عهد کرد یا قسم خورد
که نَذَرْتُ لِلّٰهِ چنین یا چنان خواهم کرد که عَاهَدْتُ اللّٰهَ یا قسم خورد که بالله که چنین و چنان
خواهم کرد وفا کند بآن نذر یا عهد یا قسم خورد پس هر کس وفا بعهد خدا و وفا بعهد مردم و نذر
و قسم خود کند صوفیست و هر کس وفا بآنچه گفته شد نکند صوفی نیست و افترا بر خود بسته است
و امّا فرد آنست که باید صوفی از تمام خلق عالم و اسباب عالم فرد باشد و دل بستگی بر هیچکس و بر هیچ
چیز نداشته باشد و در حال عبادت دل را از تمام فکرها و خیالها دور کند و برای عبادت
خدا فرد شود و سوای خدای تعالی هیچ چیز را نه بیند تا صوفی باشد و امّا اگر سوای خدای تعالی چیزی
در نظرش باشد و کسی را در عبادت بنظر بیاورد و یا وسیلهٔ خود را از جانب دیگری بداند صوفی
نیست و افترا بر خود بسته است و امّا معنی فقر آنست که باید صوفی خود را فقیر و محتاج
بدرگاه خدای تعالی بداند و خود را محتاج خلق نداند و هر چه احتیاج او شود توسل بخدا بجوید
و بوساطت خلق اعتماد نکند که چراکه تمام خلق محتاج بخدا اند چنانکه حق تعالی فرموده
است يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّٰهِ یعنی ای مردمان شما محتاجید
بخدای تعالی وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ و خدای تعالی احتیاج بهیچ کس و بهیچ چیز ندارد

پس باید

پس باید صوفیان خود را محتاج خلق نکنند و از خدا طلب حاجات دنیا و آخرت خود را طلب کنند
تا صوفی باشند و اگر خود را محتاج خلق کنند و اسبابی که خدای تعالی باو عطا کرده است آنرا
ضایع گذارند و دریوزه سؤال کنند صوفی نیست بلکه منافق است و هر کس اعضا
و جوارح را که خدای تعالی باو عطا کرده است که آن اعضا و صحت و کاسبی کند آن اعضا و
بیکار میگذارد و از مردم سؤال میکند البته دشمن خدا است چراکه شکایت خدا را بنا حق پیش
خلقان زده است پس صوفی آنکس است که اعضا و جوارح خود را بکاسبی مشغول کند
و خود را محتاج مردمان نکند و همیشه خود را محتاج بخدا بداند و قدر نعمتهای خدا را
بداند و از جملهٔ نعمتهای خدا دست و چشم و سایر اعضا است و امّا فنا یعنی باید صوفی
خود را هیچ بداند و خود را در میانه هیچ نه بیند و بداند که قوّت و اعضا و جوارح
از جانب خدا است و خدای تعالی اسباب را برای او جمع کرده است پس خود را فانی بداند و هیچ چه
موجود و معدوم باشد و چون کسی خود را فانی کرد و صحبت خدا بخواهد کرد و خود را
از جملهٔ مردگان می بیند و حدیث وارد شده است مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا و
سرمشق زندگانی خود میکند یعنی دست خود را از زندگانی کوتاه میکند پیش از آنکه
دست او را کوتاه کنند یعنی در زندگانی خود چنان رفتاری میکند که گویا مرده است و بالعقوبه
صحبت ندارد بانی نحو که چون مثلاً اگر اراده میکند که فلانی بکجا رود تصوّر میکند که

که زبان بسوزد و مثلاً اگر اراده میکند که نظر بنامحرمی کند چنان خیال میکند که چشم بسوزد و اگر مثلاً
اراده میکند که اذیت بکسی برساند یا اینکه خیانتی بکند چنان تصور میکند که دست میسوزد و اگر اراده میکند که
اسراف در معیشت خود کند چنان تصور میکند که مال میسوزد و فقیر است خادم بعینه که خدمت خود را
انجام معصیتها کوتاه میگرداند مدام بطاعت و بندگی خدا مشغول است و همچنین کسی را مومن میتوان
گفت **مسئله** بدانکه از مسائل واجبست که بداند که جناب رسول خدا محمد المصطفی صلی الله
علیه و آله بر حق و نبی مبعوث شده است و از جانب خدا مامور است که واجبات خدا را بایشان برسانند
و ایشان را اطاعت و امتثال امر خدا کنند و آنچه خدا بر ایشان حرام کرده است ایشان را از آن منع
نهی کنند و بر ایشان واجبست که اطاعت خدا کرده است چنانچه حق تعالی فرموده است مَن یُطِعِ ا
لرَّسُولَ فَقَد اَطَاعَ الله یعنی هر کس که اطاعت پیغمبر خدا کند چنانست که اطاعت خدا کرده است
و در جای دیگر نیز فرموده است یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِیعُوا الله وَ اَطِیعُوا الرَّسُولَ
وَ اُولِی الاَمرِ مِنکُم یعنی ای اهل ایمان اطاعت کنید خدا را و صاحبان امر یعنی دوازده
امام را که بعد از آن حضرت بوده اند که اول ایشان جناب علی بن ابی طالب است و آخر ایشان
امام زمان یعنی حضرت قائم آل محمد یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه و السلام و بعد از آن
فرموده است که فَاِن تَنَازَعتُم فِی شَیءٍ فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ یعنی اگر

اختلاف

اختلاف و نزاعی بر سر امری از امور شما واقع شود پس رجوع کنید بآیات قرآن و احادیث
رسول صلی الله علیه و آله و به بینید که رفع آن اختلاف از قرآن و حدیث چگونه میشود و پس اگر
کسی اختلاف را بدون آیه و حدیث از دلایل عقلیه و غیره رفع کند محض خطا است مثل
آنکه اگر بگوید که فلان عمل که خدای تعالی واجب کرده و جناب رسول خدا نیز فرموده است
که مکلفان بجا بیاورند و با این شرط و قید واجب شده است و دیگری بگوید که این امر که
مسلمی است که بنص قرآن و حدیث واجب شده است اما شرط و قیدی که تو میگوئی دلیل
آن چیست پس اگر دلیل از قرآن و حدیث آورد باید تسلیم کنی تا رفع اختلاف بشود
و اما اگر دلیل از غیر قرآن و حدیث آورد غلط و خطا کرده است و او را از زمره عقلا
اخراج باید کرد چرا که عاقل هرگز چنین سخنی نمیگوید که من که ادعای که میکنم از غیر قرآن
و حدیث اجرا میدارم و حال آنکه خدای تعالی امر فرموده است فَرُدُّوهُ اِلَی اللهِ وَ الرَّسُولِ
یعنی رفع اختلاف را از قرآن و حدیث بکنید و این شخص از پیش خود رفع اختلاف میکند و
جمله عجائبات است که کسی دست از دامن اهلبیت رسالت صلی الله علیه و آله و خاندان
علم و حکمت برداشته سخن رعیت گوش بکند و چون اختلاف شد حکم و فتوا بدرد دل خود کند درست
نه بینند تا از اهل ایمان باشند چنانکه فرموده است فَلَا وَ رَبِّکَ لَا یُؤمِنُونَ حَتّی

يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ یعنی هرآینه قسم به پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه وآله که تا
وقتی ایمان نخواهند آورد که در هر اختلافی که میان ایشان واقع میشود ترا حکم دانند ثُمَّ لَا
يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ و بعد از آن که تو میان ایشان حکم کردی
در دل خود ملالی و کدورتی نیابند وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا و بهر نحوی که تو حکم کنی اطاعت کنند
و تخلف نکنند پس مفهوم آیه شریفه اینست که هر کس محاکمه نزد غیر اهل حکم برد ایمان ندارد و اگر حکم
را با اهل حکم واگذارد و از حکم اهل حکم ملال داشته باشد نیز ایمان ندارد پس جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
فرموده است که بعد از من آنچه بشما امر کرده ام تا قیامت باید بجای بیاورید و آنچه نهی کرده ام تا قیامت
باید ترک کنید و حدیث باین مضمون وارد شده است که حَلَالُ مُحَمَّدٍ حَلَالٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ
وَحَرَامُ مُحَمَّدٍ حَرَامٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ یعنی حلال محمد صلی الله علیه وآله تا قیامت حلال است و حرام محمد
صلی الله علیه وآله تا قیامت حرام است پس هر یکی در زمان هر یکی از ائمه اثنا عشر علیهم السلام
که نایبان حضرت‌اند باید که حکم خلق باشند پس رد حکم ایشان رد حکم امامت و رد حکم امام
رد حکم پیغمبر است و هر کس از حکم پیغمبر صلی الله علیه وآله ملال بخاطرش رسد کافر است و هر کس که رد حکم
پیغمبر صلی الله علیه وآله کند معاند است چه تمام دارد مسئله بدانکه واجب است که مکلفان
عقاید خود را بدلیل عقل و نقل بدانند به نحوی که در رساله‌ها نوشته است و عقاید خمسه که مشهور است

توحید است

توحید است و عدل و نبوت و امامت و معاد اما توحید یعنی خدارا یگانه دانستن
و عدل یعنی خدارا عادل دانستن و نبوت یعنی جناب محمد المصطفی صلی الله علیه وآله
پیغمبر دانستن و امامت یعنی دوازده امام را امام دانستن و معاد یعنی زمان بازگشتن
روح را در بدنها یقین دانستن و بیان توحید آنکه بطریق اجمال این است که خدای تعالی
را هیچ چیز شبیه نمیدانند یعنی هر چه بچشم و عقل و دیده تصور شود جناب باری تعالی شأنه غیر
آن چیز است چنانکه خود در قرآن مجید فرموده است بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه وآله که خدای تو یگانه است باین معنی
که هیچ چیز شبیه نیست چنانکه اگر تصور کنی خدای تعالی باین هیئت یا باین وضع است
کافری چرا که هیئات و وضع در یکی از جسم است و هر جسمی البته دیده میشود و مکان
میخواهد پس محتاج میباشند بمکان و وجود خود و حال آنکه خدای تو محتاج نیست و هر
چیز و هر کس محتاج خدا میباشند بدلیل عقل و نقل اما دلیل عقل نقل بعبارات از قرآن و حدیث
و از آنجمله حق تعالی فرموده است که اَللّٰهُ الصَّمَدُ یعنی خداوندی که جسم نیست و جوهر نیست
و مقصود جمیع کائنات است باین معنی که همه کس و همه چیز باو محتاجند و او از ذات و صفات
مستغنی است و اما از احادیث نیز بسیار معلوم شده است که از آنجمله حدیث است که جناب

که جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام فرمود که غَنِیٌّ فِی الْاَوَّلِ وَالْآخِرِ مُسْتَغْنٍ
فِی الظَّاهِرِ وَالْبَاطِنِ یعنی خداوند عالمیان بی نیاز است از خلق عالم در اول و آخر که محتاج
بوجود خلق نبوده است و بی نیاز است در ظاهر و پوشیده یعنی هر چه ظاهر است و هر چه پوشیده است
که مردمان نمیدانند و آن هر دو در نزد حضرت سبحانی است چراکه خدای تعالی همه چیز را آفریده است
و البته هر کس که آفریده است بآن آفریده شده خود داناست چنانچه فرموده است اَلَا یَعْلَمُ
مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ یعنی آیا کسی که چیزی را آفریده است حال آن چیز را نمیداند
باین معنی که البته خدای تعالی از احوال و مکان و احتیاج و صلاح و فساد هر مخلوقی آگاه و
خبردار است و خدای تعالی از هر جزوی و کلی خبردار است و دیگر اینکه عقل تصدیق میکند که خدای تعالی
به هیچ چیز شبیه نیست چراکه در این ذات مقدس از صفات و کمالات که مجموع آنها صفات عیوب این
اینست که اگر فرضا یک صفت از آن صفت در این ذات نباشد خدا بودن بر او صدق نمیکند
پس باید خدای تعالی علم و قدرت و رحم و شفقت و سایر صفات کمال داشته باشد چنانکه ظاهر است
که خداوند یگانه جمیع صفات کمال را دارد و در طریقه هر لفظی که کسی میگوید نام خدا را بر دیگران
نمیگذارند مگر ببعضی ضمیمه مثل آنکه عرب میگوید امان الله و نمیگوید یکی الله و عجم میگوید خداداد
و نمیگوید یکی خدا و ترک میگوید تاری ویردی نمیگوید یکی تاری و هر یکی از اهل لغت ترکی و
بنای

بنای میخوانند و هیچکس را خدا نمیگویند چنانکه حق تعالی فرموده است هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِیًّا
یعنی آیا هم نام خدا جای گمان داری ای محمد صلی الله علیه و آله باین معنی که هیچکس را خدا نمیگو
گویند مگر خالق عالم که خداست و پس از این سبب است که صفات خدا عین ذات اوست و
صفات و ذات او یکی است و هر ذاتی بغیر ذات خدا با صفاتش دوتا است پس خدای تعالی
مثل و مانند ندارد و اما بدانکه خدای تعالی عالم است یعنی داناست باین معنی که هر چه در عالم
وجود میباشد خدای تعالی همه را آفریده است و البته هر آفریننده با آفریده های خود دانا
است چنانکه حق تعالی فرموده است اَلَا یَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِیفُ الْخَبِیرُ
یعنی آیا کسی که چیزی آفریده است خبر از آن چیز ندارد و حال آنکه خدای تعالی مطلع است
بر چیزهای که هیچکس ظاهر نیست از دقایق امور و خبردار است بهر چیزی و باید بهر مکلفی اعتقاد
کند که براینکه خدای تعالی عالم است و چون ایمان آورد باینکه خدای تعالی عالم است
و همیشه در همه جا واقف است پس آن مؤمن هرگز معصیت خدا نمیکند بنحوی که در حکایت
حضرت یوسف ع حق تعالی فرموده است که چون زلیخا یوسف را بخلوت برد و درها را بست
و یوسف را بخود تکلیف کرد حضرت یوسف علی نبینا علیه السلام در کنار خلوت پرده
آویزان دید پرسید از زلیخا که این چیست که در پشت این پرده است زلیخا گفت این بتی است
که او را عبادت میکنم یوسف علیه السلام فرمود چرا او را در پس پرده جای دادی زلیخا گفت

به پشت پرده دادم جای کاهش ٥ که تا نبود لبوی من نگاهش ٥ زمین آهن با دیتی ببیند
بابن لازم که می بینی نه بلیند ٥ یوسف علیه السلام گفت ای زلیخا ٥ سزا به جهنم ملامان ٥
شرم ٥ ازین بیدا نشان در خواطرالزام ٥ من از بیتای دانا چون بترسم ٥ زقیوم توانا چون نترسم

خلاصه حضرت یوسف علیه دران مکان خلوت خدا را فراموش نکرد بسبب اینکه علم داشت خدای تعالی علمش بهمه جا احاطه کرده است دران حالت که ایمان دارد این معصیت را نمیکند چنانکه معلوم فرموده است الزانی لا یزنی وهو مؤمن یعنی زناکار در وقت زنا کردن ایمان ندارد باینکه خدای تعالی بر او مطلع است و نویسندگان اعمال بر اعمال او شاهد و گواهند چرا که اگر ایمان داشته باشد که خدا بر حال او مطلع است البته ملائکه بر حال او گواه میباشند هرگز معصیت نمیکند و این معلوم است که هرگاه کسی خواهد معصیتی کند اول ملاحظه میکند که مبادا کسی بر حال او واقف باشد پس اگر ایمان داشته باشد که خدا بر حال او واقف است و او را سؤال خواهد کرد که چرا این عمل کردی البته آن معصیت را نمیکند پس معلوم است که دران حالت از یاد خدا بیرون و معصیت نمیکند و ازین سبب است که فقهای ما رضوان الله علیهم تصریح باین کرده اند که آن سبب نفع هرگز ایمان بخدا و رسول خدا هم داشتند و دایم بت پرستی میکردند و اگر ایمان بخدا و روز قیامت داشتند هرگز غصب اهل حق نمیکردند چرا که اهل حق قبول نمیکنند کسی که ایمان و اعتقاد و یقین داشته باشد که دران مکان مثلاً ماریست که بهر کس میرسد به نیش آسیب میشود و هر کس دیگر

مکان

دران مکان گذر نمیکند پس هر کس بشنود که دران مکان جانوریست که انسان را هلاک میکند و با وجود این کس در آن مکان داخل شود البته ایمان بسخن آن گوینده ندارد یا ایمان بوجود آن جانور ندارد پس هر کس بشنود که خدای تعالی کسی را برای رعایت و امارت و امامت خلق منصوب کرده است و اگر کسی غصب حق او بکند خدای تعالی او را بجهنم عذاب خواهد کرد و با وجود این غصب حق آن کس کند البته ایمان بسخن آن گوینده ندارد و ایمان بعقوبت خدا نیز ندارد

و ازین جا معلوم شد که این ستمگران ایمان بخدا و عقوبت خدا نداشتند

بدانکه ایمان بر سه قسم است یک قسم ایمان بر زبان است که او در اسلام میگویند یعنی اقرار کردن بزبان بشهادت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله و یک قسم از ایمان اقرار بزبان است و اعتقاد بدل است و عمل باعضا و جوارح پس هر یک ازین سه قسم ایمان تشبیه کرده اند بجوز که هر کس ایمان بزبان دارد و اعتقاد بدل ندارد ایمانش مانند پوست جوز است که هیچ مغزی ندارد بلکه ضرر نیز میرساند باین معنی که اگر بالای آتشی بریزی که بسوزد آتش را ضایع میکند و اگر در میان خانه بریزی خانه را نابود میکند و جا را بر اهل مجلس تنگ میکند اما ایمان دوم که اعتقاد بزبان و ایمان بدل است مانند مغز جوز است که برای خوردن نفع دارد و باعث قوت بدن میشود و لذت خوردن دارد و اما قسم سیوم از ایمان که اقرار بزبان و اعتقاد بدل و عمل باعضا باشد مثل روغن جوز میباشد که روشنائی آن نفع میرساند و خوردنش نیز نفع دارد پس آن قسم ایمان اول که اقرار بزبان باشد

و اعتقاد بدل نباشد ایمان منافقین است و قسم دویم از ایمان که اقرار بزبان و اعتقاد بدل
باشد ایمان اصحاب الیمین است که از فرقهٔ نجات یافته گانند و قسم سیوم از ایمان که اقرار بزبان
و اعتقاد بدل و عمل باعضا و جوارح باشد ایمان صدیقین است که مقربان درگاه خدا میباشند
پس باید سعی کنی که از جملهٔ مقربین و خاصان درگاه خدا شوی مسئله بدانکه واجبست که
مکلفان بدانند و اعتقاد کنند که خداوند عالمیان قادر است یعنی توانا است و آنچه اراده کند
بمجرد ارادهٔ خدای تعالی آن چیز بوجود میشود و خدای تعالی محتاج بآلت و اسباب نیست
و باید دانست که خدای تعالی قدیم است و ابتدا در ذات خدا نبوده است و انتها نیز ندارد و صفات
کمال دارد و صفات نقص ندارد و خواب و بیهوشی و سهو و نسیان و غفلت و حلول و
اتحاد و احتیاج در ذات خدا نیست تا بدانکه بر هر مکلفی واجب است که بداند خدای تعالی
چرا انسان را آفریده است و از انسان چه چیز خواسته است و عاقبت کار انسان بکجا خواهد
رسید و بیان هر یک از این سه مسئله میشود انشاء الله تعالی مسئله اول اما سبب خلقت
انسان این بود که فیض از جانب فیاض علی الاطلاق بانسان برسد و هم در دنیا و هم در آخرت
بینی که بر هر عاقلی ظاهر و واضح است که تمام امور عالم فیض است حتی درد و بیماری
و فقر و رنج هر یک از اینها فیض است باینکه چون دردی بر کسی عارض میشود تقاضای
صحت میکند و چون صحت می یابد از آن صحت لذت میبرد و هم چنین فقر که انسان

درحالت

درحالت فقر تمنای دولت میکند چون دولت بهم رساند فیضها میبرد و ببینی که بر شما
فیض با قعشه است باین معنی که در عالم روح محتاج باعضا و جوارح بودیم و در عالم جسمانی اعضا
و جوارح را بما دادند که فیض از آنها ببریم و کیفیت از این اعضا و جوارح بما نمیرسد و ما نمی فهمیم
که هر گاه این عضو را از ما پس گرفته اند وقتی که پس میگیرند آنوقت خواهیم دانست که قیمت هر عضوی
از اعضای ما چند بهتر است و اگر خواهی قیمت چشم را بدانی از کوران بینا بپرس و اگر خواهی قیمت گوش
و زبان را بدانی از گنگان و کران بپرس و اگر خواهی قیمت دستها را بدانی از بیدستان
بپرس و قیمت پا را از شلها بپرس نوشته مصرع توقدر آب چه دانی که در کنار فراتی
بیجا اگر قیمت آب بسیار خواهی بدانی که چند است از قافلهٔ تشنه که در بیابان خشک بی آب
و سر گشته اند بپرس چرا که تو در کنار شط و فرات نشسته و آب بسیار در نزد تو است
و تو قدر آنرا نمیدانی خلاصه فیض اعضا و جوارح را کسی میداند که اعضا و جوارح در دنیا
از او باشد چنانکه گفته شد که کوران قدر چشم میدانند و گنگان قدر زبان و ... برای
قیاس و تو که تمام اعضایت صحیح است قدر و قیمت اعضا را چه میدانی چنانکه منقول است
که آدمی از پادشاه حضور رسید که این آب که میگیرند بچه قیمت بپادشاه ... گفت تو
چیزی عزیز از آب بشنان من بده تاپی آب نشان تو بدهم باین معنی که تو در میان عرق شده
چگونه میشود که اسب ... از آب ...

که حال ما در میان نعمت غرق شده‌ایم که نعمتها را نمی‌بینیم اگر یک لحظه را نفس را از دست ما
بگیرند آنوقت قدر نفس را خواهیم دانست پس در دنیا فیض دار اعضا و جوارح و خوراک و لباس
و سرما و گرما میبریم و این اعضا و جوارح که خدای تعالی بما عطا کرده است مانند آسیابی است که از آن
آسیا نفع بما میرسد بکسی که آن آسیاب سبب خرج میکند پس دو بازوی تو مانند دو شمش طلا است
و دو چشم تو مانند دو آیینه جهان نما است و سایر اعضا هم بدین منوال و تو هر روز از عمری که سبب
میکنی گوکه یا که از این شمشهای طلا تا چند سکه میزنی و خرج میکنی و هرگز تمام شدن ندارد
تو را چه خدا آن که حسرت پادشاهان که گنج بالای هم بکنند از تو باید پادشاهان حسرت تو را بخورند
که از خزانه خدا نعمت الهی هر روزه از این دو شمش طلا سکه میزنی و خرج میکنی و هرگز تمام
نمیشود در هیچکس حسرتش بیشتر از آن کس نیست که این شمشهای طلا را بی مصرف بگذارند و کاهلی کنند
و از مردم توقع کنند ای نادان سفیه چگونه جرأت کنی که تو تو قدرداری که دیگری از دو شمش طلای
خود زر رایج سکه کند و خودش خرج کند و بتو نیز بدهد و تو شمشهای طلای خود را معطل
کنی این چه بدبختی است و تقاویت خدا محافظت کند خاصه نظر با اعضا و جوارح خود بکنی
و ببین که چه نعمتها خدای تعالی بتو عطا کرده است و قدر این نعمتها را بدان و تحصیل رزق
حلال از ممر کاسبی بکن و خرج خود و عیال خود بکن که تحصیل رزق عبادتیست افضل عبادات
که بعد از نماز باشد و فیض آخرت نیز عاید تو خواهد شد و خدای تعالی ترا از آفریده است

که فیض

که فیض دنیا و آخرت بتو برساند اما قدری فیض دنیا ذکر شد اما فیض آخرت نیز
انتها ندارد مانند فیض دنیا نیست بلکه زیاده تر چرا که دنیا فانیست و آخرت باقیست
و از جمله فیضهای آخرت اینست که چون خدای تعالی دنیا را بر مؤمن مانند زندان آفریده است که در دنیا
مؤمن خود را اختیار در اعضا و جوارح خود نمیداند و هر خواهش که نفسش خواهش میکند مؤ
من بسبب فرموده خدا ترک آن خواهش میکند و قدری که بجای آوردن آن خواهش نمیکند و ترک
خواهش کردن بسیار دشوار است و معلوم است که امر دشوار مانند زندان است مثل اینکه
کسی میخواهد نظر بنامحرم کند و از ترس خدا نظر نمیکند مثل کسی است که در زندان خواهد
عملی بکند و از ترس نگهبانان آن عمل را ترک میکند اما هر کس ایمان ندارد در دنیا هر کار
میخواهد میکند و هیچ پروا ندارد مثل کسی که در بهشت باشد و هر کار بکند و هیچ پروا ندارد
چرا که حق تعالی فرموده است ولکم ما تدعون یعنی هرچه خواهید
برای شما موجود است پس دنیا بهشت کافر است و زندان مؤمن است و یقین که هر کس
در دنیا ترک خواهش خود کرد آرزوی آن خواهش در دلش بماند و تا از این عالم انتقال
بکند مثالی ~~خود کرد آرزوی آن خواهش~~ عالم برزخ گردید آن مطلوب که خواهش داشته
میرسد و فیض میبرد و فیضی که هرگز تمام شدن ندارد و هم چنین هر خواهش که در دنیا
که داشته و بسبب ترس خدا ترک آن خواهش کرده است تا از دنیا رحلت کرد بآن خواهش
میرسد و فیض میبرد و همچنین سایر لذتها که در دنیا از دست انسان میرود مثل قوت جماع

که از انسان در زمان پیر شدن بر طرف میشود تا از دنیا رحلت کرد کی آن قوتی داشته باشد حاصل خواهد شد
پس آخرت محل فیض ابدیست که هرگز انتها ندارد اما بیان آنچه از انسان خواسته اند بدانکه باید مکلف
بداند که خدای تعالی از بندگان خود خواسته است که اعتقاد نیک داشته باشند و عبادت و امتثال امر خدا کنند
تا لایق نعمتهای الهی شوند و راضی نیست که بندگان او کافر و ناسپاس شوند و لایق عذاب و انتقام شوند
چنانکه خبر داده است لَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ یعنی نمی پسندد
و روا نمیدارد و راضی نیست که بندگان او معصیت کنند و سبب معصیت کفران نعمت خدا کنند
بسبب کفران نعمت مستوجب عذاب و عقوبت خدا شوند و اما هرگاه شکرگذاری کنید و ایمان بیا
ورید و طاعت و امتثال امر خدا کنید می پسندد این طریقه را از شما می پسندد پس باید انسان
آنچه خدا می پسندد همان عمل را بجای آورد و در آنچه خدا پسند نیست آن عمل را ترک کند و باید
دانست که هر کس که اطاعت و امتثال امر حق تعالی میکند حق تعالی او را دوست میدارد چنانکه
در صفت اهل ایمان خبر داده است يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ یعنی خدای تعالی ایشان را دوست
میدارد و ایشان نیز خدا را دوست میدارند و در باب توبه کنندگان حدیث وارد شده است
کانَّ اللّٰهَ یُحِبُّونَ یُحِبُّ التَّوَّابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ یعنی بدرستیکه
خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و پاکیزه جوینده گان را و باید مکلفان بدانند
که بر هر مکلفی واجب است چرا که گناهان انسان را از درگاه رحمت خدا دور میگرداند البته چون
گناهکاران از آن گناه پشیمان شده و بازگشت کرد بدرگاه خدا نزدیک میشود باید دانست که توبه از سه

بجز است

که بهم چیز شود حاصل میشود اول آنکه چون مکلف علم بهم رسانید و دانست که گناهان انسان
را از درگاه رحمت خدا دور میکنند از کرده پشیمان میشود دوم آنکه هر کس از کرده خود پشیمان
میشود عزم صحیح بر این میکنند که بعد از این دیگر آن عمل را نکند سیم آنکه چون از کرده خود
پشیمان شد ترک آن عمل کرد البته تلافی و تدارک گناهان گذشته را خواهند کرد پس
توبه بر هر مکلفی واجب است که بسبب توبه مقرب درگاه خدا شوند و هر کس توبه کرد
مقرب درگاه خدا شد و روز از گناهان گذشته اش سؤال نمیکنند چنانکه حدیث وارد شده است
که التَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ لَا ذَنْبَ لَهُ یعنی کسی که از گناهان توبه کند مثل
کسی است که گناه نکرده باشد و حق تعالی خبر داده است که عَفَا اللَّهُ عَمَّا سَلَفَ وَمَنْ
عَادَ فَيَنْتَقِمُ اللَّهُ مِنْهُ یعنی خدای تعالی از گناهان توبه کنندگان در گذشت و گناهی
که پیشتر کرده بودند عفو کرد و هر کس بعد از این توبه کرد گناه کند خدای تعالی انتقام از او خواهد کشید
و باید دانست که حقیقت توبه است که انسان از آن عملی که کرده پشیمان شود و چون
پشیمان شد البته دیگر آن عمل را نخواهد کرد مگر غافل شود چنانکه آخوند ملا محسن در کتاب محجة
البیضاء خبر داده است که انسان باید مدام واقف کار خود باشد که بازی نخورد مانند تاجری
که مدام در فکر این است که ضرر بسرمایه او نرسد و همیشه سعی دارد که نفع کامل عاید او شود
ضابطه است در تجارت که هرگاه نفع نرسد با هم شرط میکنند که هر معامله که بکنند

صلاح همدیگر باشند پس چون که شرط کردند باید هر یک از این دو شریک سعی لا اقل می کسب کنند
که معلوم شود که ضرر خواهند کرد یا انتفاع پس اگر از آن معامله نقصان خواهد شد ترک آن معامله
کنند و اگر انتفاع خواهد شد سعی کنند که از آن قسم دایم معامله کنند تا انتفاع بسیار بهم
رسانند و آن متاع سود که از و نقصان واقع شود خبر ندیده اند سبب آنکه پس میدهند و بعد از آن
متاعی که میخرند که نفع داشته باشد و در حال صورت مضاربه باید هر دو شریک با هم مراقبه داشته باشند
یعنی پاسبان یکدیگر باشند که مبادا آن یک ضرر به آن یار برساند پس در عالم روح چون این سرمایه گران
بها که بدن انسان باشد حق تعالی به انسان شفقت فرمود که انسان را بشهرستان تکلیف بتجارت فرستاد
و انسان را با نفس لجوجه و شهوانیه شریک کرد که در این مدت مضاربه با هم بشراکت معامله کنند و انسان را
امر فرموده که همیشه واقف نفس خود باشی که تا از سبب شهوت متاعی نخرد که ضرر سرمایه تو برسد پس هر روزه و
شب باید محاسبه نفس خود بکنی و ببینی که در روز گذشته چه عمل کرده اگر عمل نیک باشد سعی کنی که فردا
بهتر از دیروز بکنی و اگر عمل بد کرده از آن عمل پشیمان شوی و بازگشت کنی بسوی خدا و اگر آن
معصیت مظلمه مردم باشد بسوی صاحبانش رد کنی و اگر غیبت باشد صاحبش را راضی کنی و اگر فحش
بکسی داده از صاحبش بحل بودی بطلبی و اگر حق الله باشد تلافی کنی مثل قضای نماز و روزه و سایر عبادات
و اگر معصیت حق الناس باشد مثل زنا و شرب و مانند آنها توبه کنی تا خدای تعالی از سر تقصیرات تو درگذرد
پس چون از آن عمل پشیمان شدی البته دیگر مرتکب آن عمل نخواهی شد بشنوی که آن تاجری که از معامله نقصان

دارد پشیمان شوند

پشیمان بشوند و دیگر از این معامله نکنند و باید در این شهرستان تکلیف سعی کند که انتفاع
انتفاع بسیار داشته باشی خریداری نمایی در وقتی که بمنزل اصلی رجوع کنی در نزد همگنان
خجالت نبری چنانکه حق تعالی فرموده است یرجون تجارة لن تبور یعنی امیدوارند
که سودایی بکنند که نقصان نداشته باشد و معلوم است که غرض هر تاجری از تجارت انتفاع است
و باید هر مکلفی شب و روز واقف کار خود باشد که مبادا عمل ناشایسته بکنند و باید دانست
که ایمان مانند پارچه سفید است که حق تعالی در عالم روح بهر یک از مکلفین عطا فرموده اند با
وصیت فرمود که این پارچه سفید را مبادا ضایع کنید که از شما مواخذه خواهم کرد و بدانید که هر
یک از شما که این پارچه را ضایع کنید و دوباره آن عیب را از آن پارچه محو کنید و اگر
آن عیب را در دنیا محو نگردید یعنی توبه و بازگشت از گناهان خود نکردید در آخرت از شما
مواخذه خواهم کرد و بدانید که ایمان شما مانند شخصی است که اعضا و جوارح و حیات دارد
پس اگر او را معیوب و ضایع کردید از شما مواخذه خواهم کرد و اگر او را محافظت و مراقبت
کردید از شما راضی خواهم بود و بدانید که آن پارچه سفید عبارت است از ایمان و آن عیب
و لکه که بر آن وارد میشود عبارت است از گناهان پس اگر کسی آن پارچه را نگذارد که لکه بگیرد مانند
سلمان رضی الله عنه و غیره البته نجات خواهد یافت و هر کس که آن پارچه را معیوب و ضایع کرد
در روز محشر روسیاه و بدعاقبت خواهد شد چون توبه گناهان محو کند مانند صابون
و آب گرم که چرک را زایل میکند پس بر هر مکلفی واجب است که بعد از آن که پارچه

ایمان را بلوث معصیت ضایع و چرکین کرد بصابون پشیمانی و آب گرم خجالت آن چرک را
از آن پارچه زایل کند و چون لامحاله آب گرم و صابون چرک را از لباس زایل میکند همچنین
البته گریه و زاری که بمرتبه آب گرم است و پشیمانی که بمنزله صابون است گناه را زایل میکند
و برای او باقی نمی ماند و معنی توبه اینست که باز گشت از گناهان کنی نه اینکه بزبان کلمه استغفر الله
بگوئی و دل خود بر آن نشسته باشی و ترک معصیت نکنی و از کرده خود پشیمان نشوی چنانکه حدیث وارد
شده است که شخصی در زمان جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد جناب علی بن ابی طالب
نشسته بود و ذکر توبه در آن مجلس مذکور شد آن شخص گفت استغفر الله ربی و اتوب
الیه جناب علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند ثکلتک امک یعنی مادرت بعزایت
بگرید این چه استغفار بود که کردی ای مرد بدان که استغفار و طلب آمرزش از شش چیز حاصل میشود اول
اینکه از آنچه کرده از افعال بد تو در نزد ذات عالم پشیمان باشی و بدانی که گناهان تو را از رحمت خدا دور کرده
دویم از افعال بد خود پشیمان شوی سیم آنکه عزم صحیح کنی بر ترک آن عمل قبیح چهارم آنکه تجویز
ری نزد خدای تعالی کنی که از سر تقصیرات تو در گذرد پنجم آنکه مظالم مردم و حق مردم را بصاحب
حبانش رد کنی یعنی اگر حق کسی را داده باشی از او حلالیت بطلبی و اگر افترا بکسی گفته باشی
بمردم بگوئی که فلان سخن که من گفتم در حق فلان کس افترا بود تا مردم بدانند که افترا

بوده است

بوده است و از آن شخص نیز حلالیت بطلبی و هرگاه از مال کسی غصب کرده باشی بصاحبش رد کنی
و سایر آنچه حق مردم است بصاحبانش برسانی ششم حق الله بجا بیاوری مثل اینکه نماز قضا
و یا روزه قضا بر ذمه است باشد بجا بیاوری و چون خالص شدی از ضرر طلب آمرزش کنی و آن وقت
بگوئی استغفر الله ربی و اتوب الیه خلاصه باید مکلفان توبه را واجب عینی بدانند و نظر باینکه
خالق عالم لایق معصیت نیست هر معصیتی را کبیره بدانند و توبه را واجب دانند چنانکه حق تعالی
فرموده است یا ایها الذین آمنوا توبوا الی الله توبة نصوحا یعنی ای اهل ایمان
توبه کنید بسوی خدا توبه نصوح خالص و در جای دیگر فرموده است و توبوا الی الله
جمیعا ایه المؤمنون لعلکم تفلحون یعنی ای اهل ایمان همگی بازگشت کنید
بسوی خدا تا شاید که شما رستگار شوید و باید مکلفان خود را از گناه دور دارند و در اعمال
خیر سعی کنند تا جنات فردوس را بمیراث ببرند چنانکه حق تعالی فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم
قد افلح المؤمنون یعنی بدرستیکه رستگار شدند اهل ایمان یعنی آنها که ایمان بخدا
و رسول خدا و ائمه اطهار علیهم السلام و ایمان بمعاد جسمانی دارند اما چگونه اهل ایمانی که
الذین هم فی صلاتهم خاشعون یعنی آن اهل ایمانی که در نمازشان خضوع کنندگان
اند یعنی در حال نماز دلهاشان بنماز حاضر است و بدرگاه خدا خضوع و خشوع میکنند و از خجالت
خدا و قباحت افعال خود گریه و زاری میکنند چنانکه حدیث وارد شده است که جناب علی بن ابی طالب
در حالتی که وضو میساختند آنقدر میگریستند که آب چشم مبارکش با آب وضو ممزوج میشد و چون نماز

وچون بنمازی چنان ایستاده لرزه اندام مبارکش می شد که گویا اورا در نزد بزرگی می برند که ازو مواخذه
افعال قبیح کنند ورنگ مبارکش متغیر میشد روزی غلام آنحضرت عرض کرد فدای تو شوم ای مولای من
شما را چه میشود که در حال نماز بدین نحو میشوید آنحضرت فرمودند که ای غلام مگر نمیدانی که باید بدرگاه کسی
بایستم که اختیار من بدست اوست وجان من در قبضه قدرت اوست ومن با تقصیر بسیار بدرگاه کسی
بایستم که بنیکی بسیار بمن کرده است که این مرتبه پسندیده بشود و [illegible] ودرگاه
بنده مؤمن بنمازی ایستد ملائکه از زمین آسمان بر اطراف او صف بزنند ومیگویند خوشحال
توای بنده مؤمن اگر بدانی که نظر رحمت پروردگار بر تو هست هر آینه از شوق رحمت پروردگار
آرام نخواهی گرفت ومدام نظر رحمت پروردگار عالم بر آن مؤمن است تا از نماز فارغ شود
وچون بنمازی ایستد بگوید اللهم صل علی محمد وآل محمد یعنی خداوندا
رحمت بفرست بر محمد وبر آل محمد جناب احدیت میفرماید که ای ملایکه من طلب رحمت از من
کرد برای محمد وآل محمد علیهم السلام گواه باشید که من اورا نیز رحمت کردم وچون بگوید الله اکبر
خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بنده من مرا ببزرگی یاد کرد بدانید که اورا
ارزیدم وچون بگوید اشهد ان لا اله الا الله خطاب الهی رسید که ای ملائکه من
گواه باشید که بنده من گواهی داد بوحدانیت من وبدانید که اورا در پناه خودم جای دادم

که چون

وچون بگوید اشهد ان محمدا رسول الله حق تعالی میفرماید که ای ملائکه گواه باشید
که بنده من شهادت داد برسالت جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله وبدانید که من این بنده را
از زمره جناب محمد مصطفی صلی الله علیه وآله خواهم کرد وچون بگوید اشهد ان علیا ولی الله
حق تعالی نظر رحمت بجانب او کند واورا از جمله صدیقان وشیعیان گردانند وچون گوید حی
علی الصلوة خطاب الهی رسد که ای ملائکه بدانید که این بنده من بسوی نماز رو داد و
گواه باشید که این بنده من از روی خیال بدرگاه من ایستاده است ودر دم بنماز رغبت
مینماید ومن اورا در ملاء اعلا در بهشت عنبر سرشت جای خواهم داد وچون بگوید حی علی
الفلاح حق تعالی فرماید که ای ملائکه من بدانید که این بنده مردم را بسوی رستگار شدن میخواند
ومن اورا از عذاب آخرت رستگار خواهم کرد وچون بگوید حی علی خیر العمل خطاب الهی رسد
که ای ملائکه من بدانید که بنده من مردم را بسوی بهترین عملها میخواند ومن اعمال اورا قبول
کردم وچون بگوید قد قامت الصلوة حق تعالی فرماید که بنده من بنماز ایستاده ودل
خود را متوجه بندگی من گردانید وچون بگوید لبیک وسعدیک یعنی پروردگارا
مدام بخدمت تو ایستاده ام وهرگز از درگاه تو روگردان نمیشوم ومدام در خدمت تو مشغولم
خطاب الهی رسد که ای ملائکه بدانید که بنده من خود را [illegible] از آن من گردانید

خود را صرف خدمت من میکنند و من هم او را در سایهٔ رحمت خود جای دادم و از و راضی شدم
و چون دعاهای افتتاح را میخوانند هر یک از کلمات آن دعا را که میگوید خطاب الهی رسد که ای
ملائکه من گواه باشید که بندهٔ من این طریقه که من گفت من باید او این سخن باین بنده چنان و چنین
خواهم کرد پس چون نیت کند که طاعت نماز میکنم ادا واجب قربة الی الله خطاب الهی رسد که ای
ملائکه بدانید که بندهٔ من نیت نماز کرد بقصد اینکه برحمت من نزدیک شود و غرضش از این نماز
رضا جوی من است و مطلوبی غیر از طاعت من و رضا جوی من ندارد پس من عبادت او را قبول
کردم و از و راضی شدم و چون بگوید الله اکبر که تکبیر احرام است خطاب الهی رسد که ای ملائکه بدانید
که بندهٔ من احرام نماز بست و بخود حرام کرد آنچه را من بر او حرام کرده‌ام و خود را مشغول عبادت
من کرد بدانید پس من او را در سایهٔ رحمت خود جای دادم و چون دعای توجه را بخواند خطاب الهی رسد
که ای ملائکه من گواه باشید که بندهٔ من روی دل خود را متوجه عبادت من کرد بدانید و دل
خود را از جمیع فکرها و خیالهای دنیا و امورات دنیا و آخرت دور کرد و مرا یگانه دانست
و از خوف من بر در آن می‌ایستد شما گواه باشید که او را از مقربان درگاه خود خواهم کرد بدانید
و از و راضی خواهم شد و چون بنای خواندن سورهٔ حمد کند بگوید أَعُوذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِيمِ
مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ خالق عالم فرماید که ای ملائکه بندهٔ من پناه برد بذات من از شر

شیطان

از شر شیطان که محافظت او میکنم و چون بگوید بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ
خطاب الهی رسد که ای ملائکه من بندهٔ من مرا برحمانیت و رحیمیت یاد کرد پس گواه باشید که
که او را در دنیا و آخرت نعمت خواهم کرد و با او مهربانم در دنیا و آخرت و چون بگوید الْحَمْدُ لِلّٰهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ خالق عالم فرماید که ای ملائکه گواه باشید که بندهٔ من حمد مرا بجای آورد و
من او را از انعام خود شایسته خواهم کرد و چون بگوید الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ خطاب الهی رسد که
که بندهٔ من مرا رحمن رحیم خواند گواه باشید که من در آخرت با و انعام خواهم کرد و با و مهربان خواهم
بود چنانچه بگوید مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ خطاب الهی رسد که ای ملائکه گواه باشید که بندهٔ من مرا پادشاه
روز جزا دانست پس حساب او را در روز قیامت آسان خواهم کرد و چون بگوید إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ
إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ خطاب الهی رسد که بندهٔ من میگوید که مرا بندگی میکند و بس از من یاری
میجوید و بس شما گواه باشید که من او را داخل بندگان خالص خود خواهم کرد و آتش جهنم را بر وجود
او حرام خواهم کرد و یاری او خواهم کرد در امور دنیا و دین و چون بگوید اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ
خطاب الهی رسد که بندهٔ من از من راه راست میطلبد گواه باشید که من او را براه راست و طریقه
شرع شریعت جناب محمد المصطفی صلی الله علیه و آله هدایت خواهم کرد و چون گوید صِرَاطَ الَّذِينَ
أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ خطاب الهی رسد که ای ملائکه من بندهٔ من از من طلب کرد که او ش

بطریقهٔ جناب علی آن امیطالب و یازده فرزندش علیهم السلام راه نما کنم شما گواه باشید که من او را
بطریقهٔ دوازده امام علیهم السلام راه نمای خواهم کرد و چون بگوید غَیرِ المَغضُوبِ عَلَیهِم
وَلَا الضَّالِّین خطاب الهی رسد که ای ملائکه من بندهٔ من دوری جست از طریقهٔ باطل که
من ایشان را غضب کرده ام پس گواه باشید که من او را از طریقهٔ جماعت غضب کرده و از طریقهٔ گمراهان
محافظت خواهم کرد و چون سورهٔ قل هو الله احد بخواند در وقتی که گوید قُل هُوَ اللّهُ اَحَدٌ
خطاب الهی رسد که گواه باشید که بندهٔ من مرا بوحدانیت و بیهمتائی یاد کرد پس من متکفل
متکفل امور دنیا و آخرت او خواهم شد و چون بگوید اَللّهُ الصَّمَدُ خطاب الهی رسد که
بندهٔ من مرا بصمدیت یاد کرد گواه باشید که من چارهٔ امور دنیا و آخرت او را خواهم کرد
باین سبب که بندهٔ من مرا مقصود جمیع کائنات دانست و چون بگوید لَم یَلِد وَ لَم
یُولَد حق تعالی فرماید که بندهٔ من مرا منزه دانست از زن و فرزند و مادر و پدر و مرا مستغنی
از ذات و صفات دانست پس گواه باشید که من او را از بندگان مخلص خود حساب خواهم کرد و چون
بگوید وَلَم یَکُن لَهُ کُفُواً اَحَدٌ خطاب الهی رسد که بندهٔ من مرا بی مثل و بی مانند
دانست گواه باشید که من او را از جملهٔ دوستان و موحدین خواهم گردانید و چون رکوع کند و

بگوید

بگوید سُبحانَ رَبِّیَ العَظیمِ وَ بِحَمدِهِ خطاب الهی رسد که بندهٔ من تسبیح
و تقدیس من کرد و مرا بزرگوار دانست و مشغول بحمد من است و گردن خود را نزد من کج کرده
است و پشت خود را نزد من خم کرده است و تواضع و فروتنی ببارگاه من میکند گواه باشید
که من او را بلند مرتبه و برگزیده و سرافراز خواهم کرد در دنیا و آخرت و چون سر از رکوع بر
دارد و بگوید سَمِعَ اللّهُ لِمَن حَمِدَهُ خطاب الهی رسد که ای ملائکه من گواه باشید
که بندهٔ من از من طلب کرد که دعای او را مستجاب کنم پس من دعای او را در دنیا و در آخرت
مستجاب خواهم کرد و چون بسجده رود و بگوید که سُبحانَ رَبِّیَ الاَعلی وَ بِحَمدِهِ
خطاب الهی رسد که ای ملائکه من گواه باشید که این بندهٔ من ببارگاه من چگونه افتاده است
و به تعظیم من سجده میکند در زبانش ذکر علو و رفعت مرا میکند پس من او را عزیز و محترم
و بلند پایه خواهم کرد در دنیا و آخرت و چون میان دو سجده بنشیند و بگوید استغفر الله
ربی و اتوب الیه خطاب الهی رسد که ای ملائکه من گواه باشید که دیدید که بندهٔ من
طلب آمرزش از من کرد و بازگشت کرد بسوی من پس من توبهٔ او را قبول کردم و او را بسایهٔ
رحمت خود جای دادم و چون قنوت بخواند حق تعالی نظر رحمت باو داشته باشد تا از قنوت
فارغ شود و چون تشهد و سلام بگوید حق تعالی او را بجمیع معجزات ائمهٔ طاهرین علیهم السلام

بنمایانند و چون بگوید السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته
امر کنند ملائکه تا سلام او را بجناب پیغمبر آخر زمان صلی الله علیه وآله برسانند و آنحضرت بفرمان خدا
سلام برادر پس فرستد و چون بگوید السلام علینا وعلی عباد الله الصالحین
حق تعالی ملائکه امر کنند که سلام او را بر بندگان شایستهٔ خدا برسانند و ایشان هم بر خدا سلام برادر پس
فرستند و چون بگوید السلام علیکم ورحمة الله وبرکاته حق تعالی
امر کند تا سلام او را بر پیغمبران و صدیقان و اولیاء و اوصیاء و سایر ملائکه برسانند و ایشان سلام او را
پس فرستند خاص اهل ایمان در حال نماز خضوع و خشوع میکنند و از این حدیث خبر دارند
و در حال نماز خود را مشغول هیچ فکری نمیکنند و در حال نیت نماز قصدشان این است که
خداوندا من بندهٔ ضعیف بدرگاه تو آمده ام که با تو راز و نیاز خود را عرض کنم و مطلب من
از این نماز برای اطاعت و امتثال امر تو چیز دیگر نیست و از ترس جهنم و با امید بهشت نیت
نماز نمیکنم بلکه ترا لایق این میدانم که بدرگاه تو تضرع و زاری و ابتهال و گریه کنم و جو ۵
غیر از این درگاه روی امید بجای ندارم امیدوارم که مرا بدرگاه رحمت خود نزدیک
گردانی و چون رکوع کند در حال رکوع قصد کند اللهم بک آمنت ولکا ضربت عنقی
یعنی خداوندا بدرگاه تو آمده ام و ایمان بتو دارم و در چند گردن مرا بزنند که ایمان بتو دارم

و در سجدهٔ

و در سجدهٔ اول رحم مادر را بخاطر بیاورد و در سجدهٔ دوم لحد را بخاطر بیاورد و در سر برداشتن
از سجدهٔ دوم محشور شدن در قیامت را بخاطر بیاورد و در حال تشهد قصد کند اللهم
امت الباطل واقم الحق یعنی خداوندا اهل کفر و ضلالت را نیست و نابود گردان
و اهل حق را توفیق بده و راه حق را بر پا کن و امام زمان علیه السلام ما را ظاهر گردان و او را
یاری بده و بر دوستانش ظفر ده و چون رکوع کند بگوید اللهم لک رکعت ولک
اسلمت وامنت علیک توکلت وانت ربی یعنی خداوندا بدرگاه تو
رکوع کرده ام و اطاعت و امتثال تو کرده ام و بتو ایمان آورده ام و بر تو توکل کرده ام و توئی
پروردگار من خشع لک سمعی وبصری خشوع میکنند بدرگاه تو گوش و چشم من
وشعری وبشری و موی من و پوست من ولحمی ودمی و گوشت من و خون من
ومخی وعصبی وعظامی و مغز استخوان من و رگهای بدن من وما اقلته
قدمای و آنچه برداشته ام و قدم من غیر مستنکف ولا مستکبر ولا
مستحسر خداوندا از عبادت تو گردن کشی ندارم و ننگ ندارم و تکبر ندارم و از عبادت
تو کدورت و ملال ندارم بلکه عبادت تو همین عین راحت من است و چون ایستاد
بخوانند سه مرتبه سبحان ربی العظیم وبحمده یعنی منزه میدانم ذات پروردگا

بزرگوار خود را از صفات نقص و حال اینکه بحمد او مشغولم و او را حمد میکنم که مرا توفیق بنده گی
عطا فرموده است و چون بسجده رود بگوید که اللهم لک سجدت یعنی خداوندا بدرگاه تو
سجده کرده ام و بک آمنت و بتو ایمان آورده ام و لک اسلمت و اطاعت تو
امر میکنم و علیک توکلت و بر تو توکل کرده ام و انت ربی و توی پروردگار من سجد
وجهی للذی خلقه و شق سمعه و بصره و سجده کرده ام بدرگاه خداوندی
که صورت مرا آفریده است و گوش و چشم مرا شگافته است و گوش مرا شنوا کرده است و چشم مرا بینا
کرده است بعد از آن الحمد لله رب العالمین و تبارک الله احسن الخالقین
یعنی حمد مخصوص خداوندیست که پروردگار عالمیان است و بزرگوار است خداوندی که نیکوترین آفریننده
گانست بعد از آن ذکر سجود بگوید در هر حالی که درازی و تضرع و بیقراری در آنها باشد تا از جمله خشوع
کننده گان محسوب شود چرا که جناب احدیت جنات فردوس را وعده فرموده است که میراث دهد بندگان
مومن خود که شش صفت داشته باشند اول اینست که در نماز خشوع کنند و بعد از آن صفت کمال
ایشان را خبر داده است چنانکه فرموده است والذینهم عن اللغو معرضون
یعنی اهل ایمان که از لغو رو برگردانند و بر صفات کمال و اخلاص آراسته اند و هرگز مشغول لهو
و لعب و هرزه نشوند و مدام در فکر آخرت و عاقبت کار خود اند و اما صفات سیم ناموس
پرستی است که اهل ایمان باید محافظت ناموس خود کنند چنانکه حق تعالی فرموده است

والذینهم

والذینهم لفروجهم حافظون یعنی اهل ایمان فرجهای خود را محافظت میکنند
یعنی گوش ایشان صدای نامحرم نشنیده است و چشم ایشان روی نامحرم ندیده است و زبان
ایشان با نامحرم هم کلام نشده است و با نامحرم دست بازی و سایر افعال قبیحه نکرده است
الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین مگر با زنان
حلال خود و با کنیزان حلال خود صحبت داشته اند پس این جماعت را ملامت نباید کرد یعنی زنان با
شوهران و شوهران با زنان خود و با کنیزان خود که حلال اند و ایشان را کسی ملامت نکند فمن ابتغی
وراء ذلک فاولئک هم العادون پس هر کسی سوای حلال خود دیگر را خواهد پس
این جماعت از حد شرع گذشته گانند خلاصه حق تعالی از اهل ایمان صفت عفت و تقوی خواسته
است و اما صفت چهارم امانت داری و صفت پنجم صفت وفا بعهد کردن است چنانکه حق تعالی
فرموده است والذینهم لاماناتهم و عهدهم راعون و اهل ایمان کسانی اند
که با امانتهای که بایشان سپرده شده است خیانت نمیکنند و بعهدی که کرده اند وفا میکنند
خواه امانت خدا باشد مانند اعضا و جوارح و مال که اسباب و زن و فرزند و رعیت و سایر چیز
خدا بایشان عطا کرده است که خیانت نمیکنند و بعهدی که با خدا کرده اند در عالم روح و در این
عالم وفا میکنند و آن عهد است که بیشه و عهدی که با خدا بسته اند نیز میکنند و خلق عهد
خود نمیکنند و اما صفت ششم زکوة دادن است چنانکه حق تعالی فرموده است والذینهم

وَالَّذِینَ هُمْ لِلزَّکٰوةِ فَاعِلُونَ یعنی اهل ایمان صفت سیوم نیز دارند که زکوة دادن شغل
و کار ایشان است و هرگز از زکوة دادن کوتاهی نمیکنند خواه زکوة مال باشد و خواه زکوة بدن و اعضا و
جوارح مثل زبان که حرف موعظه و نصیحت و سخن خیرخواهی و سایر سخنان حق میگویند و گوش خود را
صرف شنیدن موعظه و نصیحت و احادیث اهل بیت علیهم السلام و تفسیر آیات کلام الله و شنیدن قرآن
و حدیث و درس و علم شریعت و سایر سخنهای حق میکنند و هم دست را صرف نوشتن قرآن و حدیث
و تفسیر کتابهای حدیث و سایر افعال خیر میکنند مثال اعانت مظلوم یعنی یاری مظلومان و اهانت ظالم
و کشتن دشمنان خدا و نجات دادن دوستان خدا و سایر افعال خیر و اما صفت چهارم حضور قلب
است که اهل ایمان دارند در نماز حاضرست چنانکه حق تعالی فرموده است وَالَّذِینَ هُمْ عَلٰی
صَلَوٰتِهِمْ یُحَافِظُونَ یعنی اهل ایمان کسانی اند که دلهای شان در نماز حاضرست و نماز
های فریضه را در وقت بجای آورند و محافظت اوقات نماز میکنند و در حال نماز دلهای
خود را محافظت میکنند که مشغول جای نشود پس چون این هفت صفت با ایمان جمع شده هشت
صفت میشود هر کی این هشت صفت را جمع کرد از اهل بهشت است بهشت را بمیراث میبرد چنانکه
حق تعالی فرموده است اُولٰئِکَ هُمُ الْوَارِثُونَ یعنی این جماعت میراث برندگان اند
الَّذِینَ یَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِیهَا خَالِدُونَ این جماعت کسانی اند که فردوس را بمیراث
میبرند و ایشان در باغ فردوس جاوید اند و در ناز و نعمت اند اما بیان آنکه باید دانست که

عاقبت

کار انسان بکجا خواهد رسید اینست وارد شده است که اَلدُّنْیَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ یعنی دنیا
زراعتگاه آخرتست و معلوم است که تخمی که در مزرعه میکاری همان محصول میکنند پس اگر
گندم کشته خواهی دید و اگر جو کشته جو خواهی دید نظم ٥ گندم از گندم بروید جو ز جو ٥ از مکافات
عمل غافل مشو پس باید انسان نظر بافعال و اعمال خود کند و ببیند که چه تخم در این مزرعه کشته است
و چه محصول ازین بعمل خواهد آورد چنانکه حق تعالی فرموده است یَا اَیُّهَا
الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِیرٌ
بِمَا تَعْمَلُونَ یعنی ای اهل ایمان بترسید از خدا باید هر مکلفی نظر کند که چه چیز پیش فرستاده است
برای فردای قیامت و بترسید از خدا بدرستیکه خدا خبردار است باانچه میکنید پس ازین آیه
مبارکه معلوم است مکلف نظر کند بافعال و اعمال خود و ببیند که چه عمل کرده است و در این مزرعه
چه تخم کشته است و در این شهرستان تکلیف باین سرمایه گران بها چه معامله کرده است و معلوم کند
که نفع کرده است یا نقصان و باید بداند که این دنیا چون کاروانسرایست که باید تا مصلحت این
جا بار کشند و بشهرستان بقا سفر کنند و در آنجا منزل کنند و از آنجا بجای دیگر منتقل نخواهند
شد ٥ هم چو مهمانان خلق جهان مهمان سراست ٥ مرگ این مهمان سرا را همچو حلقه بر در است
گر گدا گر شاه از این دروازه میباید برون ٥ همچو بیرون جمله را اکنون گذر بر چشم است ٥ خشت فرش بره
میگوید از دارا شنو ٥ گر به عبرت بنگری ٥ خاک قبا دو قیود است ٥ با نجابت نه بود قبا کار داری خبر

این غبار بتره فوق خردان کشورست ۵ آدمیرا معرفت باید نه جامه از حریر ۵ در صدف بنگر
که او را سینه پر گوهرست ۵ چشم عیب از مردمان بردار عیب خود ببین ۵ هر که عیب خویش
بیند از همه بینا ترست ۵ زشتی زیبا هر چه بینی دست رد بر روی منه ۵ عیب صفت هر که
گوید عیب صفت کرست ۵ مایل دنیای دون چون طفل از پستان دهر ۵ سیمرغ مردار
بیزاری که شیر مادرست ۵ دل بدست نفس مده از دست اژدهای خبر ۵ کین عدو بس
سیجهار در دنبال قتل شوهرست ۵ هر نفس شوی کند در هر نفس شوی کشته ۵ یک کف او بنگار
دیگری با خنجرست ۵ خلاصه باید انسان مدام در فکر عاقبت کار خود باشد و لحظه از فکر بازار قیامت
بیرون نرود و ببیند که در عرصه محشر چگونه محشور خواهد شد آیا نامه حسنات و روی سفید و فیروزی
و سعادت یا با نامه سیئات و روی سیاه و خجالت و شقاوت بر هر عاقل در این دنیا معلوم است
که چه متاع برای شهرستان بقا خریداری نموده است و بر هر زیرک مبرهن است که چه کونه روشن است
صحیفه برای عرض اکبر مهیا کرده است چنانکه رسول خدا صلی الله علیه وآله فرموده است که یا
اَیُّهَا النَّاسُ ما وَلَدتُم فَلِلتُّراب یعنی ای مردمان بدانید آنچه را زائید برای خاک
است یعنی همه خواهید مرد شما و فرزندان شما همه طعمه مرگ خواهید بود و از وقتی که از رحم
مادر بعرصه دنیا آمدید مردن با شما همراه آمده است و عنقریب که دست اجل بتاراج ب ط
عمر کوتاه شود و اثاثه عیش و زندگانی شما بهم پیچیده شود وَالْتَفَّتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ
و باید حسرت دنیا و حسرت آخرت بهم پیچیده شود و ما جمعتم فللذهاب وانچه جمع

جمع کردید

وانچه جمع کردید از دست شما خواهد رفت وما بنیتم فللخراب وانچه عمارت
ساخته اید خراب خواهد شد وما عملتم ففی الکتاب آنچه کرده اید و نامه عمل شما
نوشته شده است پس باید هر مکلفی نظر کند که چه عمل کرده است و برای آخرت چه کسب
و اسباب راست کرده است که عنقریب است که از این منزل ویران کوچ باید کرد چنانچه گفته اند
۵ از منزل عقلیه کوچ باید کرد ۵ در عالم تحقیق منزل باید کرد ۵ پیوسته بیاد دوست باید بودن
در صحبت ناجنس حذر باید کرد ۵ مشکله بدانکه خالق عالم از برای امتیاز حق و باطل در هر زمانی پیغمبری
یا امامی برای مردمان تعیین فرموده است و هر یک از پیغمبران و امامان در این شب تاریک چراغ
هدایت اند که مردمان ازین راه باریک بسلامت بگذرند و بمنزل مقصود برسند چنانکه حق تعالی
در قرآن فرموده است وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ یعنی رهروان بیابان تنکی و مسافران
دریای عمیق این منزل پر خوف و بیم بستارگان فلک هدایت راه بمنزل سلامتی یابند
و از ورطه هلاکت نجات می یابند و باید در هر زمانی راه نمای مردم بسوی راه نجات
کنند که هر یک نفر از جاده حق بیابان ضلالت گمراه نشوند و بر هر مکلفی لازم و واجب است
که چشم بجانب افق هدایت بدوزد و نور ستاره ها را پیشوای خود گردانند بهمان جانب که مامور
است برود تا بمنزل مقصود برسد و چون هر پیغمبری از عهد آدم تا زمان جناب رسول خدا
صلی الله علیه وآله مانند ستاره فلک هدایت بودند و جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله
آفتاب برج رسالت است چون آفتاب طلوع کرد نور ستارگان محو میشود و همچنین چون زمان

از زمان رسالت جناب محمد المصطفی صلی الله علیه و آله شد دین اسلام و شریعت غرّای
آنحضرت برپا شد دینها و شریعتهای سابق محو شد و نور آفتاب برج رسالت ضیای تمام
ستارگان فلک هدایت را مضمحل کرده اند و چون آن آفتاب برج شرف و عزت
بغروب رحمت و کرامت آنحضرت عزت غروب کرد بدر فلک امامت و ماه برج ولایت
و اختر اوج عزت و شهسوار دین و پیشوای اولین و آخرین و داماد روح الامین و لشکر
آسمان و زمین و یگانه گوهر صدف دریای دین و قاتل مشرکین و زینت موحدین و عالم اسرار
رب العالمین یعنی امیر المؤمنین اسد الله الغالب علی کل غالب و مطلوب کل طالب و امام
المشارق والمغارب و زینت محافل و مساجد و محارب جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام
از افق امامت طلوع کرد بی فاصله چنانکه جناب احدیت فرموده است والشمس و
ضحیها والقمر اذا تلیها یعنی قسم بآفتاب فلک رسالت و روشنی چاشتگاه
آنجناب که وقتی بعثت و هجرت و تسلط آنحضرت بود که فتح خیبر و سایر اطراف را فرموده
و برکفار و بر مشرکین غالب شد و دست اسلام بقوت بازوی آن سکندر بیابان هدایت
بسته شد و یاجوج و ماجوج زمین ضلالت و غوایت در طرف قاف حیرت و حسرت و ندامت
محبوس شدند و قسم بماه برج امامت چون از عقب آفتاب فلک رسالت از برج هدایت
و ولایت طلوع کند یعنی قسم بجناب محمد مصطفی و قسم بعلی المرتضی علیهم السلام پس از نقل این آیه
واضح معلوم شد

ابیطالب
واضح معلوم شد که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله فلک رسالت است و جناب علی ابن
ماه فلک امامت است و باقی ائمه اطهار و پیغمبران سلف علیهم السلام ستارگان برج هدایت
اند و معلوم است که تا نور آفتاب باشد ماه را هیچ نوری نیست و چون آفتاب غروب کرد
همه عالم را نور ماه باشد و ستارگان نیز ظاهر میشوند اما فایده که ماه دارد ستارگان ندارند
و چون ماه نیز غروب کرد نور ستارگان فایده بسیار دارند بنوعیکه حکما و علما و فقها
در کتب تحریر و بیان کرده اند و اما بیان بعضی از فضایل جناب علی ابن ابیطالب بطریق واضح
و مختصر ذکر میشود انشاء الله تعالی **یک فضیلت از فضایل آنحضرت این است**
که سایلی در مسجد جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شد و در صفها گشت و کسی چیزی
باو نداد و تا نزدیک صف اول رسید که جناب علی ابن ابیطالب در عقب صفها بنماز
نماز مشغول بود چون سایل بنزدیک آنحضرت آمد آنجناب انگشت خود را اشارت کرد و سایل
انگشتر را از انگشت مبارک او بیرون آورد و رفت چون ساعتی گذشت جبرئیل
نازل شد و این آیه بر جناب رسول خدا نازل کرد که بردم بگو انما ولیکم الله
ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة ویؤتون الزکوة
وهم راکعون یعنی این است و جز این نیست که صاحب اختیار شما خداست و پیغمبر خدا
و اهل ایمان آنکسانی که برپا میدارند نماز را و میدهند زکوة را در حال رکوع و مفسران فریقین
از سنیان موافق و مخالف اتفاق کرده اند که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

آنحضرت خود را بسائل داد و این آیه در حق آنحضرت بسبب آن تصدق نازل شد و غیر از آن
حضرت هیچکس دیگر این کار نکرده است فضیلت دیگر آنکه جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
در روز غدیر خم جناب علی ابن ابی طالب را بحدی بلند کرد که زیر بغل مبارک جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله نمایان شد و آنحضرت بر سر دست مبارک خود گرفت و فرمود که من کنت
مولاه فهذا علی مولاه و این شرف بر هیچکس بغیر از علی ابن ابی طالب علیه السلام
نبوده است و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بوده است فضیلت دیگر آنکه جناب رسول خدا صلی
الله علیه و آله فرمود که یا علی انت منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی یعنی ای علی مرتبهٔ تو نسبت بمن مانند مرتبهٔ هارون است نسبت بموسی
مگر اینکه پیغمبری که هارون بعد از موسی پیغمبر بود اما چون بعد از من کسی پیغمبر نخواهد بود تو مرتبهٔ پیغمبری
نخواهی داشت و این معلوم است که حضرت هارون در حال حیوة و بعد از وفات موسی خلیفه و وزیر
و نایب مناب و قائم مقام حضرت موسی بود و مفترض الطاعة بود پس جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام
نیز در حال حیات و بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز خلیفه و وزیر و نایب مناب و قائم مقام
رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است و امام مفترض الطاعة است و اطاعت او بر تمام مکلفین واجب است
فضیلت دیگر از فضائل علی ابن ابی طالب علیه السلام این است که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله
با آنحضرت فرمود که یا علی انت خلیفتی و وفائی دینی یعنی یا علی تو جانشین منی و حاکم
شریعت منی فضیلت دیگر آنکه چون جماعت یهودی خواستند که با رسول خدا صلی الله علیه و آله

مباهله

مباهله بکنند و آنجناب از جانب خدا مامور شد که بگوید ای محمد صلی الله علیه و آله بجماعت یهود
تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم یعنی بیائید بصحرا برای مباهله بریم و بخوانیم
ما فرزندان خود و شما نیز بخوانید فرزندان خود را و نساءنا و نساءکم و ما بخوانیم
زنان خود را و شما بخوانید زنان خود را بجانب صحرا برای مباهله و انفسنا و انفسکم
و ما بصحرا بیاوریم جان خود را و کسی را که بمنزلهٔ جان ما باشند و شما نیز بیاورید بصحرا کسی را
که بمنزلهٔ جان شما باشند و معلوم است که جناب رسول خدا در آن روز غیر از حسنین علیهم السلام
و علی و فاطمه علیهم السلام را بصحرا برای مباهله نبرد و معلوم است که حسنین علیهم السلام بجای
فرزندان آنحضرت بودند و جناب فاطمه صلوات الله علیها بجای زنان عالم بود و جناب
علی ابن ابی طالب علیه السلام بمنزلهٔ جان آنحضرت بود پس فضیلتی از این فضیلت بالاتر نیست
جناب علی ابن ابی طالب بمنزلهٔ جان پیغمبر آخر الزمان است فضیلت دیگر آنکه جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله فرمود که انا مدینة العلم و علی بابها فمن اراد الحکمة
فلیأتها من بابها یعنی منم شهر علم و حکمت و علی ابن ابی طالب علیه السلام دروازهٔ آن شهر
است پس هر کس خواهد علم و حکمت را بیاموزد باید از جناب مرتضی علی علیه السلام بیاموزد پس معلوم شد
که هر کس سلسلهٔ طریق مذهب خود را در دین اسلام و در شریعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله بملک علام
بسر دروازهٔ و علی بابها نرسانند چون غول بیابانی در بادیهٔ ضلالت و ظلمات غوایت
و جهالت حیران و سرگردان بمانند بعاقبت امر شان هلاکت باشد پس این فضیلت علی ابن ابی طالب
را باشد نه دیگران را فضیلت دیگر آنست که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله با آنحضرت فرمود که یا علی

یا علی لحمک لحمی ودمک دمی وحبک حبی یا علی گوشت تو گوشت من است و خون
تو خون من است و هر کس با تو جنگ کند چنانست که با من جنگ کرده است پس فضیلت جناب علی ابن ابی طالب
زیاده از جمیع خلق عالم است فضیلت دیگر از فضایل جناب علی بن ابی طالب این است که جناب رسول خدا
صلی الله علیه و آله نبی بر فرمودند که اقضاکم علی یعنی داناترین شما علی ابن ابی طالب است
فضیلت دیگر اینکه جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام در از خیبر کنده و بر روی دست مبارک خود گرفت
هفتصد هزار لشکر از بالای آن در گذشتند فضیلت دیگر اینکه آنحضرت بدنیا خطاب کرد که یا دنیا
مالی فمالک یعنی ای دنیا مرا با تو چه کار و ترا با من چه کار است لا هان حبلک [illegible]
تو نیست غرّی غیری دیگری غیر از مرا فریب بده انی قد طلقتک ثلاثا لا رجعة
فیها بدرستیکه من ترا سه طلاق گفته ام که رجوع در او طلاق نیست و این کنایه است از غایت زهد و ترک دنیا
فضیلت دیگر اینکه هیچکس بعد از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله مثل آنحضرت کسی عبادت نکرده است چنانکه
روایت کرده اند امام زین العابدین علیه السلام شبی هزار رکعت نماز کرد و فرمود که انّی لی بعبادة
علی ابن ابی طالب علیه السلام فضیلت دیگر اینکه سوره هل اتی در شان آنحضرت نازل شده و سایر
فضایل آنحضرت در کتب مشهوره مذکور است پس بدلیل نقل و دلیل عقل معلوم است که امام بحق و
جانشین مطلق بعد از رسول خدا علی ابن ابی طالب است نه دیگران و معجزات آنحضرت نیز از حد و حصر بیرون
است و از جمله معجزه آنحضرت یکی این بود که چون آنحضرت بجنگ نهروان رفت اصحاب آنحضرت گفتند
که خوارج از نهروان گذشتند آنحضرت فرمود که نگذشته اند جندب ابن عبد الله گوید که بدل خود قصد

کردم

کردم که اگر خوارج از نهروان گذشته باشند اول کسی که با ایشان جنگ کند من باشم پس چون
با لشکر بنزدیک نهروان رسیدند دیدند که خوارج از نهروان نگذشته اند پس امیر المؤمنین
علیه السلام روی مبارک بمن کرد و فرمود که ای جندب حال بر تو ظاهر شد جندب گفت
که من بر دست پای آنحضرت افتادم و گفتم یا امیر المؤمنین توبه کردم که دیگر خیال فاسدی در د
ل خود نگذرانم معجزه دیگر اینکه آنحضرت روزی در مسجد کوفه در بالای منبر خطبه میخواند
ناگاه اژدهای بزرگ از در مسجد پیدا آمد قوم از او ترسیدند خواستند که بدفع وی مشغول
شوند حضرت امیر المؤمنین علیه السلام اشاره کرد که هیچ مگوئید قوم از او دور شدند آن
اژدها متوجه منبر شد و آمد تا بنزدیک رسید و سرش در بالای منبر گذاشت تا بپایۀ که آن
حضرت ایستاده بود حضرت بطرف اژدر میل فرمود و اژدها چیزی چند بگوش آنجناب گفت
مردمان می شنیدند و اما نمی فهمیدند چون فارغ شد حضرت جوابی داد بلفظی که آن هم
نفهمیدند که چه گفت پس آن اژدر ناپدید شد و کسی ندانست که بکجا رفت و بعد از اتمام
خطبه از منبر بزیر آمد اصحاب از آن جناب احوال اژدر را پرسیدند آنحضرت فرمود که یکی
از حاکمان جن بود مسئله بروی مشکل شده بود و از من پرسید و من جواب او گفتم باز گشت
معجزه دیگر اینکه چهارده مرتبه باشاره آنحضرت آفتاب از جانب مغرب برگشت از آن جمله
یکبار وقتی بود که جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله سر مبارک خود بر زانوی مرتضی علی علیه
گذاشته و بوحی مشغول بودند و وقت عصر تنگ شد حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
نماز عصر را باشاره دریافت حضرت رسول صلی الله علیه و آله از وحی فارغ شده و حال نماز را

معلوم کرد و فرمود که باید دعا کنی و بشارت کنی به آفتاب که خدای تو دعای ترا مستجاب
میگرداند و آفتاب میگردد و جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام چنان کرد آفتاب برگشت و نماز
نماز عصر را دوباره دریافت دیگر وقتی که از جنگ نهروان بازگشته به بابل رسیدند و از آب
فرات گذشتند با جمعی از اصحاب خود با ایشان نماز عصر کرده باقی لشکر از فرات گذشتند
وقت عصر تنگ شد امیر المؤمنین علیه السلام دعا کرد و بشارت فرمود آفتاب بازگشت و باقی
لشکر نماز عصر را کردند و این قصه متواترات و در آنجا مسجدی ساخته اند که مسجد شمس میگویند
و از این جمله معجزات بسیار است که در کتب مشهوره مذکور است در فضایل و معجزات علی ابن ابیطالب
مانند آفتاب عالم تابست و کسانی که واقف نیستند مانند خفاش اند که نور آفتاب را نمی
توانند دید ه نور خورشید در جهان فاش است ه آفت از چشم ضعف خفاش است ه
و معلوم است که شرافت آنحضرت بر دیگران مثل شرافت زمین نجف اشرف است بر سایر زمینها
که در عالم است چنانکه یکی از اهل عرفان در خصوص شرافت زمین نجف اشرف و شرافت
جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام گفته نظم هر دل به نجف شغف ندارد حب شه من
من عرف ندارد ه دینش نبود یعنی هر کس ه ایمان به شه نجف ندارد ه جز خاک نجف
دیگر زمینی ه بر عرش برین شرف ندارد ه در خاک نجف علیست مدفون ه خاک دیگر این
شرف ندارد ه این دُر نجف بیابانی و بس ه دریا همه جا صدف ندارد ه جز وصف علی
تمام قرآن ه الحق ما سلف ندارد ه چون علی میان اولاد ه آدم پسر خلف ندارد

و امان

و امان علی گرفته طوطی ه تا روز جزا کف ندارد ه خلاصه مکلفان تابع جناب علی
ابن ابیطالب علیه السلام باشند و اعتقاد بنبوت جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله داشته
باشند و اعتقاد بامامت دوازده امام علیهم السلام داشته باشند و بدانند که امام
این زمان جناب صاحب الزمان علیه السلام است و آنحضرت غایب است و ظاهر خواهد
شد و روی عالم را پر از عدل و داد خواهد کرد بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد و باید
بدانند که اگر دنیا نمانده باشد مگر یک روز از آن روز را خدای تعالی دراز خواهد کرد تا قائم
آل محمد ظاهر شود و روی زمین بعدل بیارآید و بعد از آنکه پر از ظلم و جور شده باشد
فصل سیم معاد جسمانی که از آن نشاه آخرت گویند که دوباره ارواح بقالب جسمانی
برمیگردند بدانکه چون انسان از عالم روح بقالب جسمانی تعلق میگیرد و از رحم مادر بوجود
می آید حق تعالی مدت عمر او را معین و قرار داد میکند و آن را اجل مسمّی گفته
اند یعنی وعده نام برده شده که میانه خدا و بنده اش قرار داد شده است که فلان مدت
در عالم تکلیف باشد پس چون آن مدت بانتها رسید باید ترک این قالب کند بقالب
مثالی تعلق گیرد و از دنیا کوچ کند و باخرت منزل کند و از وقتیکه از این قالب
جسمانی بقالب مثالی تعلق گرفت تا دوباره بقالب برگردد این مدت را عالم
برزخ گویند یعنی فاصله و باید دانست که چون انسان بخواب میرود روح از این
قالب بقالب مثالی تعلق میگیرد اما نفس در این قالب است و روح بجانب

قالب مثالی میرود و خواب می بیند و چون تعلق بقالب جسمانی کرد از خواب بیدار میشود
و اما چون مدت عمرش بانتها رسید و نفس تمام شد روح از این قالب مفارقت
میکند و بقالب مثالی تعلق میگیرد و دوباره رو بجانب این قالب جسمانی نمیکند و سبب
اینکه نفس در این قالب نیست و حرکت در این اعضا نیست و سبب عدم تعلق روح
در قالب بی نفس آنست که این قالب از عناصر اربعه مرکب شده است که آن عناصر اربعه خاک
است و آتش و آب و باد پس نفس که عنصر بادیست از قالب بیرون رفت نقص بقالب
بهم میرسد از این سبب روح دوباره بآن قالب تعلق نمیگیرد پس چون موعد منقضی
شد و مدت عمر بانتها رسید پس اگر از اهل سعادت باشد در بهشت و نعیم نامتناهی مخلد
شود و اگر از اهل کفر و شقاوت باشد در جهنم بعذاب ابدی گرفتار میشود و اما بیان
احوال هر یک از مکلفان در حالت نزع روح و جان دادن و سؤال قبر و عالم
برزخ و وصف محشر و گذشتن از صراط و سایر امور آخرت ذکر میشود ان شاء الله تعالی
قال الله تبارک و تعالی وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ
مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ یعنی بدرستی که سکرات موت یعنی بیهوش شدن در وقت
جان دادن آمدنی است و خواهد آمد در آن وقت بآن شخص جان میدهد که سخت
میگویند ملائکه که این است آن مرگی که از او کناره میکردی لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ
مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ بدرستیکه

تو غافل بودی

تو غافل بودی از مردن و از این احوالی که در پیش داشتی و حالا آن پرده غفلت را از پیش چشم
تو برداشتیم و چشم تو بسیار بینا شده است خلاصه باید چون مدت عمر بانتها رسید
و انسان در حال جان دادن محتضر شود ناگاه از عالم برزخ و از طریقهای نیست بیرون روح
جزها که بجهانی نرسیده و آن حالت مشاهده کند چنانکه حدیث وارد شده است که هرگاه
کسی در دنیا کج خلق بوده است در وقت مردن و در ساعت جان دادن سگهای گزنده
جهنم که آنها را عقور گویند در نزد او آیند و بدن او را پاره پاره کنند چنانکه معاذ ابن
جبل از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که آنحضرت فرمودند که ای
معاذ مبادا کج خلقی کنی بر اهل خانه خود و در نزد دوستان خود لِكَيْ يَجْذِبُوا سُوءَ
خُلُقِكَ بنحو له که از کج خلق تو بترسند فَيُمَزِّقُكَ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ و هرگاه
کج خلق باشی در وقت جان دادن سگهای جهنم ترا پاره پاره کنند ای معاذ آیا در قرآن
خواندهٔ وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا عرض کردم بلی فدای تو شوم یا رسول الله فرمودند که
أَتَدْرِي مَا النَّاشِطَاتِ یعنی آیا میدانی که چیست معنی ناشطات عرض کردم
فدای تو شوم بیان فرما که چیست حضرت فرمودند که هُمْ عُقُورُ أَهْلِ الْجَحِيمِ
یعنی ناشطات سگهای گزنده اهل جهنم اند خلاصه در حالت جان دادن هر کسی بیک
نحوی خود را مشاهده خواهد کرد چون وقت جان دادن شود آن شخص محتضر سه
صورت ببیند هر یک نزد او آیند و با او گفتگو کنند یک صورت مال دنیا که در

که در تصرف او بوده و یکی صورت فرزندان او و دیگر صورت اعمال او پس چون محتضر
قریب الموت شود یعنی نزدیک مرگ شود ناگاه صورتی ببیند که نزد او آید و نزد او
نشیند و از و احوال پرسد که ای شخص احوال تو چگونه است آن محتضر گوید که ای شخص تو
کیستی که در چنین حالی با احوال پرسی من آمدی و حال اینکه هرگز من ترا ندیده ام
و با تو شناسائی ندارم آن صورت گوید که من مال توام که مرا در دنیا جمع کردی آن
شخص محتضر گوید که ای مال تو میدانی که من بسیار برای جمع کردن تو سعی تلاش کردم
و برای ضبط تو بسیار بیداری کشیدم و در دنیا برای جمع کردن تو در اطراف دویدم و سفرهای
دور و دراز کردم و خود را از محنت و تصدیع فارغ نگذاشتم و شب و روز عمر خود را برای
جمع کردن تو ضایع کردم و از دوستان و خویشان خود جدای کردم بسبب معاملات دنیا
که نفع عاید من شود و ترا جمع کردم که بکار من بیائی الحال را ببین که بچه محنت و احتیاج
گرفتارم آنچه میتوانی یاری من کن آن صورت گوید که خذ منی حق کفنک یعنی بگیر از
من کفن خود را که ازین بیش از کفن چیزی طلب نداری آن محتضر آهی کند و
گوید آه و افسوس از عمر گران مایه که صرف تو کردم و ترا تحصیل کردم و در چنین وقت
بکار من نیامدی پس آن صورت غایب شود و آن محتضر را از یاری او محروم
شود ناگاه صورت دیگر بنظر او در آید و در نزد او نشیند و احوال او پرسد
آن محتضر گوید که تو کیستی که در چنین حال با احوال پرسی من آمدی که من هرگز ترا

بزیرکام

ندیده ام و ترا نمی شناسم آن صورت گوید که من صورت فرزندان توام آن محتضر
گوید که ای فرزندان شما میدانید که من در دنیا چه قدر تصدیع برای شما کشیدم و مال از
حلال و حرام جمع کردم و خرج شما کردم و عمر را صرف کردم و در احترام شما دل داشتم و برای
خاطر شما سود و سودا کردم و شما را بر خود برگزیدم اکنون مرا در این سختی دریابید
و از تو نمیه امداد من کنید و آن صورت گوید سننبذک الی حفرتک یعنی ما ترا
داخل قبر میکنیم و از ما غیر ازین کاری هیچ نمی آید آن محتضر آهی کند و گوید افسوس که عمر
عبث صرف شما کردم خلاصه آن شخص محتضر از آن صورت دوم نیز محروم شود و صورت
دوم نیز غایب شود و بعد از آن صورت دیگر بنظر محتضر در آید پس اگر آن محتضر از اهل ایمان
و سعادت باشد صورت بسیار خوب جمیله خوش خلقه نزد او در آید و در بالین او نشیند
و بر او سلام کند و احوال آن محتضر را بپرسد آن محتضر از بوی عطر آن شخص معطر شود
و دلش مشغوف شود و آن صورت از آن بیمار بپرسد که احوال خود را چگونه می بینی
آن بیمار گوید که حالم این است که می بینی بعد از آن آن بیمار از آن صورت بپرسد که تو کیستی
که در این وقت با احوال پرسی من آمدی معذورم دار که ترا نمی شناسم و از لطف و احسان
تو شرمنده ام و هرگز هیچ دوستی بمهربانی تو ندیدم آن صورت گوید که من عمل نیک
توام یعنی باشم از نماز و روزه و تلاوت قرآن و دعا و سایر اعمال خیر که در دنیا کردی و از را ه

ازراه اخلاص بجای آوردی خداوند عالمیان از تو قبول کرد و مرا برای صورت متمثل کردانیده
که نزد تو آیم و مونس تو باشم و احوال ترا بپرسم آن بیمار گوید که معذورم دار که من بسیار از تو
خجالت دارم و در حق تو بسیار کوتاهی کردم آن صورت گوید که غمگین مباش که خدای تعالی
مرا از تو پسندیده و من مونس تو خواهم بود و در حال جان دادن و هول مطلع و سؤال
قبر و عالم برزخ و روز قیامت تا اینکه ترا از صراط بآسانی بگذرانم و ترا داخل بهشت
گردانم و هرگز از تو جدا نخواهم شد تا من و تو در بهشت داخل شویم پس آن شخص بسیار خوشحال
و خوشوقت شود با آسانی جان دهد و اما اگر آن شخص بدکار و از اهل عصیان و شقاوت باشد
صورت بسیار زشتی مهیبی بر شکل کج خلقی نزد او آید و در بالین او نشیند و دست بر
سینه آن شخص زند و گوید که ای بدبخت حال خود را در این وقت چگونه می بینی آن
شخص گوید که تو کیستی و در این وقت چرا با من چنین میکنی من با این حالی که هستم
ترا رحم بر من نمی آید که با من چنین سلوک میکنی آن صورت گوید که ای بدبخت مرا
نشناختی من عمل توام که بجا آوردی از نماز و روزه و سایر عبادات که مرا ضایع کردی و
معصیتها که کردی حق تعالی مرا باین صورت متمثل کردانیده تا بیایم و ترا عذاب کنم
و بدانکه از تو مفارقت نخواهم کرد تا اینکه من و تو بخدمت پروردگار خود برسیم و با تو
خواهم بود تا ترا در جهنم داخل کنم و در این باب حق تعالی فرموده است که وَلَنْ یَتِرَکُمْ

اعمالکم

اَعْمَالَکُمْ یعنی خدا شما را از عملهای شما جدا نخواهد کرد یعنی هر عملی که کرده اید در حال
مردن ملاقات آن عملها خواهید کرد و با شما خواهد بود و عمل شما ابدالآباد خواه
بجهنم رود و خواه به بهشت خلاصه چون عملهای انسان در حال مردن بشکل انسانی
متمثل شود و در نزد او آید و با او هم سخن شود و هر عملی بشکلی متمثل شود مانند اینکه
حدیث وارد شده است که چون کسی کج خلق باشد در وقت مردن آن کج خلقی بصورت
سگ درنده در نزد او آید و او را پاره پاره کنند چنانکه در حدیث معاذ ابن جبل
جناب رسول خدا صلی الله علیه وآله فرمود که ای معاذ مبادا کج خلقی کنی که هر گاه کج
خلقی درشته باشی پس در وقت مردن عقور جهنم یعنی سگهای درنده جهنم بدن ترا
پاره پاره خواهند کرد آیا خوانده وَالنَّاشِطَاتِ نَشْطًا یعنی قسم بحق خداوندی که
ناشطات را خلق فرمود و معاذ عرض کرد بلی فدای تو شوم خوانده ام حضرت فرمود که
اَفَتَدْرِی مَا النَّاشِطَاتُ یعنی آیا میدانی ناشطات چه چیز است معاذ
گوید که عرض کردم نمیدانم یا رسول الله حضرت فرمود که هُمْ عُقُورُ اَهْلِ الْجَحِیمِ
یعنی ناشطات عقور اهل جهنم میباشند یعنی سگهای گزنده اهل جهنم که در وقت
مردن بر تنهای کج خلق را پاره پاره خواهند کرد و حدیث دیگر وارد شده است که هر گاه
کسی در دنیا بکسی فحش داده باشد و در وقت مردن آن فحش بشکل عقرب شود

از عقربهای جهنم در نزد آن شخص آید و او را اذیت رساند و بگذارد آن محتضر گوید که تو
کیستی و چرا مرا میگزی آن عقرب گوید که من فلان خشم که در فلان وقت بفلان
کس دادی و حق تعالی مرا باین صورت متشکل کرد و امر فرمود که بیایم و ترا زخم زنم
و اذیت برسانم و از حالا تا روز محشر با تو باشم تا وقتی که مردم از حساب فارغ شوند ترا با تش عذاب
معذب خواهد کرد خلاصه دیگر حدیث وارد شده است که هر کس که غیبت کسی را بکند و در
وقت مردن آن غیبت کرده شده بصورت مرداری خود در نزد آن محتضر آید یعنی
ملائکه جسم مردار او را نزد آن محتضر آورند و نزد او گذارند و تازیانه عذاب بر او زنند
و گویند که از این گوشت مردار بخور و آن شخص هر چه التماس کند که از برای خدا مرا معاف
دارید [illegible] در جواب گویند که این جسم همان کس است که در دنیا غیبت او کردی خلاصه هر عملی
بشکلی متشکل خواهد شد و در وقت مردن بنظر آن محتضر خواهد آمد چنانکه هر گاه
عملی نیک باشد بصورت نیک خواهد آمد و هر گاه عمل بدی باشد بصورت بدی خواهد آمد و
حدیث وارد شده است که باید مکلف اعتقاد کند باینکه صورت اعمال در وقت عمل و در وقت
مردن بنظر محتضر خواهد آمد و با او سخن خواهد گفت و اگر عمل نیک باشد با او محبت و ملاطفت
خواهد کرد و اگر عمل او بد است با او عداوت خواهد کرد و اذیت خواهد رسانید و در کشف
او [illegible] و درین باب دلیل عقل و نقل بسیار است اما دلیل نقل از قرآن و حدیث
بسیار است از آن جمله آیه قرآن در باب سکان جهنم والشیاطین [illegible]

جا

و از جمله احادیث حدیث عقرب و مردار گذشت و اما دلیل عقل نیز بسیار است از آنجمله
یکی دلیل این است که چون کسی خواب می بیند و در خواب مشاهده میکند و الم لذت میبرد
و دیگران که نزد او نشسته اند و بیدار اند مطلق نمی بینند و خبردار نمی شوند و هم چنین دردی
که بر عضوی از اعضای انسان عارض میشود انسان متألم میشود اما کسانیکه بعیادت او آمده
اند و نزد او نشسته اند مطلق از آن درد و الم آگاه نمیشوند و دلیل دیگر هر کسی ایمان دارد باینکه
جبرئیل بر پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله نازل شدی و وحی خدا را بآنجناب عرض میکرده است و جناب
پیغمبر جبرئیل را میدیده است و سخن او را می شنیده است و جواب جبرئیل را میفرموده است
و از جبرئیل پیغام میشنیده است اما هیچکس غیر از جناب پیغمبر جبرئیل را ندیده است
حتی اینکه جناب مرتضی علی علیه السلام نیز جبرئیل را ندیده است پس بدلیل عقل معلوم شد
که ممکن است که در یک مجلس یک نفر چیزی را ببیند و دیگران نبینند و آن شخص سخن گوید که
نشنوند بطریقی که فهمیدی که اگر در خواب چیزی می بیند تو که نزد او حاضری نمی بینی و
او در خواب با دیگری سخن میگوید و تو نمی شنوی و همچنین جناب رسول خدا جبرئیل را می دید
و سایر خلق که بخدمت آنحضرت حاضر بودند جبرئیل را نمی دیدند که آنحضرت با جبرئیل سخن میگفت
و جواب میشنید و حاضران سخن جبرئیل را نمی شنیدند و سخن پیغمبر را می شنیدند پس باید مکلف
اعتقاد کند باینکه در حال احتضار احوال خود را مشاهده خواهد کرد اگر نیک و اگر بد و بدانکه
صورتهای خلق در حالی که از دنیا میروند بتفاوت خواهد بود اما تفاوت همان محتضر

خود نیز خواهد دید و ملائکه و عزرائیل و دیگر طاهرین علیهم السلام صورت اصلی او را خواهند
دید پس بعضی روسیاه از دنیا میروند و بعضی روسفید اما صورت جسمانی که جزو این کتاب
است سیاه شدن یا سفید شدن که بنظر مکلفین می آید اعتبار ندارد لهذا باشد که کسی بسیار
مؤمن موحد و صالح باشد و در وقت مردن بسبب شدت مرضی که صورتش سیاه شود و یا اینکه کسی
بسیار منافق مشرکی بدکاری باشد و در وقت مردن بی مرض اجلش برسد و از دنیا برود و حال
آنکه صورتش نورانی بماند که مطلق تغیر نکند بلکه بسبب مرضی صورتش سفیدتر از زمان زندگانی
او شود پس این سیاهی و سفیدی صورت جسمانی که بنظر مردم مشاهده میشود یا حس خواهد
کرد که از آن نور دلش تازه شود و ملائکه نیز چون بر او وارد شوند و او را بصورت نیکو و تازه
و درخشنده مشاهده کنند و حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام نیز چون بعیادت او بیایند او را
با صورت تازه و نیکو مشاهده کنند چنانکه حق تعالی فرموده است وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَا
ضِرَةٌ إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ یعنی بعضی از صورتها در وقت مردن تازه و درخشنده و نورانی
خواهد بود و بسوی نور رحمت پروردگار خود نظر خواهد کرد باین که مکانهای خود را در بهشت خواهد
دید و حضرات ائمه معصومین علیهم السلام را خواهد دید و نظرش بجانب ایشان خواهد بود
و مشغول ایشان خواهد بود تا قبض روح او شود و اما بعضی که بدکارند چون وقت جان دادن
ایشان شود و خود را سیاه روی مشاهده خواهد کرد بنحوی که گویا در میان تاریکی افتاده اند چنان
سیاهی و تیره که از صورت خود مشاهده کنند که گویا لباس سیاهی بر صورت ایشان افکنده اند

وملائکه

و ملائکه غضب نیز با حضرت عزرائیل نیز نزد او آیند که قبض روح او کنند روی او را سیاه
و تیره ببینند مانند پاره سیاهی که مطلق سفیدی در آن داخل نباشد و حضرات
ائمه علیهم السلام نیز که بنزد او حاضر شوند و او را با روی سیاه ببینند چنانکه حق تعالی
فرموده است وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ بَاسِرَةٌ تَظُنُّ أَنْ يُفْعَلَ بِهَا فَاقِرَةٌ
یعنی بعضی از صورتها در وقت مردن تاریک میشود بنحوی که آن [illegible] گمان اش میرسد
که سیاهی مطبوخ بر صورتش پاشیده اند پس معلوم شد که سیاه شدن و یا سفید شدن
صورت محتضر نیز بر کسی معلوم نمیشود مگر بر همان محتضر و پس و بر اهل آخرت از
پیش رفتگان نیز معلوم میشود یعنی چون بعالم برزخ رود او را سفید رو یا
سیاه رو مشاهده کنند و باید دانست در وقت جان دادن خطاب الهی که
زنهار رسید بنحوی که اگر نیکوکار است چون وقت جان دادن او شود جناب
احدیت بملائکه امر فرماید که دستهای گل از شکوفه های بهشت و دسته گلها که
بهشت دارند بگیرید و بنزد بنده من ببرید و سلام مرا باو برسانید و جای او را
در بهشت باو بنمایید و بگویید که پروردگار تو میفرماید که اگر خواهی نزد ما بیا که ما
علیین بیا و در هم پس چون ملائکه حاضر شوند آن محتضر ایشان را بآن صورت نیکو و آن لطف
احسان مشاهده کند بسیار مشتاق شود پس چون دستهای گلها را تواضع او کنند و سلام

[illegible]

پیغام پروردگار را باو برسانند و مکان او را در بهشت باو بنمایند آن محتضر نظر در قصرهای
بهشت کند و حور و قصور و سایر نعمتها را مشاهده کند و حضرات ائمه الطاهرین علیهم السلام
را ببیند و برایشان سلام کند و ایشان جواب سلام او گویند و جناب رسول خدا صلعم در بالین
او نشینند و سر آن محتضر را بر دامن خود گذارد و احوال او را بپرسد و جناب علی علیه السلام
در برابر رسول خدا صلعم ایستاده باشند و چون پیغمبر خدا از بالین او برخیزد و جناب علی علیه السلام در بالین
او نشینند و سر او را بر دامن خود گذارد و احوال او را بپرسد و آن محتضر بپرسد که شما کیستید
ایشان خود را آشنا سازند آن میت بملائکه گوید که آمدن بخانه آخرت را اختیار کردم بعد از آن
اینها از پیش نظر او غایب شوند و آن محتضر آه حسرتی بکشد و اشک حسرت از چشمش جاری شود
چون نظر خویش و اقوام و اقارب خود را ببیند که نوحه و گریه و زاری میکنند این محتضر
بسیار مکدر شود که مبادا خدای تعالی او را از دنیا گذارد و از مصاحبت ائمه الطاهرین علیهم السلام
و از تلذذات حور و قصور و نعمتهای بهشت محروم بماند پس خطاب الهی بگوش او رسد که
یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ یعنی ای کسیکه دلت آرام گرفت بجمال محمد مصطفی صلی
علیه و آله ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً یعنی بازگشت کن بسوی پروردگار
در حالتی که از عطاهای پروردگار خوشنود شوی و در حالتیکه خدا از تو خوشنود است فَادْخُلِي
فِي عِبَادِي وَادْخُلِي جَنَّتِي پس داخل شو در زمره بندگان من محمد و آل محمد

وداخل

وداخل شود در بهشت من پس در آن وقت آن مومن بسبب این خطاب مشعوف شود
و مشغول ائمه طاهرین علیهم السلام شود جناب رسول خدا با امیر المؤمنین خطاب کنند که یا علی من این
مومن را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار و حضرت علی علیه السلام جبرئیل گوید که من این مومن
را دوست میدارم تو نیز او را دوست دار بعد از آن جبرئیل بعزرائیل گوید که این مومن را دوست
میدارم تو نیز او را دوست بدار عزرائیل گوید که من الان اضعاف آن شما دوست میدارم بعد از آن عزرائیل
بنزد او آید گوید که ای مومن آیا برات بیزاری از آتش جهنم و خط امان از عقوبت از جانب
خداوند عالم گرفتی آن مومن گوید که من همیشه از خدا سوال کرده ام که برات آزادی بمن
عطا فرماید امیدوارم که قبول کرده باشد بعد از آن عزرائیل علیه السلام قبض روح او میکند
بآسانی بنحویکه موی از میان روغن کشیده شود بعد از آن روح آن مومن را در حریر بهشت بپیچند و
بمرتبه اعلا علیین برسانند بعد از آن جناب احدیت از آن روح سوال کنند که ای مومن عمر
خود را صرف چه کار کردی عرض کند که پروردگارا عمر خود را بصرف طاعت و بندگی تو خرج کردم
خط دیگر رسد که اعضا و جوارح را بچه کار کرده گردی عرض کند که پروردگارا با هر عضوی از
اعضای خود طریقه بندگی و اطاعت آوردم و همه عضوهای خود را امانت تو دانستم و بهر جا که
امر فرمودی بهمانجا خرج کردم و هر عضوی که نعمتی از نعمتهای تو دانستم و بدلائه هر نعمتی
آن نعمت بموضعی که امر فرموده بودی وضع کردم و هرگز خود را مالک چیزی ندانستم و پا نمی
نهادم و هر چه در تصرف من بوده مال تو دانستم از این سبب بدانچه که امر فرموده بودی عمل کردم

بعد از آن خطاب دیگر رسد که ای مؤمن علم از کجا تحصیل کردی و چگونه عمل کردی جواب گوید
که علم از مؤاخذه شرع اخذ کردم و از راه اخلاص عمل کردم و مطمح نظر در عمل کردن رضا جوی
تو بود نه اینکه ترس از عقوبت تو یا امید ثواب از تو داشتم بلکه تو را لایق عبادت
دانستم و بندگی ترا از روی اخلاص کردم بعد از آن خطاب دیگر رسد که ای مؤمن مال
از کجا پیدا کردی و بچه مصرف خرج کردی جواب گوید خداوندا مال از حلال بهم رسانیدم
و در راه تو خرج کردم باین نوع اگر طعام دادم بکسی دادم یا خوردم و اگر لباس [illegible] پوشیدم و یا بر
کسی دادم و اگر عمارت ساختم یا کسی را جای دادم و اگر تحصیل زن و فرزند کردم و اگر ضیافت
کردم همه محض رضای تو بود پس خطاب الهی رسد که راست گفتی ای بنده من پس ببرید او را
در وادی السلام بخدمت چهارده معصوم علیهم السلام و از لباسهای حریر و استبرق بهشت با او
بپوشانید و از آب کوثر بنوشانید و از طعامهای بهشت با او بخورانید و با او نهایت
اعزاز و احترام کنید پس آن روح را در قالب مثالی جای میدهند و در صحرای نجف در وادی
السلام بخدمت ائمه طاهرین علیهم السلام وارد میشود و جای و منزل خود را به بیند و باز بر گردد
بجانب قالب خود و ترحم بر قالب خود کند و چون قالب را غسل دهند آن روح نیز با غاسل
امداد کند و چون آن نعش را کفن کنند آن روح با ایشان مدد کند چون بر سریر کشیده باشند
و بجانب قبرستان برند آن روح نیز مشایعت آن نعش کند و حدیث وارد شده است

کرده

که روح مؤمن را که از قالب نزع کردند چون نعش او را بر سر تابوت گذارند که بجانب
قبرستان برند ملائکه رحمت از جلوی آن تابوت میروند و روح آن قالب نیز از بالای
سر ایشان در جلوی نعش خود میرود خدام چون آن سریر را بر زمین گذارند و برا آن
نماز کنند روح نیز بر آن نعش نماز کند چون آن نعش را در لحد بخوابانند آن روح
نیز یاری ایشان کند چون آن نعش را حرکت دهند و او را تلقین کنند آن روح تمام
کلمات تلقین را گوش بر دارد پس چون مردمان از سر قبر او رفتند و آن روح با قالب
در قبر تنها مانند امر خالق عالم میشود که رومان فتان القبور داخل آن قبر میشوند و احوال
آن جسد را آزمایش میکنند که به بینند از مؤمنان و شیعیان و نیکوکاران است یا آنکه از
کافران و منافقان و بدکاران است چون رومان علیه السلام احوال آن جسد را معلوم
کنند و از قبر بیرون روند و آن روح در آن قبر تنها مانند و وحشت کنند ناگاه از آن لحد
صدای بشنود که ای مؤمن خوش آمدی مرحبا بقدوم شریف تو ای مؤمن وحشت مکن
و بدانکه چون تو در دنیا بودی و بر بالای من راه رفتی من بر سایر زمینها فخر میکردم
که بر پشت من ای مؤمن بر بالای من راه رفت و من ترا بسیار دوست میداشتم اکنون
که بمهمانی من آمدی با تو معامله برابر مهربانم بعد از آن آن زمین گشاده شود بحدی که گشادگی
آن لحد بقدر وسعت زمین و آسمان شود پس آن روح خرم شود و شاد گردد که ناگاه
بیند که تختهای زر آورده اند و در اطراف او نصب کردند و چهارده معصوم

بیایند و بر آن تختها بنشینند و خادمان ایشان از هر طرف صف کشند آن مؤمن
از خادمان بپرسد که اینها کیستند خادمان گویند که این جناب محمد مصطفی صلی الله
علیه و آله و این علی المرتضی است و این امام حسن و این امام حسین علیه و یک یک تا امام
زمان علیهم السلام باو شناسانند آن مؤمن بسیار مشعوف شود که ازان جانب رو نما
در صف ملائکه رحمت رود و مبشر و بشیر گوید که فلان از عالم تکلیف بعالم مکافات آمده است
دار الهی بشما است که شما در قبر او بروید و اعتقادات او را بپرسید پس مبشر و بشیر با نهایت
خوبی دستهای گل بهشت بدست گرفته داخل قبر آن مؤمن شوند و بر او سلام کنند و او جواب
گوید بعد از آن سؤال از اعتقادات او کنند و او جواب گوید و چون اعتقادات خود را
بیان کرد هر یک دسته گلی بدست او دهند و او را تواضع کنند و از قبر او بیرون روند
و آن مؤمن با ائمه طاهرین علیهم السلام ام صحبت شود و در مجلس ایشان مستفیض شود پس خویش
و اقارب و آشنایان مؤمن او خبردار شوند که فلان کس از دنیا آمده است اینجا بدیدن
او آیند و چون با یکدیگر ملاقات کنند و از و احوال باز ماندگان خود بپرسند که فلان
کس در چه کار بود گوید که الحمد لله در حیوة بودند و مشغول عبادت بودند آن مؤمنان
شاد شوند پس احوال یکی را بپرسند که فلان کس در دنیا چه کار میکرد این مؤمن جواب
گوید که فلان کس پیش از من از دنیا بخانه آخرت آمد ایشان گویند که هوی هوی یعنی
بهاویه رفت یعنی بجهنم رفت آن مؤمن گوید که چگونه در شیعه ایشان گویند که هر گاه

از اهل بد

از اهل بهشت بودی با بیت در وادی السلام نزد ما آمده باشد پس چون نزد ما نیامده است
و از دنیا بیرون رفته است معلوم است که بر برهوت رفته است و خلاصه ارواح مؤمنان
در وقتیکه مؤمن تازه در خانه آخرت وارد میشود و استقبال او میکنند و هم یکدیگر را
میشناسند چرا که بعد از مرگ هر روحی که از قالب جسمانی مفارقت کرد داخل قالب مثالی
میشود یعنی آن قالبی که مانند این قالب جسمانیست که انسان در وقت خواب دیدن در آن
قالب تعلق میگیرد و بآن قالب نشو و نما میکند و لذت و الم میبرد پس بعد از مرگ نیز در عالم
برزخ تا روز قیامت در آن قالب میباشد و چون روز قیامت صور دمیده شود این قالب
جسمانی بهم جمع شود و نفخ روح عزیز بر در این قالب جا کند و روح انسانی در آن قالب
مثالی بهمین قالب دنیایی تعلق گیرد و از جا برخیزد و بمحشر محشور شود و خواه بهشتی
باشد و خواه بهشتی باشد که با همین قالب در بهشت یا در جهنم مخلد شود و اما بدکاران
چون از صورت نوییم در حال احتضار محروم شوند صورتی دیگر نزد ایشان آید با صورت
بسیار زشتی از احوال بپرسد و آن محتضر جواب گوید که تو کیستی که مرا در این وقت آزار
مینمایی آن صورت گوید که من کردار بد تو ام و عمل تو بودم که مرا ضایع کردی و با تو خواهم بود
تا ترا در جهنم داخل کنم و این حدیث سابقی بر این ذکر شده در باب احتضار پس چون آن بدکار
خود را مشرف بر مرگ ببیند ناگاه ببیند که ملائکه غلاظ و شداد با عمودهای آتشین از آسمان
در نزد او نازل شده و با هیبت تمام بر او حمله کنند و در آن حالت عزرائیل با صورت مهیبی

با نهایت غضب در نزد او حاضر شود و از و پرسد که ای شخص آیا برات بیزاری
از عذاب خدا گرفته در دنیا عملی کرده که آن عمل باعث نجات تو باشد و در این وقت
چاره بکار تو کند آن شخص گوید که من آنقدر مشغول دنیا بودم و در فکر گذران امور خود
در دنیا بودم که هرگز بفکر این لحظه نمی افتادم پس حضرت عزرائیل قبض روح او را آنچنان
کند که اگر گوسفند را زنده پوستش بکنند آسان تر از جان دادن آن شخص باشد و از هر عضوی
اعضای آن شخص که جان بیرون رود از عذاب و شدت بر او نازل شود و ملائکه عذاب نیز
بر او طعن و لعن کنند و اعمال ناشایسته او که بصورت سگها گردند و عقرب گزنده شوند
نیز او را اذیت رسانند و چون روح او از قالب مفارقت کند روح نحس او را در چاهی از
آتش جهنم بیفکنند و آب جوشانیده جهنم در نزد او آورند یا اندرز او کنند و از آن
آب جوشانیده بر سر او فرو ریزند که آنچه در معده او باشد بجوشش آید و حق تعالی در این باب
فرموده است که چون مکلف باحتضار رسد از سه حال بیرون نیست یا اینکه از جمله مقربین
است یا از اصحاب الیمین است یا از مکذبین الضالین است پس بیان هر یک را حق تعالی
در سوره اذا وقعت الواقعه بیان فرموده است چنانچه فرموده است فَأَمّا إِن كانَ
مِنَ المُقَرَّبينَ فَرَوحٌ وَرَيحانٌ وَجَنَّةُ نَعيمٍ یعنی هرگاه میت از
جمله مقربان باشد پس در وقت مردن برای او حاصل شود راحتی بر او و نسیم دسته گلهای
بهشت و او را وارد کنیم در بهشت پر نعمت وَأَمّا إِن كانَ مِن أَصحابِ اليَمينِ

فسلام لك

فَسَلامٌ لَكَ مِن أَصحابِ اليَمينِ واما هرگاه آن میت از اهل ایمان باشد
که از طایفه دست راست محسوب شود پس در وقت جان دادن ملائکه بر او وارد میشوند
و گویند سلام خدا بر تو باد ای شخص از اهل ایمان وَأَمّا إِن كانَ مِنَ المُكَذِّبينَ
الضّالّينَ فَنُزُلٌ مِن حَميمٍ وَتَصلِيَةُ جَحيمٍ واما هرگاه از اهل گمراهان
باشد که اعتقاد بخدا و رسول خدا نداشته باشد و اعتقاد بامامت دوازده امام علیهم السلام
نداشته است و از جمله گمراهان باشد پس انداز او در وقت جان دادن از آب جوشانیده
جهنم است و داخل شدن در جهنم خلاصه مطلب اینکه هر کس در وقت مردن
بقدر عملش مکافات خواهد دید و خدای تعالی بر کسی ستم نخواهد کرد مسئله
بدانکه ارواح خلق بعد از مفارقت این قالب جسمانی داخل در قالبی خواهند شد مانند
این قالب جسمانی که در دنیا دارند و آن قالب را قالب مثالی گویند و آن همان قالبی
است که در دنیا در عالم خواب روح انسان در آن قالب تعلق میگیرد و گفت و شنید
و آمد و رفت و نشست و برخاست میکند پس بعد از مفارقت از دنیا روح انسانی
بهمان قالب مثالی میرود و در عالم برزخ با همان قالب مثالی زندگانی میکنند تا روز
محشر که دوباره بعد از دمیدن صور از آن قالب جسمانی دنیا بر میگردد چنانچه حدیث
وارد شده است که شخصی خدمت جناب امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد که میگویند
که ارواح اهل ایمان بعد از مرگ در حوصله مرغهای سبز بهشتی میباشند و در دور عرش

طیران میکنند تا روز محشر که دوباره بهمان قالب جسمانی برگردند حضرت فرمود
که چنین است بدانکه مؤمن نزد خدا گرامی‌تر است از این که ارواح او را در حوصلهٔ مرغها کنند
ولیکن روح انسان بعد از مفارقت در این قالب جسمانی در قالبی میرود که مانند همان
قالب است که در دنیا دارد و در روایت دیگر از آن حضرت مرویست که فرمودند که چون
مؤمن از قالب جسمانی دنیا مفارقت کند در قالبی رود که مانند همان قالب دنیای او
باشد پس با آن قالب در عالم برزخ خوراک میکنند و از طعام بهشت و آب مینوشند
از نهر بهشت پس چون در وادی السلام وارد شود اهل ایمان باستقبال او آیند او را
بشناسند بهمین صورتی که در دنیا دیده اند و چون با یکدیگر ملاقات کنند آنها که
پیشتر از دنیا رفته بودند از این تازه رسیده پرسند که فلان کس در چه کار بود پس اگر
گفت که او در دنیا بود ایشان امیدوار خواهند بود که شاید او نیز بما ملحق شود و اگر گفت
پیش از من از دنیا بآخرت رفته است ایشان گویند هوی هوی یعنی بهاویهٔ جهنم رفت چرا که
اگر از صنف اهل سعادت بود بایست در عالم برزخ در وادی السلام در نزد ما باشد پس معلوم
است که چون نزد ما نیامده است بهوای برهوت رفته است مسئله بدانکه ارواح
مرده بعد از مرگ تا روز محشر خوراک میباشند و لباس میپوشند و مجلس و صحبت و رفقا
میباشند پس اما اهل سعادت یعنی شیعیان اثنا عشریه در صحرای نجف در وادی السلام
در خدمت جناب علی ابن ابی طالب علیه السلام و سایر ائمه هدای علیهم السلام میباشند

و در مجلس ایشان

و در مجلس ایشان بصحبت ایشان مشغول‌اند و صبح و شام طعام از بهشت برای ایشان
می آورند چنانکه حق تعالی فرموده است وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً
وَعَشِيًّا یعنی ایشان در عالم برزخ و در وادی السلام خوراک میکنند در صبح و شام
و اما در باب لباس فرموده است وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ یعنی لباس
ایشان در آخرت از ابریشم است و معلوم است که آن لباسها را از بهشت برای ایشان
می آورند و در باب صحبت و رفقا فرموده است فَأُولَٰئِكَ مَعَ الَّذِينَ
أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَ
الصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَٰئِكَ رَفِيقًا یعنی اهل ایمان در آخرت با
جناب رسول خدا صلعم و با سایر ائمه طاهرین علیهم السلام رفیق خواهند بود و اما در باب
اهل شقاوت و ضلالت فرموده است النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا
وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ یعنی اهل شقاوت را صبح و شام در عالم برزخ
عذاب جهنم میکنند و در روز قیامت نیز بعذاب ابدی گرفتار خواهند شد و در
باب لباس ایشان فرموده است قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ یعنی آماده شده
است برای ایشان لباسها از آتش جهنم و در باب رفاقت و صحبت ایشان فرموده
لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا یعنی مژده نیست

ثبت برای بدکاران بعد از مرگ و بر رفقای خود خواهند گفت که نزدیک ما نیایند
و از ما دور شوند که عذاب ما از جهت شما زیاد تر است مسئله بدانکه چون صور
قیامت دمیده شود از صور صدای بر آید که از همان یک صدا تمام مکلفان نام خود را
بشنوند و یکبار از جای برخیزند باین معنی که بیک چشم بهم زدن بلکه کمتر از یک
چشم بهم زدن کل خلق عالم از همان یک صدا از جای برخیزند چنانکه حق تعالی فرموده
است ما خلقکم ولا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی از زیدن ما شما
را در محشر زنده کردن ما مثل همان است که یک نفر را خلق کنیم یعنی در یک لحظه
چندین هزار خلق که می آفرینیم نزد من دشواری ندارد باین معنی که گمان نکنید که
یک خلق خلق بکنم دیگری را نمیتوانم خلق کرد بنحوی که مخلوقات ما از شغلی فارغ
نشوند نمیتوانند شغل دیگر را مرتکب شوند چرا که اگر با وجود مشغول بودن باین شغل
شغل دیگر پیش گیرند باید این شغل را اول ترک کنند یا با تمام رسانند و بعد از آن
بشغل دیگر مشغول شوند و ایشان مخلوقات ضعیف اند نه شان من که پروردگار شما ام
پس من در آفرینش چندین هزار خلق بیک لحظه با وجود اختلاف خلقت هر یک عاجز
نیستم و در مبعوث کردن ایشان در محشر نیز بهمان طریق است که محتاج نیستم که بجور
مثلاً زنده کنم بلکه بمجرد اراده من همه یکبار زنده میشوند و من نباید مشغول زنده
کردن شوم بلکه اراده من که تعلق گرفت بامری همان امر بیان شود که من خواستم از عدم

بوجود آمد

بوجود مرا آید و دلیل عقل درین باب آنچه عرفا فهمیده اند از آنهاییست که تصریح کرده اند لیکن
از آنجمله بجنفی که نسخهٔ کتاب المتقین را تصنیف نموده گفته است که انسان که عاجز
تر از همه مخلوقات است حتی اکثر از آنچه عاجز تر است و شهرت او غالب است پس همین
انسان عاجز در یک آن واحد اراده میکند که چشمش ببیند و گوشش بشنود و زبانش حرف
زند و پایش راه رود و دهانش خوراک کند و دستش حرکت کند و دماغش بوی بشنود و سایر
اعضا هر یک در همان یک آن واحد بشغلی مشغول شوند بمجرد اراده انسان که روح است تمام
این اعضا همان شغلهای او عمل میکنند و تمام اراده های او بعمل می آید هر یک بهر نحوی
که خواسته مثلاً چشم خواسته که فلان جا را ببیند و زبان فلان کلام را گوید و دست فلان چیز
بردارد و پا فلان طرف برود و هر دو یکبار طریقه اراده او افعالی که مراد اوست بعمل می آورند
پس خالقی که این مخلوق را خلق کرده است عاجز است از آنکه هر چه خواهد بشود یا بهتر قادر است نه عاجز
و در باب آنکه امر قیامت و برپا شدن مردم یکبار بیک چشم زدن بلکه کمتر حق تعالی فرموده است
وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی امر قیامت بقدر یک چشم زدن بلکه کمتر از چشم بهم زدن است
بدرستیکه خدا تعالی بر همه چیز توانا است مسئله بدانکه هر ذره از ذرات وجود خلق
عالم بتصرف ملکیست که پاسبان آن ذره است در دنیا متوجه آن ذره است یکی

چون روح انسان از قالب مفارقت کرد آن ملک با آن ذره همراه است پس هر ذره
بملکی همراه است ما که آن جسم بسوزد و ذرات وجود انسان خاکستر شود آن ملک همراه
آن خاکستر است و در هر جا آن ذره باشد آن ملک نیز در همان جا میباشد و چون
صور قیامت دمیده شود آن ملک که همراه ذرات میباشند آن ذرات را جمع میکنند
و آن قالب انسان دوباره بهم جمع میشود و بصورت دنیای میشود و روح از آن قالب
مثالی باین قالب تعلق میگیرد و از جا برمیخیزد مانند کسی که در خواب باشد و او را صدا
زنند و از جا برخیزد خلاصه چون بمحشر برپا شوند سه صنف خواهند شد چنانکه
حق تعالی در قرآن مجید فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم یعنی بنام خداوند
بخشنده مهربان إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ یعنی چون قیامت برپا شود لَيْسَ لِوَ
قْعَتِهَا كَاذِبَةٌ آن قیامتی که یقینی است و شکی در وقوع آن نیست خَافِضَةٌ
رَافِعَةٌ در آن روز بعضی از اشخاص با سفل السافلین جهنم فرو خواهند رفت و
بعضی با علا علیین بهشت بالا خواهند رفت یعنی اهل شقاوت و عاصیان و دشمنان
آل محمد به اسفل السافلین جهنم خواهند رفت و اهل سعادت و دوستان آل محمد با علا علیین
بهشت خواهند رفت إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًّا وقتی که زمین از خوف محشر بهم لرزد
وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا و کوهها از هم پاشیده شوند فَكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا و کوهها

از ترس

از ترس محشر مانند غبار پراکنده شوند وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً و شماهای مکلفان
سه صنف خواهید شد در آن روز فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ
الْمَيْمَنَةِ پس یک جماعت از آن سه صنف دست راست خواهند بود چه اصحاب
دست راست که تعریف ایشان از حد بیان بیرون است وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ
مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ یک صنف اصحاب دست چپ خواهند بود چه اصحاب دست
چپ که مذمت ایشان از حد بیان بیرون است وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ
و یک صنف پیشی گیرنده کانند که پیشی گرفته اند بر تمام خلق در دنیا در باب
عمل نیک و رضا جوی پروردگار عالم و در آخرت نیز پیشی خواهند گرفت پیش از هم
کس از صراط خواهند گذشت و به بهشت خواهند رفت فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ که
جای ایشان بعد از حساب قیامت در بهشتهای پر نعمت است ثُلَّةٌ مِنَ الْأَ
وَّلِينَ طایفه از پیشینیان میباشند که پیشی از رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشته اند
وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ و اندک جماعتی از طایفه دیگر میباشند که بعد از زمان نبوت
غیبت میباشند عَلَى سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ این جماعت بر تختهای زرافشان در بهشت
خواهند نشست مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ در حالتی که تکیه خواهند زد
بر تختهای زرافشان رو بروی بهم يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ
بر دور ایشان خواهند گشت طفلان بهشتی که همیشه در بهشت خواهند بود

أُولَٰئِكَ الْمُقَرَّبُونَ [illegible]

باکواب واباریق با کوزهای آبخوری و ظرفهای بهشت و ابریقهای بهشت وکأس من
معین و کاسه‌ها از آب خالص بهشت لا یصدعون عنها ولا ینزفون
درد سر نکنند از آن آب و نه بیهوش شوند و نه رنج و محنت و الم و کدورت کشند وفاکهة
مما یتخیرون و از میوه‌های بهشت آنچه خواهند موجود است ولحم طیر مما
یشتهون و از گوشت مرغ آنچه خواهش کنند از برای ایشان موجود میشود چنانکه
حدیث وارد شده است که چون مومن از گشت و سیر اندرون بهشت کرده باشد که ناگاه مرغان بهشت
بینند که در هوای بهشت پرواز میکنند پس هر مرغی را که خواهش کند از گوشت او بخورد در ساعت
آن مرغ بفرمان خدای تعالی بریان شود و در نزد او حاضر شود تا او بخورد و اگر خواهد که از آن گوشت
یا میوه‌های بهشت یا هر طعامی که خواهد در دهان او درآید بی آنکه دست دراز کند و بردارد و بخورد
البته آن لقمه خودش در دهان او درآید هر چه خواهد آید بی تقصیر گوید بعد آن مومن مشتاق وحور
عین کأمثال اللؤلؤ المکنون و زنان سفید روی گشاده چشم که مانند مروارید اند که در
صدف پنهان باشند یعنی جمیع گشاده چشم خواه زنان و خواه مردان باشند از این جهت است
که در بهشت هر مردی که از حوریان دارد و بعضی از زنان دنیا میباشند و بعضی از زنان بهشت
یعنی اگر از زنان دنیا را نیز خواهش کنند سفید روی و گشاده چشم خواهند شد و در نزد
ایشان خواهند آمد پس حورالعین هم از صنف مردان میباشند و هم از صنف زنان هر کس
گوید

گوید که حور اسم جنس جمعی است با مؤنث یا صفت است اشتباه کرده است و البته باید
بداند که حور و عین هر دو جمع افعل و فعلاء میباشند مانند حمر و بیض که جمع افعل و فعلاء
میباشند و در قرآن مجید نیز حق تعالی فرموده است حور مقصورات فی الخیام
زنان سفید روی از نظر نامحرم نگه داشته اند و در خیمه‌های بهشت نشسته اند و منتظر قدوم شوهران
خود میباشند خلاصه اینکه حق تعالی فرموده است وحور عین کأمثال اللؤلؤ ل
المکنون یعنی خدای تعالی بایشان عطا کند در بهشت زنان سفید روی و گشاده چشم یعنی بسیار
وجیه و گویا مروارید اند که در صدف پنهان بوده اند و الحال از صدف بیرون آمده اند جزاء
بما کانوا یعملون این پاداش عملهای اهل ایمان و تقوی است که مقرب درگاه خدایند
لا یسمعون فیها لغوا ولا تأثیما نه در بهشت سخن بیهوده بشنوند و نه سخنی
و سخنی که گناه در وی باشد الا قیلا سلاما سلاما مگر چنین سلامی و اسلام
واصحاب الیمین ما اصحاب الیمین و آن صنف که اصحاب دست راست شده
چه طایفه میباشند که توصیف ایشان از حد بیرون است فی سدر مخضود در سایه
درختهای سدر بهشت میباشند وطلح منضود و در درختان بادام بهشت که بار از
اینکه درختان بهشت بسیار بهم پیچیده و نزدیک هم که گویا بهم بافته شده است وظل ممدود

ودر سایهٔ بسیار طولانی که هرگز از زیر آن سایه بیرون نروند یعنی سایهٔ درخت طوبی
وماء مسکوب و آبی ریزنده که از اطراف بهشت میریزد وفاکهة کثیرة
و میوهٔ بسیار لا مقطوعة ولا ممنوعة هرگز آن میوه‌ها تمام نمیشود و هرگز
کسی اهل بهشت را از خوردن آن میوه منع نمیکنند وفرش مرفوعة و زنان بسیار
جمیله و بلند بالا انا انشاناهن انشاء بدرستی که ما آن زنان را از لطف خود آفریدیم
فجعلناهن ابکارا و همه آن نازنینان دختر بکر میباشند و هرگز بکارت ایشان
تمام نمیشود با وجودی که شوهران ایشان با ایشان مقاربت کنند عربا اترابا زنان
ساده روی سینه صاف هم سال یعنی همه نوجوان و نازنینان و خوش اندام میباشند
لاصحاب الیمین اینها همه برای اصحاب دست راست میباشند ثلة من الاولین
وثلة من الآخرین گروهی از پیشینیان خواهد بود و گروهی از آیندگان خواهند
بود واصحاب الشمال ما اصحاب الشمال و اصحاب دست چپ چه اصحاب و چه
که مذمت حال ایشان ممکن نیست فی سموم وحمیم در بادهای گرم جهنم و وا
دی برهوت اعضای ایشان بریان و کباب خواهند شد و در آب جوشنده جهنم غوطه
خواهند خورد وظل من یحموم در میان سایه دود جهنم جای خواهند گرفت

لا بارد

لا بارد ولا کریم نه باد خنک بر ایشان خواهد وزید نه لطف خدا شامل ایشان نخواهد شد
انهم کانوا قبل ذلک مترفین ایشان پیش از این در میان ناز و نعمت متنعم
بودند وکانوا یصرون علی الحنث العظیم و اصرار بر معصیت کبیره میکردند
وکانوا یقولون ائذا متنا وکنا ترابا وعظاما ائنا لمبعوثون
و در دنیا میگفتند که آیا بعد از آنکه بمیریم و خاک و استخوان شویم آیا ما را مجدد زنده خواهند کرد
او آباؤنا الاولون آیا پدران ما را زنده خواهند کرد قل ان الاولین و
الآخرین لمجموعون الی میقات یوم معلوم بگوای محمد صلی الله علیه و آله
بدرستی که از گذشتگان دنیا و آیندگان در دنیا همگی جمع خواهند شد در روز قیامت
ثم انکم ایها الضالون المکذبون لآکلون من شجر من
زقوم پس شمای گمراهان تکذیب کنندگان آیه هر آینه خواهید خورد از درخت
زقوم جهنم فمالئون منها البطون بعد از آنکه شکمهای خود را از زقوم
جهنم پر کردید فشاربون علیه من الحمیم پس بر بالای آن زقوم از آب
جوشنده جهنم خواهید نوشید فشاربون شرب الهیم پس خواهید نوشید
از آب جوشنده جهنم از شدت تشنگی مانند نوشیدن شتران تشنه که از بیابان لب آب میروند

یعنی از شدت تشنگی باشند در جهنم بسوی چشمهٔ جوشنده جهنم میروید و از آب جوشنده
جهنم مینوشید مثل شتران که از بیابان آبی بسوی چشمهٔ آبی بشتابند هذا نزلهم
یوم الدین این باشد اندازهٔ ایشان در روز قیامت نحن خلقناکم فلولا
تصدقون پس چرا تصدیق نمیکنید افرأیتم ما تمنون آیا چگونه می بینید که
منی را در رحم زنان خود میریزید ءانتم تخلقونه ام نحن الخالقون آیا شما
می آفرینید آن نطفه را بشکل میکنید یا ما آن نطفه را انسان میکنیم نحن قدرنا بینکم
الموت وما نحن بمسبوقین ما قرار داد کردیم میان شما مرگ را و هیچکس نمیتواند
دست پیش دست قدرت ما برد علی ان نبدل امثالکم وننشئکم فیما لا
تعلمون بر اینکه اگر خواهیم بدل کنیم مانند شما را بجای شما و شما را بنوعی خلق کنیم که
شما نمیدانید ولقد علمتم النشأة الاولی فلولا تذکرون و هر آینه شما
میدانید نشئهٔ اولی را که عالم روح بوده است که از شما عهد و پیمان گرفتیم پس چرا بیاد نمی
آورید افرأیتم ما تحرثون آیا چگونه می بینید تخمی را که بر زمین میپاشید ءانتم
تزرعونه ام نحن الزارعون آیا شما آن تخم را زراعت میکنید و محصول آن را
می پرورید یا ما محصول آن را می پروریم لو نشاء لجعلناه حطاما هر گاه بخوا
هیم آن محصول را از هم پاشیده و نابود میکنیم فظلتم تفکهون انا لمغرمون
بل نحن

پس آن وقت آن محصول را نابود کنیم شما غمناک خواهید شد و خواهید گفت
که نقصان بما رسیده و رنج بیهوده کشیدیم بل نحن محرومون
و خواهید گفت که بعلاوهٔ نقصان ناامید از محصول خود خود شدیم در آن
وقت علاج نخواهید داشت افرأیتم الماء الذی تشربون
آیا می بینید آب را که مینوشید ءانتم انزلتموه من المزن ام
نحن المنزلون آیا شما آن ابر را از چشمهٔ مزن که دریای عرش است
نازل میکنید یا ما آن آب را از چشمهٔ مزن نازل میکنیم لو نشاء
جعلناه اجاجا فلولا تشکرون هر گاه بخواهیم آن آب را تلخ
خواهد کرد پس چرا شکر گذاری نمیکنید که آب شیرین خوشگوار بشما عطا کرده ایم
افرأیتم النار التی تورون آیا می بینید آتشی را که از درخت مرخ
و عفار بیرون می آید و شما آن آتش را می افروزید ءانتم انشأتم
شجرتها ام نحن المنشئون آیا شما درخت عفار را آفریدید که آتش
از آن بیرون می آید یا ما آفریدیم آن درخت را نحن جعلناها تذکرة
ومتاعا للمقوین ما آن درخت را یادآوری قدرت خود کردیم و بهره برای مسافران

شام کردیم فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ پس بپاکی یاد کن ای محمد صلی الله
علیه وآله نام پروردگار بزرگوار خود را فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ
پس هر آینه قسم یاد میکنم بزمان واقع شدن ستارگان و مکان ستارگان
وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِیمٌ و حال آنکه بدرستی که این قسم
بزرگست اگر شما حقیقت آن را بدانید إِنَّهُ لَقُرْآنٌ کَرِیمٌ بدرستی که
این قرآن است بسیار صاحب منفعت و عظمت فِی کِتَابٍ مَکْنُونٍ در نوشته پوشیده
شده از مخالفان که تغییر و تبدیل ایشان در این قرآن راه نمی یابد لَا یَمَسُّهُ
إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ غیر از شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام از کنه آیات
قرآن اطلاع و استحضار بهم نمیرسانند و دست بخط قرآن نمیتوانند رسانید مگر کسی که
پاک باشد از حدث و نجاست معنوی تَنْزِیلٌ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِینَ پس قرآن
نازل شده است از جانب پروردگار عالمیان أَفَبِهَذَا الْحَدِیثِ أَنْتُمْ مُدْهِنُونَ
آیا ای مردمان شما باین قرآن نیز منازعه و اختلاف و کردن سستی میکنید وَتَجْعَلُونَ
رِزْقَکُمْ أَنَّکُمْ تُکَذِّبُونَ و رفتار و طریقه خود را چنین کردید که شکر شما اینست که آیات
خدا را دروغ بدانید و هیچ باب اعتقاد بآیات قرآن و احکام الهی ندارید و اما آن

نی ادرکه

فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ وَأَنْتُمْ حِینَئِذٍ تَنْظُرُونَ وَنَحْنُ
أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَلَکِنْ لَا تُبْصِرُونَ فَلَوْلَا إِنْ کُنْتُمْ
غَیْرَ مَدِینِینَ تَرْجِعُونَهَا إِنْ کُنْتُمْ صَادِقِینَ
ای جماعتی که ایمان ندارید چرا وقتی که روح یکی از مکلفین در حال مردن بحلقوم
میرسد یعنی وقتی که محتضر نفسش از بدن بیرون میرود بحلقوم میرسد و شما نزد او
نشسته اید و بجان دادن او نظر میکنید و ما بحال او داناتریم از شما و شما این معنی
را نمیدانید پس هرگاه شما تسلط و قدرتی دارید چرا آن نفس را بجانب بدن
آن محتضر برنمیگردانید اگر راست میگوئید که تسلط دارید و معنی آیه مرتبا باهدا
به آنست که شما ادعای تسلط میکنید چرا نفس را بقالب محتضر برنمیگردانید خلاصه
اینکه حال آن میت از سه قسم بیرون نیست یعنی یا مقرب درگاه حضرت یا از اصحاب
الیمین است یا از اصحاب الشمال که مکذب و گمراه است فَأَمَّا إِنْ کَانَ مِنَ الْمُقَرَّ
بِینَ فَرَوْحٌ وَرَیْحَانٌ وَجَنَّتُ نَعِیمٍ پس هرگاه از مقربان درگاه خدا باشد
پس از او موجود است راحت از تمام محنتهای دنیا و آخرت و گلهای بهشت که فرشتگان
بالا نزد او میکنند و بهشت پر نعمت جای او نزول اوست وَأَمَّا إِنْ کَانَ

مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ فَسَلَامٌ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ و اما اگر از اصحاب
یمین باشد یعنی از شیعیان علی ابن ابی طالب علیه السلام باشد پس ملائکه باو گویند
که سلام خدا بر تو باد و از جانب اصحاب یمین وَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُكَذِّبِينَ الضَّا
لِّينَ فَنُزُلٌ مِنْ حَمِيمٍ وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ و اما اگر از محمد تکذیب کنندگان و
گمراهان باشد پس مهمانی او موجود است با اندر زار از آب جوش بنده جهنم و داخل شدن
در جهنم إِنَّ هَذَا لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ بدرستیکه این بیان کردیم حق و یقین است
و شکی در آن نیست فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ پس بپاکی یاد کن ای محمد
صلی الله علیه و آله نام پروردگار بزرگوار خود را خلاصه حال اهل محشر از این سه قسم بیرون
نیست یا آنکه کسا بقون و مقربون میباشند یا اینکه از اصحاب الیمین اند یا اینکه از اصحاب
شمال میباشند و این پرده دقیقی که از زندگی کار بر داشته میشود که هیچکس نمیتواند راز خود
پنهان کند بلکه آنچه در این صحیفه نوشته اند انسان همان نوشته را میخواند و گوش
و چشم و دست و پا و تمام اعضا بر آن نوشتها شهادت میدهند چنانکه حق تعالی
فرموده است که وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ
یعنی روزی که محشور شوند دشمنان خدا بسوی جهنم پس ایشان را بر شفیر جهنم جمع کنند

یا بعوای محشر جمع کنند حَتَّى إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ
وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ تا وقتی که برسند بر شفیر جهنم
و سؤال کنند از ایشان از کردهای ایشان شهادت دهند بر کردهای زشت ایشان
و بر کردار زشت ایشان شهادت دهند تمام اعضای ایشان بر کردار زشت ایشان شهادت دهند
قَالُوا لِجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا و ایشان بأعضای خود گویند که چرا شما شهادت
بر اعمال زشت ما دادید قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ
خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ایشان با ایشان جواب گویند که ما را
بزبان آورد آن خداوندی که بزبان آورد هر چیز را و حال آنکه آن خداوندیست که شما را
آفریده است اول بار و شما بسوی او بر خواهید گشت در آخرت وَمَا كُنْتُمْ تَسْ
تَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ
و هرگاه شهادت میدادند اعضا و جوارح شما بر بدیهای شما آن وقت شما نیز
نمیتوانستید که پنهان کنید اعمال قبیحه خود را وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ
لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ و لکن شما گمان میکردید که جناب باری تعالی
شأنه نمیداند بسیاری اعمال شما را وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ

اَرْدٰاکُمْ فَاَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخٰاسِرِیْنَ و همین گمان باطل که شما کردید شما را
از درگاه خداوند عالمیان مردود کردانید و بی آبرو کردانید و زیان کار شدید فَاِنْ
یَصْبِرُوْا فَالنّٰارُ مَثْوًی لَهُمْ پس اگر صبر کنید پس آتش جهنم جای ایشان است
وَاِنْ یَسْتَعْتِبُوْا فَمٰا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِیْنَ و اگر عذر خواهی کنند که عذر
و اگر عذری خواهند کسی عذر خواهی ایشان را قبول نخواهد کرد چون مردم در عرصهٔ محشر
بایستند هیچ رازی از ایشان بر دیگران پنهان نماند چنانکه حق تعالی فرموده است یَوْمَئِذٍ
تُعْرَضُوْنَ لَا تَخْفٰی مِنْكُمْ خٰافِیَةٌ یعنی روز قیامت شما را عرض بر پروردگار عالم
باز خواهند و هیچ رازی از رازهای شما بر مردمان دیگر پنهان نخواهد ماند فَاَمّٰا
مَنْ اُوْتِیَ كِتٰابَهٗ بِیَمِیْنِهٖ فَیَقُوْلُ هٰاؤُمُ اقْرَءُوْا كِتٰابِیَهْ پس هر کس که
عملش را بدست راست او دادند پس از راه ذوق و شغف و سرافرازی گوید که ای
مردم بیایید و نامهٔ عمل مرا بخوانید اِنِّیْ ظَنَنْتُ اَنِّیْ مُلٰاقٍ حِسٰابِیَهْ و من در
دنیا یقین داشتم که روز قیامت خواهد شد و من بپای حساب خواهم آمد از این
سبب عمل شایسته کردم و عمل ناشایسته نکردم فَهُوَ فِیْ عِیْشَةٍ رٰاضِیَةٍ پس چنین
کسی در زندگی پسندیده است و خدا از او راضی است فِیْ جَنَّةٍ عٰالِیَةٍ در بهشت
بلند پایه قُطُوْفُهٰا دٰانِیَةٌ بهشتی که میوه های آن بهشت نزدیک است بدهان

اهل بهشت

اهل بهشت پس خطاب از جانب پروردگار عالمیان بایشان رسد كُلُوْا وَاشْرَبُوْا
هَنِیْٓـًٔا بِمٰا اَسْلَفْتُمْ فِی الْاَیّٰامِ الْخٰالِیَةِ یعنی بخورید و بیاشامید از طعا
مهای بهشت و از شراب کوثر بسبب آنچه پیش فرستادید در زمان گذشته یعنی
عمل شایسته که در دنیا بجا آوردید مستوجب این نعمت و عزت شدید وَاَمّٰا
مَنْ اُوْتِیَ كِتٰابَهٗ بِشِمٰالِهٖ فَیَقُوْلُ یٰلَیْتَنِیْ لَمْ اُوْتَ كِتٰابِیَهْ و اما
هر کس نامهٔ عملش بدست چپش داده شود پس چون نگاه کند باعمال ناشایسته
خود پس از راه خوف و خجالت خلق خواهد گفت ای وای بحال من کاش نامهٔ عمل
مرا بدست من نداده بودند یٰلَیْتَهٰا كٰانَتِ الْقٰاضِیَةَ ای کاش مرگ بمن میرسید
پیش مردم که از این خجالت نجات می یافتم مٰا اَغْنٰی عَنِّیْ مٰالِیَهْ رفع عذاب از من نکرد
مالی هَلَكَ عَنِّیْ سُلْطٰانِیَهْ و سلطنتی که در دنیا داشتم از دست من رفت
بعد از آن خطاب الٰهی رسد بملائکه جهنم خُذُوْهُ فَغُلُّوْهُ یعنی بگیرید او را پس
غل کنید او را ثُمَّ الْجَحِیْمَ صَلُّوْهُ بعد از آن او را داخل جهنم میکنند ثُمَّ فِیْ
سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهٰا سَبْعُوْنَ ذِرٰاعًا فَاسْلُكُوْهُ بعد از آن او را در
زنجیر هفتاد ذرعی داخل کنند اِنَّهٗ كٰانَ لٰا یُؤْمِنُ بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ چرا که این
بدبخت کسی بود که ایمان در دنیا نداشت بخداوند بزرگوار وَلٰا یَحُضُّ عَلٰی طَعٰامِ

المسکین و تحریص نمیکرد بر طعام دادن بیچاره گان یعنی گرسنه نبفقرا نمیداد پس فلیس
له الیوم ههنا حمیم پس او را امروز هیچ دوستی نیست و لا طعام الا من غسلین
و هیچ طعامی برای او نیست مگر چرک و ریم فرج زنا کاران که در دیگهای جهنم جوشیده است
پناه بخدا از شر عذاب خدا خلاصه کلام باید جمیع مکلفان اعتقاد کنند و یقین داشته
باشند که قیامت حق است و حساب و میزان و صراط و بهشت و جهنم همه حق است و باید اعتقاد
کنند در عالم روح شقی و بدبخت بوده است در عالم آخرت نیز شقی و بدبخت خواهد بود
و هر کس در عالم روح سعید و نیک بخت بوده است در عالم آخرت نیز سعید و نیک بخت خوا
هد بود چنانکه حق تعالی فرموده است ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم مشهود
یعنی اینست روزی که جمع کرده شوند در آن روز مردمان و اینست روزی که گواهی داده
شود اعمال مردمان و ما نؤخره الا لاجل معدود تاخیر نمیکنیم آن روز را مگر برای مدتی
که قرار داد کردیم یوم یأت لا تکلم نفس الا باذنه روزی خواهد آمد که هیچکس سخن نگوید
در آن روز مگر بفرمان خدا فمنهم شقی و سعید یعنی بعضی از مردمان در آن روز بد
بخت و بد عاقبت شوند و بعضی نیک بخت و نیک عاقبت شوند فاما الذین شقوا
ففی النار پس اما آنکسانی که بد عاقبت شدند در جهنم خواهند ماند ابد الاباد و لهم فیها
زفیر و شهیق برای ایشان زفیر و شهیق جهنم است خالدین فیها ما دامت
السموات و الارض ما دامی که آسمان و زمین برپا باشد الا ما شاء ربک مگر آنچه پروردگار

تو خواهد

تو خواهد ان ربک فعال لما یرید بدرستی پروردگار تو آنچه خواهد کرد و اما الذین
سعدوا ففی الجنة و اما کسانی که سعادتمند و نیک بخت باشند پس ایشان در بهشت
باشند عطاء غیر مجذوذ عطایست که تمام شدنی نیست و خلاصه احوال محشر و جزا
و هر طریق که ذکر کردند همه حق است و باید مکلفان بجمیع اینها اعتقاد کنند و اگر
کسی یکی از اینها را شک کند کافر است و جناب حضرت احدیت در قرآن مجید فرموده است و ان الساعة
آتیة لا ریب فیها و ان الله یبعث من فی القبور و باید باور کنند بدرستی
که قیامت آینده است و هیچ شکی در آن نیست و بدرستیکه خدا بحشر برمی انگیزد اهل
قبرها را و در جای دیگر فرموده است زعم الذین کفروا ان لن یبعثوا یعنی گمان
میکنند کافران که به محشر مبعوث نخواهند شد قل بلی و ربی لتبعثن ثم
لتنبؤن بما عملتم و ذلک علی الله یسیر بگو ای محمد قسم به پروردگارم که البته شما
محشر برانگیخته خواهید شد بعد از آن خبردار خواهید شد بآنچه در دنیا کار کرده اید
و این کار بر خدا آسان است پس باید اهل ایمان اعتقاد بمعاد جسمانی داشته باشند
و از دلیل نقل آنچه از احادیث در آیات قرآن است باید اعتقاد کنند و بدلیل عقل نیز
نظر کنند و اگر معاد جسمانی نباشد مکافات نیک و بد داده نشود و ستم بر حال مظلوم
خواهد شد پس باید محشر برپا شود و جزای نیک و بد داده شود و ستم بحال کسی نشود چنانکه
حق تعالی فرموده است و نضع الموازین القسط لیوم القیامة فلا تظلم نفس شیئا یعنی ترا
زوی عدالت را روز قیامت برپا خواهد کرد پس هیچکس را ستم کرده نخواهد شد هیچ باب

وان کان مثقال حبة من خردل اتینا بها و اگر عمل نیک و اگر عمل بد سنگینی
یکدانه از خردل بوده باشد که اگر نیز آنرا بحساب خواهیم آورد و کفی بنا حاسبین و
برای حساب ما کردن ما کافی هستیم که آگاهیم از همه اعمال و افعال ظاهر و
پنهان و باز فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم اذا زلزلت الارض زلزالها
یعنی چون زمین بلرزد در آنچه در محشر و اخرجت الارض اثقالها و زمین آنچه از
سنگینی اجساد مردم و گنجها در خود پنهان دارد بیرون خواهد آورد و قال الا
نسان مالها و خواهد گفت انسان در آن حیرت که زمین را چه شده یومئذ تحدث
اخبارها آن روز زمین خبر خواهد داد بمردم آنچه خبرهای خود دارد بان ربک
اوحی لها یعنی بسبب پروردگار تو وحی کند بوی زمین که خبر ده بمردمان از آنچه
بروی تو در دنیا واقع شده است یومئذ یصدر الناس اشتاتا لیروا اعمالهم آن روز ظاهر
شوند مردمان بجای حساب اینکه گرده گرده پراکنده تا ببینند مکافات اعمال خود
فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره پس هر کسی بقدر سنگینی هر چه کوچکتر از نیک عمل کرده باشد
مکافات آنرا خواهد دید و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و هر کسی بقدر سنگینی مورچه
از بدی عمل کرده باشد مکافات آنرا خواهد دید خلاصه باید انسان در دنیا بفکر
آخرت باشد و در جوانی بفکر پیری باشد و در راحت بفکر محنت باشی و در روز بفکر
شب باشی و در تابستان بفکر زمستان باشی باین معنی که در این چهار عمر بفکر

خزان

بلکه خزان باشی هر روز بکار خود باشی و در این مزرعهٔ دنیا تخم عبادت بکار ۰ درختی
درستی بنشان که کام دل بار آید ۰ نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد ۰ شب صحبت
غنیمت دان که بعد از روزگار ما ۰ بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آید ای
غافل از خود بیخبر وای سرگشته بیابان هوا و هوس تا کی در دام این غولان بیابان
غفلت گرفتاری و تا چند در دام حرص شهوت مبتلائی دستی بر چشم خود بمال و پنبهٔ غفلت
از گوش خود بیرون آور و از این بوستان سرای عیش و عشرت بیرون خرام و در بستان سرای
عیش ابدی متنعم شو تا کی مانند [illegible] بهر طرف جولان میکنی و تار و پود مردم بهم بافی و
تا چند مانند چرخ از گردش محو افتی تا فتیلهٔ عالم را باشتهار رسانی این رشتهٔ لیل و نهار
باریک باندک پیچ و تابی گسیخته میشود و این جامهٔ دنیا عالم بتحقیق باندک غباری بخاک
گل آمیخته میشود و تاج سر کیقباد در تیره چرخ گردون سرگردان است و تخت سلیمان بجای
باد بر باد فنا رفته در میان هوا حیران است مؤلف گوید حیف انسان که شود
خاک و رود خاک بباد ۰ چون چنین است قفس هر چه شود باد باد ۰ چون سلیمان
کشتی از دار فنا رفت بیرون ۰ تخت و تاج همه انگشتر او رفته بباد ۰ نه چه خسرو رفت
از ملک جهان شد و کشتی ۰ نه به شیرین بشیری بشوی چون فرهاد ۰ تکیه بر ملک جهان
چند کنی ای غافل ۰ مرغ زیرک تو بغفلت بکمینت صیاد ۰ طوطی از باغ وفا
هیچ گلی نتوان چید ۰ غنچه تا خنده کند خلق دهندش برباد ۰ ای غافل از عا

عاقبت کار دوای سوز بدهٔ این خفته بازار تا چند در تلاش سیم و زر مانند که
کشان از دنبال شمس و قمر نشتابی و تا کی مانند عندلیب در گلستان بی وفای
دنیا مایل گلهای ارغوانی این بهارستان را خزان است و این منزل را پایان
است فکری برای منزل جاودانه آخرت بکن و خود را قابل عفو و مغفرت بکن
که آب براق است کمر فیروزه مغرور مشو بدولت ده روزه زین قصر فلک
هیچ جان نبرد امروز سبو گشت فردا کوزه آنچه از بیان تقریر متقدمین
و متاخرین از اهل نکات و بیان در شواهد و معارف و معالم دوفا ترتیب
شده است همه را باید بنظر تامل و دقت تفکر ملاحظه کنند تا شاید از هر بوستانه
نسیمی بدماغ ایشان برسد و از هر شبستانه در پای هر شمعی بر خط کتابهای
علم و حکمت سخن سنجان مطالعه نمایند تا شاید نسیمی از شمال مشرق امید بر عارض
جان شان بوزد و این چند کلمه بر سبیل تذکره و موعظه ملتمس شد تا برادران ایمانی
در اخلاق روحانی این نصیحت را بدعای خیر و بطلب آمرزش یاد کنند الحمد لله
وحده صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنت الله

علی اعدائهم اجمعین الی یوم الدین
تمت الکتاب بعون الملک الوهاب
اللهم اغفر لوالدیه و لجمیع المؤمنین
والمؤمنات والمسلمین والمسلمات
بحق محمد و آله الامجاد

فقال علی علیه السلام

فقیهٌ لا صبرَ له کنهرٍ لا ماءَ له عالمٌ لا ورعَ له
کشجرٍ لا ثمرَ له غنیٌّ لا سخاءَ له کأرضٍ لا نباتَ
له سلطانٌ لا عدلَ له کغیمٍ لا غیثَ له
امرأةٌ لا حیاءَ لها کطعامٍ لا ملحَ له
شبابٌ لا تاب له کسراجٍ لا ضوءَ له



قال رسول الله صلعم

امین

درس دینا کس به عم نباشد

الهی باشد ... بوستی ادم نباشد

درس دینا کس به عم نباشد

الهی باشد بوستی ادم نباشد

درس دینا کس به عم نباشد